

**آبان / آبان روز / جشن آبانگان / آبان یشت:** (در پهلوی آبان) نام مینوی همه‌ی آبها و صفت «اردویسور آناهیتا» است. در پاره‌ای از نوشته‌های پهلوی «بُرْزِیَّذ» خوانده شده و با «اپام نپات» (=نپات اپام) یکی شمرده شده است.

آبان روز، دهمین روز ماه بدين نام خوانده می‌شود.

جشن آبانگان، دهمین روز ماه آبان را که نام روز و ماه یکی می‌شد، بدين نام جشن می‌گرفتند. در برهان قاطع آمده است: «آبانگاه بر وزن آبان ماه روز دهم فروردین ماه باشد و نام فرشته‌ای نیز هست که موکل بر آب است. گویند اگر در این روز باران ببارد، آبان گاه زنان باشد و ایشان به آب درآیند و این عمل را بر خود شگون و خجسته دانند». شاید در این نوشته‌ی برهان قاطع، «آبانگاه» به جای «آبانگان» و «دهم فروردین» به جای «دهم آبان» آمده باشد.

آبان یشت، پنجمین یشت از یشتهای بیست و یک گانه‌ی اوستا و ویژه‌ی نیایش و ستایش ایزدانو اردویسور آناهیتاست. این یشت، سی کرده و یکصد و سی و سه بند دارد.

**آبقین:** (در اوستا آثویه و در سانسکریت آپتیه) نام پدر فریدون است. این نام را در فارسی به گونه‌ی آبقین نیز نوشته‌اند. در اوستا آثوین صفت است به چم «از خاندان آثویه» و این همان واژه است که در پهلوی «آسپیان» شده و در برخی از نسکهای تازی و فارسی به صورت «اقفیان» آمده است.

**آبرت:** (در اوستا آبرت) عنوان پنجمین تن از هشت موبد یا پیشوایی است که در روزگار باستان برگزاری «یزشن» (آین نیایش و ستایش مزدابرستان) را بر عهده داشتند. کار «آبرت» آوردن آب بدين آین و کارهای مربوط به آب بود. واژه‌ی «آبرت» به چم «آورنده» است. امروزه تنها دو تن از پیشوایان هشت گانه با عنوانهای «زوت» و «راسپی» به جانشینی آن هشت تن «یزشن» را برگزار می‌کنند.

**آبریزگان:** جشنی بوده است که در روز سی ام بهمن ماه برپا می‌داشته‌اند.

**آثُرَبَان:** (در اوستا آثرَوَن یا آثُرَوَن و در پهلوی آسَرَوَن یا آسَرَوَن) به چم نگاهبان آتش، عنوان پیشوایان دینی یا موبدان بود. آسرونان یکی از گروه‌های سه گانه‌ی اجتماعی بودند در کنار ارتشتاران (سپاهیان و رزمیان) و واستریوشان (کشاورزان). در فارسی این واژه را آذربان نیز نوشته‌اند.

**آتَرَوَخَش:** عنوان سومین تن از هشت موبد برگزار کننده‌ی «یزشن» است. نگاهداری به این موبد و اگذار می‌شد و او از سوی راست در برابر آتش می‌ایستاد.

**آتش بهرام:** (در پهلوی آتشی و هرمان یا آتشی و هرمان) بزرگترین و سپندترین آتش و آتشکده است. و هرمان آتش برترین آتش زرتشتیان است.

«آذر بهرام (آتش بهرام) یکی از هفت آتشکده‌ی ایران (در زمان ساسانیان) به شمار رفته، نام آتشکده‌ی ویژه نبوده، بلکه در بسیاری از شهرهای ایران آذر بهرام بود...

اردشیر بابکان هنگام رهایی یافتن از چنگ اردوان و رسیدن به خلیج فارس، بدان جا روستایی به نام اردشیر بنا نهاد و ده آتش بهرام بر کنار دریا فرمود نشاندند.

در فرهنگها «آذرنشاه» را لقب «آذر بهرام» دانسته‌اند. دارمیستر در «زند اوستا» خود می‌نویسد: دو قسم آتشکده موجود است. معبدهای بزرگ را آتش بهرام می‌نامند و معبدهای کوچک را آدران یا آگیاری خوانند. در بمبئی سه آتش بهرام و در حدود سد آگیاری موجود است. فرق بین آتش بهرام و آدران اساساً در چگونگی آتش و سپس در اصل و روش آماده سازی آن می‌باشد. آماده سازی آتش بهرام یکساں به درازا می‌انجامد و آن از سیزده قسم آتش مختلف تشکیل می‌شود و در خود جواهر آنها را که به منزله‌ی روح همه‌ی آتش‌ها می‌باشد، تمرکز می‌دهد. آماده سازی و پالایش این آتشها نیازمند تشریفات گوناگون است که در وندیداد توضیح داده شده است.

«برپایه‌ی سنت زرتشتیان، هر یک از حوزه‌های بهدینان باید آتش بهرام داشته باشد. برخی از دستوران بر این باورند که تنها یک آتش بهرام باید باشد؛ چه آن شاه است و چند پادشاه در اقلیمی نگنجد. امروز یکی از مهمترین آتشهای بهرام، آتشکده‌ی نوساری هندوستان است که تقریباً هفتاد سال از بنای آن می‌گذرد.

در فرهنگ‌های پارسی، آتشکده‌ی بهرام را کنایه از برج حمل (بره) دانسته‌اند، بواسطه‌ی آن که حمل خانه‌ی بهرام (مریخ) است.

در یستا ۱۷ بند ۱۱ از پنج گونه آتش نام برده شده و به هر یک جداگانه درود فرستاده شده است که نام نخستین آنها «برزی سوتگهه» به «بلند سود» یا «سود بزرگ» ترجمه گردیده و در تفسیر پهلوی نام همگانی آتش بهرام خوانده شده است.»

دارمیستر نوشته است: «آتش بهرام هزار و یک آتش وابسته به شانزده گروه است (نود و یک آتش مردارسوز، هشتاد آتش رنگرزان و جز آن) که با هم در آمیخته و نماد زمینی آتش آسمانی است. این آتش، کانون پاکی است که هر آتش زمینی برای آن که به کانون نخستین خود پیوندد، آرزوی بازگشت بدان را دارد.»

در وندیداد «دایتیو گاتو» آمده که در گزارش پهلوی «داتگاس» (= دادگاه به چم مطلق آتشکده) شده است. دارمستر این ترکیب را هم چم «آتش بهرام» دانسته، ولی در برخی از بن مایه های دیگر، آتش بهرام در کنار آتش آذران و آتش دادگاه یکی از سه آتش سپندینه زرتشتیان شمرده شده است.

مری بویس می نویسد: «آتشهای سپندینه سه درجه دارند. مهمترین آنها آتش بهرام است که با دشواری ها و کوشش فراوان از ترکیب شانزده گونه آتش (از جمله آتش حادث از رعد و برق) به وجود آمده و تقdis و ستایش می شود... آتش بهرام باید همواره- هتا در شب- با شعله های درخشان و فروزنده بسوژد. مراسم و عبادت های ویژه ای برای گرامیداشت و بزرگداشت آن به عمل می آید و در آغاز هر پنجگاه، چوبهای خوش بو درون آن سوزانده می شود. تنها موبدی که از هر نظر دارای شایستگی کامل باشد، می تواند وارد حریم آن آتش شود و تنها دعاها و نیایشی که مربوط بدان آتش است باید در کنار آن از بَر (حفظ) خوانده شود. بهدینان و موبدان معمولی تنها می توانند آتش بهرام را از میان پنجره های مشبکی که در دیوار حریم آتش قرار دارد، ببینند و از همانجا دعاها و نیایش خوانده و چوبهای صندل خوش بو نثار نمایند.»

«آتش بهرام از شانزده آتش گوناگون پدید می آید که هر یک خود پس از بجای آوردن آینهای پیچیده، دشوار و طولانی که شوند(سبب) پاکی آن می شود، بدست می آید.

هنگامی که هر یک از شانزده آتش پس از مراسمی فراهم آمد، در نخستین روز از پنج روز پایان سال (اندرگاه) آتشها را به یک آتشدان می نهند و در همه ای نخستین ماه سال نو سرودهای دینی به گرد آن می خوانند. سپس در روزی سپندینه موبدان صفوی می آرایند و گرزها و شمشیرها را که نشانه های ایزد بهرام است، در دست می گیرند و آتش را در نهایت احترام و با مراقبت تمام در اتفاق درون آتشکده بر جای خویش می نهند، شمشیری و گرزی بر دیوار آن می آویزند و در هر کنجی زنگی برنجین به زنجیری می آویزند و در هریک از پنجگاه روز باید سروبدی بر آتش خواند، آنها را به صدا درمی آورند....

سه آتش اصلی ایرانیان باستان- فَرْنَ بَعْ، گُشَّنَبْ و بُرْزِينْ مهْر- از نوع آذر بهرام اند.»

**آتش بهرام نیایش:** پنجمین نیایش از پنج نیایش خرده اوستاست که ۲۰ بند دارد. این نیایش را در هر پنج گاه شبانه روز، موبدان در آتشکده ها می خوانند و در آذر روز (نهم) هر ماه نیز خوانده می شود.  
آد: به چم پاداش مینوی نیکو کاران و پادافره ای گناهکاران هر دو، بارها در گاهان و اوستای نو بکار رفته است.  
گاه این واژه، نام ایزدی است.

این نام با نام ایزدبانو آشی (=آرت) ایزد توانگری و پاداش همراه آمد و برخی برآند که نام دیگری برای اشی است. آدان و آداد و آذا به گونه های دیگر این نام، همه از مصدر «دا» به چم دادن و بخشیدن آمد و در گزارش پهلوی به «دهشن» (دهش یا پاداش روزشمار) برگردانده شده است.

**آدرَن:** نام کوهی است در شمار نامهای کوههای دو هزار و دویست و چهل و چهار گانه ی روی زمین که در زامیادیشت (بند ۳) آمده است.

**آدِتیه:** در «ریگ ودا» نام گروهی از مهین ایزدان (همانند امشاسبان در اوستا) است که آریمن (= آیریمن در اوستا) یکی از آنهاست.

**آذر / جشن آذرگان:** (=آتش) ایزد نگاهبان آتش و یکی از بزرگترین ایزدان دین مزدابستی است. در اوستا آثر و آثرش و در پهلوی آثر و آتش آمده است.

برای بزرگداشت ایزد آذر، او را پسر اهوره مزدا خوانده و گاه در گروه امشاسبان جای داده اند. در اساطیر دینی ایرانیان، کارهای مهمی بر عهده ایزد آذر است که از آن جمله می توان همراهی با امشاسبان اردیبهشت و ایزدان «وای» و «دین» در نبرد با آن گروه از دیوان که در فروباریدن باران درنگ پدید می آورند و همکاری در داوری پسین درباره ای کردار مردمان را بر شمرد. «آذر» همچنین در کشمکش بر سر دستیابی به فر ناگرفتی و در نبرد با آزی (=اژدی دهاک) نقش چشمگیری دارد.

نهمین روز ماه و نهمین ماه سال به نام این ایزد خوانده شده و به نوشته ای بندهشن، گل «آذرگون» ویژه ای اوست. آذرگان نام جشنی است که در روز نهم آذرماه برگذار می شود و ابوریحان بیرونی آن را «آذر جشن» خوانده است. در این روز بویژه به زیارت آتشکده ها می رفتند.

**آذر فروزان:** آزمایش بزرگ ایزدی در روز پسین که در برابر آذر فروزان برگذار می گردد و از تابش آن آتش، آشون از ڈروتند و کرفه کار از گناهکار بازشناخته می شود و هر یک از دو گروه نیکوکاران و گناهکاران، پاداش و پادافره ای سزاوار خویش را می یابند. برخی از پژوهشگران برآند که کاربردهای چندگانه ای این ترکیب در گاهان جنبه ای کنایی دارد و هدف از آن، دشواری های طاقت فرسایی است که آدمی در کشاکش زندگی، ناگزیر با آنها روبرو می شود و برای رسیدن به هدف واپسین، باید آنها را برتابد؛ ولی در اوستای نو بدین تعبیر، مفهومی عینی داده اند.

این نام همچنین اشاره ای است به گونه ای از «ور»ها (آین های دادرسی) در ایران باستان.

**آراستی:** بنا به سنت زرتشتیان و نوشههای بندھشن، نام عمومی زرتشت و پدر «مَيْدَيُويِي مَاوَنَگَهَه» (مَدَيُومَاه) نخستین گرونده به دین مزدابرستی است.

**آرش:** نام تیرانداز بلندآوازه‌ی ایرانی است که در روزگار منوچهرشاه با پرتاب تیری از یکی از بلندیهای البرز به سوی کوهی در کرانه‌ی آمودریا، مرز ایران و توران را نشان گذاری کرد. در تیریشت (بندھای ۶ و ۳۷) از آرش یاد شده و شتاب رفتن «تشر»- ایزد باران- به سوی دریای فراخ کرت به شتاب تیر او مانند شده است. نام او در اوستا «ارخش» و صفت او «خشو یوی ایشو» (سخت کمان، دارای تیر تیزرو) و در پهلوی «شپاک تیر» و در فارسی «شیواتیر» و «آرش کمانگیر» ضبط شده است.

بهرام چوبین سردار نامدار ایرانی و همیستار خسروپرویز ساسانی، خود را از تبار آرش می‌شمرد. در ادب و تاریخ ایران، داستان تیراندازی آرش برای نشان گذاری مرز ایران و توران نامی است. بیرونی درباره‌ی جشن تیرگان که در تیرروز از ماه تیر برگزار می‌شود، چنین می‌نویسد: «پس از آن که افراسیاب بر منوچهر چیره شد، او را در تبرستان محاصره کرد و قرار بر این نهادند که مرز ایران و توران با پرتاب تیری معین شود. در این هنگام فرشته اسپندارمذ حاضر شد و فرمان داد تا تیر و کمانی چنان که در اوستا (اوستا) بیان شده است، برگزینند. آنگاه آرش را که مرد شریف و حکیم و دینداری بود، برای انداختن تیر بیاوردند. آرش برهنه شد و بدن خویش را به حاضران بنمود و گفت:

ای پادشاه و ای مردم! به تنم بنگرید. مرا زخم و بیماری نیست؛ ولی یقین دارم که پس از انداختن تیر، پاره پاره شوم و فدای شما گردد.

پس از آن، دست به چله‌ی کمان برد و به نیروی خداداد تیر از شست رها کرد و خود جان داد. خداوند به باد فرمان داد تا تیر را نگاهداری کند. آن تیر از کوه رویان به دورترین نقطه‌ی خاور، به فرغانه رسید و به ریشه‌ی درخت گردکانی- که در جهان بزرگتر از آن درختی نبود- نشست. آنجا را مرز ایران و توران شناختند. گویند از آنجا که تیر پرتاب شد تا بدان جایی که فرونشست، شست هزار فرسنگ فاصله است. جشن تیرگان به مناسبت آشتی میان ایران و توران برپا می‌شد.»

در تاریخ طبری و ترجمه‌ی بلعمی از آن و نیز در نوروزنامه و روضه الصفا، این داستان با کمی دگرگونی آمده است.

**آرمیتی:** (= آرمیتی) یکی از فروزه‌های «مزدا اهوره» است که در گاهان، خویشکاری مهمی داد و در اوستای نو در ترکیب با صفت «سپنت» (= سپند) به صورت «سپنت آرمیتی» (= سپندارمذ) درآمده و یکی از امشاسپندان خوانده شده است.

**آزی:** در اوستا آزی و در پهلوی و فارسی آز نام دیو آز و افرون خواهی است. در بندهشن (بخش ۲۸، بند ۲۷) درباره‌ی این دیو آمده است: «آز دیو آن است که هر چیز را بیوبارد و چون نیاز را چیزی نرسد، از تن خورد. او آن دروغی است که چون همه‌ی خواسته‌ی گیتی را بدو دهنده، انباشته نشود و سیر نگردد. چنین گوید که چشم آزمدان دمنی است که او را سامان نیست.»

در اوستا نام این دیو بیشتر با صفت «دئوادات» (دیوداد یا دیوآفریده) آمده و گاه از او با وصف «اهریمنی» یاد شده است.

از وندیداد (فرگرد ۱۸، بندهای ۱۹ و ۲۰) برمی‌آید که دیوآز دشمن ایزد آذر است و آن ایزد هر بامداد از خانه خدا و برزیگر می‌خواهد که هیزم بر آتش نهند و آذر پاک را فروزان کنند تا آزی دیوآفریده نتواند با وی بستیزد و او را نابود کند. آوردن شیر و چربی به آین نیایش، دیو آز را از پای درمی‌آورد. دارمستر گفته است: «چنین می‌نماید که آزی شکل دیگری از اژدی باشد که در اساطیر کهن با آتر (= آذر) در ستیزه است». یکی از نمایان ترین عرصه‌های درگیری آزی با آذر را می‌توان در زامیادیشت (بندهای ۴۶ تا ۵۰) دید. در دینکرت آمده است: «آز اهریمنی، تباہ کردن خُره (= فر) را با مردمان درآمیخته است. آفریدگار، خرد را آفرید تا خره را از آز بپاید.... زندگی خره از فرزانگی خرد است و مرگ آن از خودکامگی وَرن (شهوت).

**آسکلپیوس:** (= آسکولاب) در اساطیر یونان و رم (قهرمان و خدای پزشکی (قرینه‌ی «ثریت» در اساطیر ایرانی)) است.

**آسمان / روز آسمان:** در اوستا و سانسکریت و پارسی باستان «آسمَن» و «آسَن» به چم سنگ است و چون سپهر را بسان سنگ می‌پنداشته اند، آن را بدین نام خوانده اند. در پهلوی «آسمان» آمده و در فارسی گذشته از آسمان، در ترکیب هایی چون آسیاب، بادآس، دست آس، خرآس و جز آن در ریشه‌ی این واژه را می‌بینیم. آسمان همچنین نام ایزد نگاهبان سپهر است که چندین بار در اوستای نو سخن از ستایش او رفته و روز بیست و هفتم ماه به نام او خوانده شده است. اوست که دارایی می‌بخشد و در نبرد با اهریمن، کار دشوار زندانی کردن اهریمن و

دیوان را برعهده دارد و «آگاهی پرهیز گاران» سواره و نیزه در دست، بیرون از آسمان ایستاده است تا آسمان را در پیکار با اهربایی مینماید.

روز آسمان، نام روز بیست و هفتم ماه است.

**آستَّو:** (در پهلوی آستَّار) عنوان ششمین تن از پیشوایان (mobadan) برگزار کنندهٔ «بِرِيشَنَ» بود و کار شستن ظرف ها و افزارها و پالودن نوشابه‌ی هوم را برعهده داشت و در سوی چپ بیشنه‌گاه قرار می‌گرفت.

**آشتَي:** در اوستا «آخشتَي» و در پهلوی «آشتَ» و «آشتَيَه» (آشتی و سازگاری و صلح) نام ایزد آشتی است که در هفتمن یشت کوچک (بند۶) و سی روزهٔ کوچک (بند۲) و سی روزهٔ بزرگ (بند۲) با صفت‌های پیروز و سرآمد دیگر آفریدگان ستوده می‌شود.

**آفرینگان:** نام دسته‌ای از نیایش‌های زرتشتیان است که در درازای سال در جشنها و هنگامه‌های گوناگون می‌خوانند. از آن میان چهار آفرینگان دهمان، گاهان، گهبار و رپیشون از همه مهمتر است.

در فرهنگ‌های فارسی «آفرینگان» را نام یکی از نسکهای بیست و یک گانهٔ اوستای روزگار باستان خوانده‌اند؛ ولی در بن‌ماهی‌های معتبر، هیچ‌کدام از نسکهای اوستا بدین نام خوانده نشده است.

**آفرینگان دَهْمان:** در اوستا «دَهْمَ» به چم نیک و پاک است و آفرینگان دهمان (که «دَهْم آفرینی» و «دَهْمان آفرین» نیز خوانده شده) نام نخستین آفرینگان از چهار آفرینگان مهم و نامی زرتشتیان و به چم نیایش و آفرین پاکان و نیکان است که در روزهای چهارم و دهم و سی ام و در سر سال پس از درگذشت هر کس می‌خوانند و برای بازماندگان او نیایش بجای می‌آورند و برای فروشی اشونان خواستار رستگاری می‌شوند.

برخی این آفرینگان را آفرینگان تندرستی نامیده‌اند. آفرینگان دهمان ۱۳ بند دارد و بخشی از خرد اوستاست.

**آفرینگان رَپِيشُون:** نام چهارمین آفرینگان نامی و مهم زرتشتیان است که هنگام نیمروز و در آغاز و انجام تابستان بزرگ (به گاهشمار ایران باستان از آغاز فروردین تا پایان مهرماه) برای خشنودی «رپیشون» ایزد نگاهبان تابستان خوانده می‌شود.

در بندهشن (بخش ۲۷) آمده است که رپیشون هفت ماه تابستان را روی زمین بسر می‌برد و در آغاز و انجام تابستان باید فرود و بدرود او را درود و سپاس گویند.

بدین سان «آفرینگان رپیشون» باید در هرمزد روز از ماه فروردین و در ایران روز از ماه مهر خوانده شود؛ ولی زرتشتیان ایران در خرداد روز از ماه فروردین روزی گرامی و بزرگ برای ایرانیان است و ابوریحان بیرونی آن را

«نوروز بزرگ» ایرانیان خوانده، این روز را برای نخستین بروگزاری آفرینگان رپیشون بروگزیده اند. پارسیان هند، اردیبهشت روز از ماه فروردین را برای نخستین سرايش این آفرینگان تعیین کرده اند؛ چون امشاسپند اردیبهشت که نگاهبانی این روز بدوسپرده شده و در جهان استومند نگاهبان آتش است، با رپیشون ایزد تابستان که زمین را پس از سرمای زمستانی گرما می بخشند، پیوندی دارد. آفرینگان رپیشون ۱۰ بند دارد و بخشی از خرد اوستاست.

**آفرینگان گاهان:** نام دومین آفرینگان از چهار آفرینگان مهم و نامی زرتشیان است که در پنج روز افزوده به پایان سال یا اندرگاه (روزهایی که به نام گاهان پنجگانه نامگذاری شده است) خوانده می شود. این آفرینگان را «آفرینگان فروردگان» نیز می گویند؛ چون نیایشی است برای خشنودی فروشی که هنگام خواندن این آفرینگان بر روی زمین بسر می برنند. آفرینگان گاهان ۶ بند دارد و بخشی از خرد اوستاست.

**آفرینگان گهنهبار (گاهان بار):** نام سومین آفرینگان از چهار آفرینگان مهم و نامی زرتشیان است که در هر یک از پنج روز گهنهبارهای شش گانه‌ی سال می خوانند:

یازدهم تا پانزدهم اردیبهشت ماه

یازدهم تا پانزدهم تیرماه

بیست و ششم تا سی ام شهریورماه

بیست و ششم تا سی ام مهرماه

شانزدهم تا بیستم دی ماه

پنج روز اندرگاه (روزهای افزوده به پایان سال)

آفرینگان گهنهبار ۱۹ بند دارد و بخشی از خرد اوستاست.

**آگپرت:** به چم «گرفتن» و به تعبیر وندیداد (فرگرد ۴، بند ۱۷ به بعد)، نام گناه کسی است که رزم افزا بر دست گیرد و قصد زدن دیگری را بکند.

**آهن گدازان:** آزمایشی است برای بازشناختن کرفه کار از گناهکار و آشون از درونه در روز پسین که در گاهان چندین بار در کنار «آزمون آذر فروزان» از آن یاد شده و یک بار هم به صورت «آهن روان» آمده است. در یستا ۳۰، بند ۷-یستا ۳۱، بند ۳ و ۹-یستا ۴۳، بند ۴-یستا ۴۷، بند ۶ و یستا ۵۱، بند ۹، سخن از رستاخیز و آزمون گدازان و آذر فروزان به میان می آید.

گذر از میان خرم من آتش یا ریختن فلز گداخته بر تن برای نشان دادن ییگناهی، از آزمایش های معمول در ایران باستان (و گاه نزد قومهای دیگر) بوده و داستان سیاوش در شاهنامه یکی از نامی ترین نمونه های آن است. در داستان ویس و رامین هم، به دستور موبید قرار می شود که ویس و رامین برای اثبات ییگناهی خویش از میان دو کوهه‌ی آتش بگذرند.

داستان رفتن زرتشت در آتش و ریختن فلز گداخته بر سینه‌ی او و افسردن آن و نمایش پاکی زرتشت در ادبیات دینی زرتشتیان (که همانند آن را در داستان آذرپاد مهراسپندان و اردیراف نامه نیز می بینیم) از جمله‌ی آزمونهاست. آین بازشناسی گناهکار از ییگناه را «پساخت» و «چاره‌ی آتشان» نیز میخوانده اند. «وَر» در پهلوی (= وَرْتَگَهْ در اوستا) نام دسته‌ای از این آین هاست.

**آغِرخَ:** نام کوهی است در زامیادیشت (بند ۳).

**آئِوْگَهْیَه:** نام یکی از هماوردان بزرگ گرشاسب است. (بنگرید به رام یشت، بند ۲۸)

**آپاخترَ:** به چم «شمال»، در اساطیر و دین ایرانیان، جای دوزخ و کنام اهریمن و دیوان و دروچان و همه‌ی آفریدگان و کارگزاران اهریمن است و در برابر با «نیمروز» (=جنوب) قرار می گیرد که سمت و سوی اهورایی و ایزدی است.  
**آپامَنَپَات:** نام ایزد آب است. چم آن ترکیب «نیبره‌ی آبهای» است. در پهلوی این ایزد را «بُرْزِیْزَد» و «آبان» هم می نامند. در اوستا این ترکیب را گاه به گونه‌ی «نپات آپام» هم می بینیم و بیشتر با صفت‌های رَدِ بزرگوار، شهریار شیدور و تیزاسب همراه می آید. در «ودا»، نامه‌ی دینی هندوان نیز «آپام نپات» خدای آبهاست.

**آپوشَ:** (در پهلوی آپش، گویا به چم پوشاننده و از میان برنده‌ی آب) نام دیو خشکسالی و بی بارانی و دشمن و همیستار ایزد «تشر» (تیر) است که در تیریشت (بندهای ۲۱ و ۲۷) به کالبد اسب سیاه سهمناکی با گوشها و یال و دُم کَل در برابر تشر پدیدار می شود و نمادی است از تابستان‌های خشک و سوزان در بیشتر سرزمین‌های ایرانی. تشر در نخستین نبرد از اپوش شکست می خورد و نلان از چیرگی خشکسالی بر ایران زمین، می گریزد؛ ولی در دومین نبرد، اپوش را به سختی شکست می دهد و دور می راند و سرزمین‌های ایرانی را نوید باران و آب و آبادانی می بخشد.

**آپه گَذَ:** نام بیماری ناشناخته‌ای است. (وندیداد، فرگرد ۲۱، بند ۲)

**آپه مان:** نام مدت زمانی است که خویشاوندان مردہ باید دور از دیگران و در تنها یی بگذارند. این مدت به نسبت خویشاوندی که هر کس با شخص مردہ دارد، تغییر می کند و شرح چگونگی هر یک از موردهای آن را در وندیداد (فرگرد ۱۲) می خوانیم.

دارمستر می نویسد: «آنچه باید از این واژه برآید، شرح داده نشده است؛ ولی چنین پیداست که منظور از آن، مدت ماندن ناپاک در آرمیشتگاه است که باید در طی آن جدا از دیگر پرهیزگاران و از هر چیز پاک به سر برد. چنین می نماید که خویشاوندان مردہ صرفا به شوند بستگی با او ناپاک به شمار می آیند و به همین شوند آنان را از بخشها عادی خانه و از تماس با دیگران دور نگاه می دارند. بنابراین افزون بر ناپاکی همگانی که از برخورد با تن مردہ پدید می آید، گونه ای دیگر از ناپاکی هست که انگیزه ای آن، خویشاوندی با مردہ است. رشته ای پیوند خونی که هموندان یک خانواده را با یکدیگر مربوط می کند، به گونه ای است که هیچکس در آن خانواده نمی میرد مگر آنکه مرگ در هستی همه ای هموندان آن خانواده راه یابد. این که آیا این شکل کهن سوگواری است یا تنها یکی از گونه های آن، مطلبی است که در اینجا بدان نمی پردازیم.

از سوی دیگر خانه نیز در مدت آپه مان - دست کم به شوند نبودن خویشاوندان مردہ در آن - ناپاک است و باید بی درنگ پس از مرگ پاک شود و البته این پاک کردن را باید با آن پاک کردن که شرح آن در فرگرد ۸ وندیداد آمده است، اشتباه کرد. چنان که پیداست، پس از مرگ، در خانه، تنها به روی کسانی که با مردہ پیوندی ندارند، گشوده می شوند.

هتا امروز در ایران، خانه ای که یکی از خویشاوندان در آن درگذشته باشد، بدشگون است و با بیزاری و تنفری بسیار بیشتر از آنچه در اوستادیده می شود، بدان می نگرنند. پسر، خانه ای را که پدرش در آن مردہ است، ویران می کند. او نمی تواند در آن خانه ای بد، قدم گذارد. خانه ای هر مردہ ای باید با خود او از میان ببرود و بنابراین، او (پسر) خانه را ویران میکند و خانه ای دیگر در جایی دور از آنجا می سازد. (سفرنامه ای شاردن و نوشته ای پولاک)

این رسمی است که در زند اوستا هم اشاره هایی بدان شده است.»

باید بدان چه دارمستر به استناد روایت های شاردن و پولاک درباره ای خانه ای شخص مردہ آورده است، بیفزاییم که امروزه برخی از مردم ایران - و نه همه ای آنان - خانه ای را که یکی از عزیزانشان (بویژه اگر جوان باشد) در آن درگذشته باشد، می فروشنند و خانه ای دیگر می خرند که البته این ادامه ای همان سنت است ولی به شکل منطقی تر و عملی تر.

**آترَت:** در اوستا «ثُرِيتَ» نام پدر گرشاسب است که در تاریخ و ادبیات فارسی، بیشتر با املای «آثرَط» نوشته شده است. در یستا هات<sup>۹</sup>، بند ۱۰، اترت نیکوکارترین مرد خاندان سام، سومین کسی است که گیاه هوم را می فشارد و از آن نوشابه‌ی آیینی هوم را می سازد.

در وندیداد(فرگرد ۲۰) ثریت نخستین پزشک در میان مردمان است.

**آثارَتُوش آشات چیتَ هَچَا...:** دنباله‌ی جمله‌ی آغاز نیایش نامی «بِيَهْ آهُوَوَيرِيو...» است که در بیشتر بخش‌های اوستا، «رَوت» سروden آن را از پارسای دانا خواستار می‌گردد. گزارش فارسی این نیایش به این صورت است: «همان گونه که او رَدِ بِرگزیده و آرمانی جهانی (aho) است، رد مینوی (رتو) و پایه گذار کردارها و اندیشه‌های نیک زندگانی در راه مزدادست.

شهریاری از آن اهوره است. اهوره است که او را (زرتشت را) به نگاهبانی درویشان برگماشت.»

**اختیه:** نیم یکی از دیوپرستان است که یوایشت (یوشت) از خاندان فریان، نود و نه چیستان او را گشود و بر او- که می خواست شهری را به آتش و خون بکشد- چیره شد و او را بکشت.

داستان یوایشت و اختیه در نسک (کتاب) کوچکی به زبان پهلوی (دارای ۳۰۰۰ واژه) به نام «ماتیکان یوشت فریان» آمده که در آن به جای نود و نه چیستان از سی و سه چیستان سخن رفته است.

درباره‌ی داستان یوایشت و اختیه و بازتاب آن در نسک مرزبان نامه، دکتر محمد معین رساله‌ای به نام «یوشت فریان و مرزبان نامه» به دو زبان فارسی و روسی منتشر کرده است. متن این رساله‌ی پهلوی را نیز «محمود جعفری» همراه با ترجمه و توضیح در سال ۱۳۶۵ در تهران منتشر کرده است.

**آدوَّتُو:** نام کوهی است در زامیادیشت (بند ۶).

آذ: وصف دچارشدگان به یکی از بیماری‌های است که در آبان یشت (بند ۹۳) آمده است؛ ولی از چگونگی این بیماری آگاهی نداریم.

**آرت / ارت یشت:** شکل پهلوی نام «آشی» ایزد بانوی پاداش و توانگری و گنجور اهور مزدادست.

هفدهمین یشت اوستاست در ستایش و نیایش ایزدبانوی پاداش و توانگری «آشی» که شست و دو بند دارد.

**إِرِثِ:** نام یکی از ایزدبانوان دین مزدابرستی است که در گزارش پهلوی اوستا به «رس» تبدیل شده است. از خویشکاری این ایزدبانو آگاهی نداریم؛ ولی از آنجا که نام او بیشتر همراه با «رسَستات» و «آشی» و «چیستا» می‌آید، ناگزیر می‌توان پنداشت که از همکاران و یاوران آنان است.

**آرِثُنَ:** نام گونه‌ای از جانوران گزندرسان اهریمنی (خرفستان) است که در آبادن یشت (بند ۹۰) که آگاهی دیگری از آنها نداریم. در آبادن یشت این جانوران از ماران شمرده شده‌اند.

**آرجاسپ خیون:** در اوستا «أَرِجَتْ أَسَبْ» (به چم دارنده‌ی اسب گرانبهای) نام پادشاه دیوپرست توران از قبیله‌ی خیون(هیون) است که با زرتشت و پذیرندگان دین وی سرستیز دارد و داستان نبردهای او با سپاهیان گشتاسب در نسک پهلوی «ایاتکار زریران» و در شاهنامه فردوسی به تفصیل آمده است. ارجاسپ به دست اسفندیار پسر گشتاسب کشته می‌شود.

**آرد/ آرد روز:** یکی از شکلهای نام ایزدانوی پاداش و توانگری «أشَى» در زبان پهلوی است. نام روز بیست و پنجم ماه است که نگاهبانی آن به ایزدانو آشَى (=ارد) سپرده شده است.

**آرداویراف نامه:** نام رساله‌ای است به زبان پهلوی که شرح سفر یا معراج یکی از پیشوایان دین زرتشتی به نام «ویراف» به جهان مینوی و دیدارش از بهشت و همیستگان (برزخ) و دوزخ و صحنه‌های نمایشگر پاداش و پادافره ای کردارهای نیکوکاران و گناهکاران است.

از این رساله چند ترجمه به زبانهای اروپایی و فارسی در دست است که واپسین آنها برگردان فارسی دکتر مهرداد بهار در پژوهشی در اساطیر ایران، پاره‌ی نخست، بخش بیست و یکم است.

**اردَتْ فِذْرِي:** نام مادر سومین و واپسین موعود زرتشتی (سوشیانت یا سوشیانس) است. چم این نام «ماهی‌ی آبروی پدر» و به تعییری «دارای پدری کامیاب» است. اردت فذری سومین دوشیزه‌ی پانزده ساله‌ای است که هنگام تن شویی در دریاچه‌ی کیانسه (هامون) از تخمه‌ی (یا فره) بازمانده از زرتشت بارور خواهد شد و «آستوت ارؤت» (سوشیانت) از او زاده خواهد شد.

**آردُوش:** نام گناه کسی است که با رزم افرا آغاز به زدن کسی کند؛ ولی به گونه‌ای که او را زخمی نسازد یا زخمی که بر او وارد می‌آورد، در مدت سه روز درمان پذیرد.

**آردُوی:** نام رودی است اساطیری. چم آن را بارتولومه «رطوبت و نمناکی» نوشته است؛ ولی بهار می‌نویسد: «گویا به چم پربرکت و حاصلخیز است». و در زیرنویس می‌افزاید: «گری آن را بزرگ معنا کرده می‌کند». اردوی همچنین بخش نخست نام ایزدانوی آبهاست.

**آردُوی:** گویا یکی از واحدهای اندازه گیری درازا یا بلندا بوده است. در وندیداد (فرگرد ۲، بند ۲۲) آنجه که سخن از زمستان دیوآفریده می‌رود، ستبری برف به بلندای «اردوی» است. دارمستر درباره‌ی این واژه نوشته است: «اندازه

ای است.» بهار در گزارش خود از این فرگرد، این عبارت را به «بر بلندی اردوی» برگردانده و در یادداشت پایام بخش، اردوی را همان رود اساتیری خوانده است.

**آردویسوار آناهیتا/ آردویسوار بانو نیایش:** نام ایزدبانوی آبهاست که «آبان یشت» - یکی از بلندترین یشتهای اوستا- در ستایش و نیایش اوست. نام این ایزدبانو از سه بخش ترکیب یافته است: بخش نخست همان «اردوی» است و در این ترکیب معمولاً به چم مطلق «رود» گرفته می شود. بخش دوم «سورا» یا «سور» به چم نیرومند و بخش سوم «آناهیتا» به چم پاک و بی آلایش، همان است که در پهلوی آناهید و در ارمنی آناهیت و در فارسی ناهید شده و نام سیاره‌ی زهره نیز هست. بر روی هم این ترکیب به چم «رود نیرومند بی آلایش» است.

آبان (در پهلوی آپان) مینوی همه‌ی آبها و صفتی برای آردویسوار آناهیتاست.

چهارمین نیایش از پنج نیایش مزاد اپرستان در خرده اوستاست. این نیایش ۱۱ بند دارد و در کنار رود و جوی و نیز در آبان روز (دهم) هر ماه خوانده می شود. آبان نیایش، نام دیگر آن است.

**آردیبهشت/ اردیبهشت روز/ جشن اردیبهشتگان/ اردیبهشت یشت:** در اوستای نو «آشه وَهیشت» به چم «بهترین آشه» نام یکی از مهم ترین امشاسبیندان (مهین ایزدان) است که پس از «بهمن» و در دومین پایگاه امشاسبیندان جای می گیرد. در گاهان، اردیبهشت بیشتر به صورت آشه آمده و یکی از فروزه های اهوره مزداست که ارج فراوان دارد و آنان که یار اویند، بهترین پاداشها را خواهند یافت. اهوره مزدا او را از نیروی خرد خویش آفریده و پدر اوست. اردیبهشت نگاهبان مرغزارها و گیاهان روی زمین است و پرهیزگاران در مرغزارهای او بسر می برند. به یاری او بود که اهوره مزدا هنگام آفرینش، گیاهان را برویانید.

در یشتها، اردیبهشت یشت زیباترین امشاسبیند و دشمن دیو خشم و از میان برندہ‌ی بیماری و مرگ و جاودان و خرفستان است. در ویسپرد آمده است که اهوره مزدا آنچه را که به دست بهمن آفریده است، به دستیاری اردیبهشت افزایش خواهد داد.

در ادبیات پهلوی هرمزد با بهمن و اردیبهشت رایزنی می کند و اردیبهشت است که آتش را می پاید و از میان کماله دیوان (دیوان بزرگ و کارگزاران اصلی انگر مینیو) «ایندر» - که به نوشته‌ی بنده‌شن دیو فریفتار و گمراه کننده است - همسنار اردیبهشت است.

در بنده‌شن می خوانیم: «اردیبهشت را خویشکاری این است که دیوان را نهله‌د تا روان دروندان را اندر دوزخ، بیش از گناهی که ایشان را هست، پادافره کنند و دیوان را از ایشان بازدارد.»

در همان نسک، آمده است: «اردیبهشت را به گیتی آتش خویش است. آنکه آتش را رامش بخشد یا بیازارد، آنگاه اردیبهشت از او آسوده یا آزرده بود.»

ایزدان آذر و سروش و بهرام از یاوران و همکاران امشاسبیند اردیبهشت اند. سومین یشت اوستا ویژه‌ی ستایش و نیایش این امشاسبیند و دومین ماه سال و سومین روز ماه به نام اوست و به نوشته‌ی بندهشن گل مرزنگوش ویژه‌ی اوست.

نیایش نامی «اشم و هو...» را نیز «نماز اش» می‌خوانند و به این امشاسبیند نسبت می‌دهند.

اردیبهشت روز، نام سومین روز ماه است که به نام امشاسبیند اردیبهشت خوانده شده است.

اردیبهشتگان، نام جشنی است که در اردیبهشت روز از ماه اردیبهشت برگزار می‌شود.

اردیبهشت یشت، نام سومین یشت اوستاست در ستایش و نیایش امشاسبیند اردیبهشت که ۱۹ بند دارد.

**آرزوَر:** نام کوهی است اساتیری که گردونه و چکاد(قله) آن جای گرد آمدن دیوان خوانده شده است.

در بندهشن(بخش ۲۲، بند ۱۶) گردنه‌ی ارزور کوهی است بر دروازه‌ی دوزخ که دیوان از آنجا به پیش می‌تازند. در دادستانِ دینی(بخش ۳۳، بند ۵) آمده است که ارزور در شمال جای دارد و کنام دیوان است. در مینوی خرد(بخش ۲۷، بند ۱۵) ارزور نام دیوی است که به دست گیومرث کشته شد و گمان می‌رود که میان نام دیو و نام کوه و چکادی که جای دیوان و دروازه‌ی دوزخ است، پیوندی باشد. دارمستر می‌نویسد که شاید ارزور نام کوهی بوده که این دیو در آن به بند کشیده شده است؛ همچنان که فریدون اژی دهاک(ضحاک) را در کوه دماوند به بند کشید.

**آرزوَر:** نام ششمین کوه روی زمین است در زامیادیشت(بند ۲). در بندهشن ارزور کوهی است در روم.

**آرزوشمنَ:** نام یکی از هماوردان و دشمنان گرشاب است که در زامیادیشت(بند ۴۲) از او با صفت «دارنده‌ی دلیریِ مردانه» یاد شده. ارزوشمن از گرشاسب شکست خورد و به دست او کشته شد.

**آرْزَهَی:** (در پهلوی آرْزَه) نام یکی از هفت بوم یا کشور یا اقلیم جهان بنابر بخش بندی جهان در ایران باستان (همچنین نزد هندوان) است. ارزه‌ی کشوری است در خاور جهان.

**ارْزِی:** نام رودی است که به دریاچه‌ی هامون می‌ریزد(زامیادیشت، بند ۶۷).

**ارْذِشَ:** نام یکی از کوههای است. چم این نام «راست برافراشته» است (زامیادیشت، بند ۲).

**ارزیفیه:** نام رشته کوهی است که در زامیادیشت (بند ۲) پنجمین کوه برآمده از زمین خوانده شده. چم این نام «شاهین» است.

در آبان یشت (بند ۴۵) ارزیفیه نام کوهی است که کاووس بر فراز آن پیشکش نزد ایزد بانو اردویسور اناهیتا می‌برد و او را می‌ستاید و خواستار کامیابی و پیروزی می‌شود.

**آرشتاد:** (در اوستا آرشتا و آرشتی و در پهلوی و فارسی آرشتاد و آشتاد) نام یکی از ایزدانوان دین زرتشتی است. نام این ایزدانو به چم «راستی و درستی» است و با صفات‌های «جهان پرور» و «گیتی افزای» از او یاد می‌شود.

درباره‌ی خویشکاری این ایزدانو، دارمستر به نقل از بندھشن بزرگ می‌نویسد: «آرشتاد راهنمای مینویان و جهانیان و زامیاد، مینوی زمین است و گفته شده است که رشن روانهای مردگان را می‌شمارد و آرشتاد و زامیاد آنها را به ترازو می‌گذارند». و باز در جای دیگر از نسک (زند اوستا، پاره ۲) به نقل از همان بن مايه، نوشته است: «هنگامی که روانهای مردگان برای شمار کردار نیک و بد به سر چینودپل آیند، آرشتاد دستیار امرداد- امشاسپند نگاهبان گیاهان و بیمرگی- همراه با رشن و زامیاد فرارستند».

بدین سان بنا به نوشته‌ی بندھشن، خویشکاری ایزدانو آرشتاد، همکاری با دیگر ایزدان و مینویان در برگزاری آین شمار پسین و سنجش کردارهای مردمان است. در دیگر نسکهای پازند و پهلوی از جمله اوگمدئچا، ارداویراف نامه و شایست و ناشایست نیز بدین خویشکاری آرشتاد اشاره رفته است.

نام آرشتاد بیشتر با رشن- ایزد دادگری- همراه آمده و از یاران و همکاران او به شمار آمده است، چون راستی و درستی با دادگری هماهنگی دارد.

هیجدهمین یشت اوستا در ستایش و نیایش این ایزدانوست و بیست و ششمین روز ماه به نام اوست.

**آرمشت:** راکد، مانده، بی حرکت، ناتوان، تبل، علیل.

آنگونه که از وندیداد (فرگرد ۵، بند ۵۹) برمی‌آید، شخص ناتوان و شکسته و از کارافتاده و یا شخص ناپاک (در دوره‌ی ناپاکی) را ارمشت می‌گویند.

**آرمشتگاه:** (در پهلوی آرمشت گاس) انزواگاه، جا و محل زنان در مدت قاعدگی.

در وندیداد افzon بر جای ویژه‌ی اقامت و زیست زنان دشتن در مدت ناپاکی، جای دیگر ناپاکان و آلدگان نیز بدین نام خوانده شده است و از آن جمله (در فرگرد ۳، بندهای ۱۵-۱۸) می‌خوانیم که جای کسی که پیکر مرده‌ای

را به تنهايی به دخمه برده باشد، جايی است متروک و دور از آتش و آب و مردمان که گرداگرد آن چينه اي بر می آورند و چنين کسی را در آن جا تنها می گذارند.

دارمستر نوشته است که چنین جايی را ارمشتگاه به چم جای شخص ناپاک می خوانند.

جاي دادن زنان در خانه يا اتاقی جداگانه در مدت عادت ماهیانه، در میان دیگر اقوام نیز معمول بوده است. «الیاده»

می نویسد: «نژد Wemale ها، قرص ماه یک «خدا- دما» است و بر این باورند که دوره‌ی بی نمازی آن در وقت ماه نو (هلال) است که ماه در این دوره به مدت سه شب از دیده‌ها پنهان می‌گردد و به همین شوند است که زنان به هنگام قاعده‌گی در کلبه‌های ویژه‌ای تنها می‌مانند و از دیگران دوری می‌جوینند. هرگونه تخلف از این منع و نهی، شوند برگزاری تشریفاتی برای جبران مافات و دادن کفاره گناه سرپیچی از دستور می‌شود.»

**آرنگ:** يکی از دو رود مهم و سپندینه در اساطیر ایران است که رنگها نیز خوانده شده است.

**آرنوک:** نام یکی از دو دختر (یا خواهر) جمشید است که ازی دهاک پس از چیرگی بر جمشید، آنان را به همسری بر می‌گزینند و پس از پیروزی فریدون بر اژدهی دهاک، هر دو به همسری فریدون درمی‌آیند. در شاهنامه این زن، ارنواز و خواهرش شهرناز خوانده شده است.

**ازیرین / ازیرینگاه / ازیرینگاه:** نام ایزد نگاهبان یکی از پنج گاه شبانه روز یعنی از عصر تا فرورفتن خورشید (یا سرشب) است و دو ایزد «فرادت ویر» و «دَخیوم» از همکاران اویند.

ازیرینگاه، نام یکی از پنج گاه شبانه روز یعنی از عصر تا فرورفتن خورشید (یا سرشب) است.

ازیرینگاه، نام یکی از نمازها یا نیایش‌های پنجمگانه‌ی شبانه روز است که در خرده اوستا آمده است.

**اژدهای شاخدار:** نام اژدهایی است اساطیری که اسبان و مردان را به کام خویش فرومی‌بُرد و زهر زردگون او به بلندای نیزه‌ای روان بود و گرشاسب در دیگ بر پشت او خوارک می‌پخت. این اژدها سرانجام بر دست گرشاسب کشته شد.

**آژن:** نام بیماری ناشناخته‌ای است.(وندیداد، فرگرد ۲۰، بند ۶)

**آژهو:** نام بیماری ناشناخته‌ای است.(وندیداد، فرگرد ۲۰ بند ۶)

**اژی دهاک:** (در اوستا آزی دهاک و در پهلوی اژدهاک و در فارسی اژدها و ضحاک) نام اژدهایی است سه کله و سه پوزه و شش چشم که می‌خواهد جهان را از مردمان تھی کند و انگرِمینیو (اهریمن) به پتیارگی خود، او را بدین خویشکاری اهریمنی و دیوآسا آفریده است. ایزد آذر دشمن و همیستان اوست و بر سر دست یافتن به فر ایزدی

با او می ستیرزد و اپام نپات بر او چیره می شود و سرانجام فریدون به نبردی با اژی دهاک برمی خیزد و او را فرومی کوبد و به بند می کشد.

در اوستای کنونی هیچ گونه سخنی از این که اژی دهاک آفریده ای انسانی و شاه باشد، در میان نیست و اگرچه او نیز همانند شاهان و پهلوانان پیشکش برای ایزدان می برد و از ایشان خواستار پیروزی می شود، ذکری از نشستن او بر جای جمشید و فرمانروایی درازمدت وی نرفته است.

در ودا «ویشه روهه» همانند اژی دهاک، اژدهایی سه کله است که گاوها را می رباید. سنجش این استوره با آن بخش از داستان ضحاک در شاهنامه که گاو برمایون به دست او کشته می شود، می تواند به روشنی یادآور بنیاد کهن و مشترک دو استوره‌ی ایرانی و هندی باشد.

در ادبیات پارسی میانه (پهلوی) از دهاگ مردی تازی است که بر ایران می تازد و بر جمشید چیرگی می یابد و پس از هزار سال فرمانروایی اهریمنی، سرانجام فریدون بر او می شورد و او را شکست می دهد و در کوه دنباوند(دمباوند) به بند می کشد. گفته شده است که او در هزاره هوشیدرماه (دومین موعود زرتشتی) بند می گسلد و یک سوم از جهان را به تباہی می کشاند و سرانجام اهوره مزدا به ایزدان سروش و نرویوسنگ فرمان می دهد تا گرشاسب را-که در دشت پیشیانسیه در کابلستان به خواب فرورفته است- برای نبرد با از دهاگ بیدار کنند و گرشاسب پس از برخاستن از خواب با گرز خویش، آن پتیاره‌ی اهریمنی را فرومی کوبد.

در نسکهای پهلوی و در شاهنامه به اژی دهاک لقب «بیوراسب» (دارای ده هزار اسب) داده شده و در شاهنامه نام او ضحاک ماردوش شده است.

در نوشته های فارسی و عربی (و از آن جمله در آثار الباقیه) گاه سخن از ضحاک دیگری می رود که با از میان برداشتن جمشید، زمین ها را از مالکان آنها بازمی ستاند و به دهقانان می دهد و زنان را نیز از آن همگان می شمارد. دکتر مهرداد بهار چنین انگاشته است که این ضحاک نشان دهنده قیام مردم بومی ایران بر ضد اشرافیت آریایی باشد که در اساتیر به صورت قیام شاه بیگانه درآمده است.

نگارنده (دکتر جلیل دوستخواه) گمان می برد که شاهان و موبدان دروهه‌ی ساسانی (از روزگار خسرو یکم به بعد) مزدک بامدادان را که خواستار دگرگونی های بنیادی در سازمان اجتماعی آن دوران بود و قیام او به خون کشیده شد، از سر کین توزی و دشمنی، ضحاک خوانده بوده اند و بعدها این نام با آن توصیف در برخی از نوشته ها باقی مانده است.

در دینکرت درباره‌ی شوند این که فریدون، ضحاک را نکشت و دربند کرد؛ چنین آمده است: «درباره‌ی چیرگی فریدون بر ضحاک، برای میراندن ضحاک گرز بر شانه و دل و سر کوییدن و نمردن ضحاک از آن ضربه و سپس به شمشیرزدن و به نخستین، دوین و سومین ضربه از تن ضحاک بس گونه خرفستر پدیدآمدن. گفتن دادار هرمزد به فریدون که او را مشکاف که ضحاک است؛ چون اگر وی را بشکافی، ضحاک این زمین را پر کند از مور گزنه و کژدم و چلپاسه و کشف و وزغ.»

در گزیده‌های زادسپر (بخش ۲۴) آمده است: «جزدهاک (=ضحاک)، همه کس به دادِ فرشگرد کرداری (=قانون بازسازی زندگی) بگروند و دهاک توبه ناکرده کشته شود.»  
**آسَ بنَ:** نام یکی از خاندان‌های تورانی از قبیله‌ی «دانو» است که در آبان یشت (بند ۷۳) از «گر» و «ور» دو تن از بستگان بدین خاندان نام بردۀ می‌شود.

### آسپُرِنَ: یک درهم

آسپُرِس: (در پهلوی آسپُرس) میدان اسب دوانی، میدان چوگان بازی.

آسپُرِس: واحد اندازه گیری درازای راه بوده که با درازای (طول) میدان اسب دوانی برآورد می‌شده است. در ایران باستان، واحدهای اندازه گیری راه‌ها با فاصله‌های میدان اسب دوانی در پیوند بوده است. چنین می‌نماید که زمین اسپُرِس اندازه‌ی روشن و نامداری داشته است؛ چون در وندیداد (فرگرد ۲۵، بند ۲۵) اهوره مزدا به جم فرمان می‌دهد که: «مردمان و جانوران را «ور»‌ی بساز، هر یک از چهار برش به درازای اسپُرِسی.»

در گزارش پهلوی، درازای هر یک از برهای آن «ور» دو «هاسَر» (=هاتر) یعنی دو فرسنگ ذکر شده و بدین سان باید گفت که اسپُرِس زمینی به درازا (و شاید پهنا) دو فرسنگ بوده است. ولی برای هاسر اندازه‌های گوناگونی آورده‌اند. در بندھشن (بخش ۱۴، بند ۴) آمده است که هر هاسری بر زمین، درست به اندازه‌ی فرسنگی است و در جای دیگری از همین متن (بخش ۱۶، بند ۷) هاسر یک چهارم فرسنگ شمرده شده است. بهار به نقل از هنینگ می‌نویسد: «در اصل اوستایی خود، یک هاسر برابر درازای یک اسپُرِس بوده است که گمان می‌رود حدود ۷۰۰ متر برآورده می‌شده است.»

واژه‌ی اسپُرِس در زبان ارمنی به صورت «آسپارِز» معمول است و بنابر حواشی ترجمه‌ی فارسی تاریخ ارمنستان افرون بر چم «میدان اسب دوانی»، چم واحد مسافت هم دارد که برابر با ۲۳۰ متر است و گاه میان ۱۵۰۸ تا ۲۶۶ متر نوسان دارد.

**آسپهه- آشترا:** نام یکی از افزارهای مجازات گناهکاران بوده است. دارمستتر نوشه است: «از گزارش اسفندیارچی و ریشه یابی در بن مایه های سانسکریت و یونانی بر می آید که نام گونه ای تسمه یا تازیانه بوده که بدان، اسب را به تند تاختن بر می انگیخته اند.»

برخی از گزارشگران، این ترکیب را به «سیخ اسب رانی» برگردانده اند و این تعبیر، همان است که در مورد «آشترا» در فرگرد دوم وندیداد (داستان جم) نیز نوشته اند و درست درنمی آید.

آنگونه که از کاربرد این ترکیب در وندیداد (از فرگرد ۳ به بعد) بر می آید، روشن است که نام گونه ای تازیانه و افزار مجازات و تنبیه گناهکاران بوده است و بیشتر با «سرشو- چرن» همراه آورده شده. نیبرگ بدون هیچ گونه توضیحی اسپهه اشترا و سروشو- چرن را «تازیانه ای اسب» و «تازیانه ای تسمه ای» می خواند.

**استوت ارت:** نام سومین و واپسین سو شیانت (موعد) مزداپرستان است که در پایان سومین هزاره ای پس از زرتشت، از تخمه (یا فره) بازمانده ای وی در آب دریاچه ای کیانیه (هامون) و از مادری به نام «اردات فدری» زاده می شود و کار فرشکرد (نوکردن چهان و دین مزداپرستی) را به پایان می رساند.

در زامیادیشت (بندهای ۹۶- ۹۳) از خویشکاری و کامیابی «استوت ارت» سخن به میان آمده است. در اوستا هر جا سو شیانت مفرد آمده است به استوت ارت اشاره دارد و بیشتر به جای نام او همین صفت بکارمی رود و صفت پیروز را نیز همراه دارد.

از نشانه های پدیدارشدن استوت ارت ایستادن خورشید در میان آسمان است و چون او پیدا شود، همه ای جاودانگان (کیخسو، گودرز، گیو، توں، پشون و گرشاسب و دیگران) به وی پیوندند و رستاخیز برپا می گردد و جهان استومند پایان پذیرد و جهان اشه (جهان مینوی) آغاز شود.

**استودان:** (به چم جای نگاهداری استخوان) چاه یا گودال یا شکافی است در کنار دخمه یا برج خاموشی، دور از دستری جانوران که استخوانهای مردگان را در آن فرومی رینند.

در برهان قاطع به چم «دخمه و مقبره ای گبران» آمده است.

**استومند/ جهان استومند:** استخوان دار، جسمانی، مادی، خاکی، گیتیانه. «استومندان: عناصر، ارکان. واژه ای استومند چه از جهت ریشه و چه از جهت مفهوم هر دو برابر می باشد با آنچه به زبان یونانی «أُستوئیخیون» خوانده شده و در نسکهای فلسفی عربی به صورت «أُسطُقُس» نقل گردیده است. ریشه ای تقریبی استومندان به عربی همان ارکان می باشد که به جای عناصر بکار رفته است. ریشه ای واژه «استومند» از «آست» آمده که به چم استخوان است

(لاتین اُس و یونانی اُستون) و در واژه های هسته، ستون، استوانه، استودان و استخوان باقی مانده است. شاید «اُس» و «اساس» عربی نیز با ریشه‌ی «آست» یکی باشد.

جهان مادی، گیتی، جهانی که اهوره مزدا در آغاز سه هزاره‌ی دوم آفرینش، آفرید و در آن مینوها تن بخشید.

**آستو و یَدْتُو:** (در پهلوی «آستویهاد» به چم «زوال تن» یا «بخش کننده‌ی استخوان‌ها» نام دیو مرگ است که زندگی را از میان می‌برد و در ادبیات پارسی میانه، او را با «بدوای» یکی خوانده‌اند. در امان ماندن از گزند این دیو و دیو خشم، به یاری ایزدان سروش و مهر ممکن است.

در بندھشن درباره‌ی این دیو می‌خوانیم: «استویهاد وای بدتر است که جان را بستاند. چنین گوید که چون دست بر مردم مالد، بوشاسب آید و چون سایه افگند، تب آید و چون او را به چشم بینند، جان را از میان برد.» در وندیداد(فرگرد ۵، بندھای ۸-۹) از آستوویدتو و بدواتی جداگانه و همچون دو دیو همکار نام بردہ شده است. گاهی به جای دو جزء نام این دیو، تنها جزء دوم (ویدتو) همراه با صفت «دیوآفریده» آمده است.

**آسموخوانوت:** نام یکی از نخستین گروندگان به دین زرتشت است که در هرمذدیشت (بند ۳۰) به فروشی او درود فرستاده شده و در فروردین یشت (بند ۹۶) نام او در سرمه‌ی پاکان و اشونانی که فروشی آنان ستوده شده است، جای دارد. چم این نام «فروغ آسمان» است.

**آسنونت:** (در پهلوی آسنوند) نام کوهی است. (زمایدیشت، بند ۵). در بندھشن(بخش ۱۲، بند ۲۶) می‌خوانیم که اسنوند کوهی است در آذربایجان و در همان نسک(بخش ۱۷، بند ۷) آمده است که کیخسو و آتشکده‌ی آذرگشنب را در کوه اسنوند بنا نهاد. در گزیده‌های زادسپرم (بخش ۶، بند ۲۲) نیز آمده است که آذرگشنب پیروز در کنار دریاچه‌ی چیچست (ارومیه) واقع است و باز در همان کتاب (بخش ۱۱، بند ۹) می‌خوانیم که آذرگشنب در کوه اسنوند در آذربایجان است. همچنین در همین متن (بخش ۲۳) آمده است که: «مینوی دریاها و رودها با زرتشت به همپرسگی (دیدار) آمد و به اسنوند کوه، هرمذ نگاهداری و سپاسداری آبها سخن گفت.»

بنابراین اسنونت(اسنوند) کوه باید نزدیک دریاچه ارومیه باشد؛ ولی نمی‌دانیم کدام یک از کوههای آن ناحیه است. جکسن گمان برده است که اسن کوه همان «سهند» باشد که در جنوب شهر تبریز است.

پیوند اسنونت کوه با آذر(آتش) روشن است و در دو سی روزه‌ی کوچک و بزرگ (بند ۹، آذرروز) و در «آتش بهرام نیایش»(بند ۵) از این کوه یاد شده است.

**آسنیه:** نام ایزد نگاهبان پنجگاه شبانه روز است.

**آسیه:** نام کوهی است در زامیادیشت (بند ۴).

**آشتَ آورَتَ:** نام یکی از رقیان و هَمِستاران گشتاب است.

چم لفظی این نام «دارنده‌ی هشت (اسب) تیزرو» است و گمان می‌رود این شخص از تورانیان دیوپرست (دشمن مزدابرستان) و از قبیله‌ی خیون بوده است. در «گوش (در واپ) یشت» (بند ۳۰) از او با توصیف «دارای خود سرتیز، سپر سرتیز و گردِ ستر و دارنده‌ی هفت‌سده اشتَ» یاد شده است.

**آشترا:** (در پهلوی «آشتَر») نام یکی از دو افزاری است که اهوره مزدا به «جم» می‌دهد تا او را در فرمانروایی بر مردمان بکار آید. در وندیداد (فرگرد ۲، بند ۶) از این افزار که «آشترا زرنشان» و «سوورای زرین» نام دارد، سخن به میان می‌آید.

پژوهندگان اوستا و ادبیات پهلوی درباره‌ی این دو افزار، بسیار نوشته‌اند؛ ولی هنوز کسی به نتیجه‌ای پذیرفتنی و بی‌چون و چرا نرسیده است. «دوهارله» اشترا را سیخ یا سیخک اسب رانی معنی کرده، «ولف» آن را تازیانه دانسته، دارمستر آن را شمشیر پنداشته، «بارتولومه» نظر ول夫 را تایید کرده و پورداوود چم عصا یا چوب دست را برای آن آورده است.

در سالهای اخیر نیز پژوهش‌هایی درباره‌ی این دو افزار شده است که از آن جمله می‌توان به یادداشت‌های دکتر محمد مقدم و مهرداد بهار و مقاله‌ی شهرام هدایتی به نام «سوورا و اشترا در داستان جم وندیداد» اشاره کرد.

از مجموع این پژوهش‌ها در مورد «سوورا» (چنانکه در زیر این نام خواهد آمد) می‌توان به گمان بسیار، آن را گونه‌ای نفیر یا گاودم (افزاری برای بانگ برآوردن و ساز نواختن) دانست؛ ولی در مورد اشترا هنوز هم تشتبه در آرا و برداشت‌ها کم نیست.

بهار نوشته است: «در مورد واژه‌ی اشترا، کار بدین آسانی نیست. واژه‌ی اشترا در اوستا و پهلوی به چم شلاق و تازیانه آمده است. ممکن است این واژه در اصل به دو چم بکار می‌رفته است. یکی تازیانه و دیگری آلتی برای نواختن سازی».

باید گفت که چم تازیانه برای اشترا در اوستا شناخته و قطعی است و در ترکیب «آسپهه- آشترا» بارها در وندیداد (فرگرد ۳ به بعد) بکار رفته است.

ولی هیچ گونه نشانه ای از این که در جایی به چم گونه ای ساز یا افزار بانگ برآوردن آمده باشد، در اوستا و ادبیات پهلوی وجود ندارد و آقای بهار هم تنها به حدس و گمان و با قید «ممکن است» چم مفروض «آلتی برای نواختن سازی» را برای آن ذکر کرده است.

در نسک «روایت پهلوی» درباره‌ی رویدادهای دوران اوشیدر (هوشیدر) نخستین موعود مزدابرستان آمده است که: «نوع گرگ همه به یک جای شوند و اندر جای برهم آمیزند و گرگی که پهناش چهارسد و پانزده گام و درازایش چهارسد و سه گام است، پدیدار شود. به دستوری اوشیدر، مردم سپاه آرایند و به کارزار آن گرگ شوند... پس مردمان، آن دروغ را به اشتراحت کارد و گرز و شمشیر و نیزه و تیر و دیگر ابزارها بکشند...»

بهار در یادداشتی درباره‌ی این مطلب نسک روایت پهلوی، نوشه است: «اشتراحت در اینجا گویا سلاحی است». آشکار است که در اینجا اشتراحت را - بی هیچگونه توضیح اضافی - می‌توان رزم افزار (سلاح)‌ای در ردیف کارد و گرز و شمشیر و نیزه و تیر دانست. ولی آیا اشتراحت به همان چم شناخته‌ی خود(تازیانه) نمی‌تواند در عین حال گونه‌ی ای رزم افزار یا آلت نبرد و پیکار هم باشد؟ در موردی مانند آنچه در نسک روایت پهلوی آمده است، آیا مردم نمی‌توانسته اند اشتراحت(تازیانه) را هم در کنار دیگر رزم افزارها برای فروکوفتن و از پای درآوردن آن پیاره‌ی اهریمنی بکار گیرند؟

از سوی دیگر می‌توان و باید پرسید که: در داستان جم، آیا می‌شود هر دو افزار بخشیده‌ی اهورا به جم(سوورا و اشترا) را ابزاری برای نواختن ساز و بانگ برآوردن دانست و شوندی پذیرفتی برای آن ارائه داد؟ به گمان نگارنده‌ی این یادداشت(دکتر جلیل دوستخواه)، می‌توان «اشтра» را در وندیداد(فرگرد ۲، همچنین در دیگر فرگردها) به چم تازیانه دانست که جز کاربرد مجازات گناهکاران، در مواردی هم می‌توانسته است در نبرد با دشمن با همیستار همچون رزم افزاری بکار آید.

در داستان جم بویژه، اهوره مزدا سوورا و اشترا را به عنوان افزارهای موردنیاز برای فرمانروایی و شهریاری به جم می‌بخشد و مگر نه آن است که در سرتاسر اساتیر و تاریخ، همین دو افزار(افزار بانگ برآوردن و آوازه گری و افزار هراس انگیزی و مجازات و سرکوب) اصلی ترین افزارهای فرمانروایی بوده است؟

اشترا- میریه: نام دیگر «آسپهه- اشترا» است. این نام تنها یک بار وندیداد (فرگرد ۱۸، بند ۴) بکار رفته است و از کاربرد آن، ارزش آیندی این افزار بیشتر شناخته می‌شود.

درباره‌ی نخستین جزء این ترکیب (اشترا) در یادداشت مربوط به آن سخن گفتیم. جزء دوم آن (میریه) صفت است به چم گناهکار و سزاوار مرگ که در بسیاری از جاهای اوستا و از جمله در «درواسپ یشت» (بندهای ۱۸ و ۲۲) برای افراسیاب شاه توران آمده و ناگریز در ترکیب کنونی (اشترا - میریه) چم آن «تازیانه ای برای پادافره دادن به گناهکاران» است.

**اُشتَوَدْ گاه:** (= اوشتَوَیتی گاثا) نام دومین روز از روزهای پنجگانه‌ی اندرگاه است که به نام دومین سرود از گاهان پنجگانه‌ی زرتشت، نامگذاری شده است.

**اُشتی:** گویا واحدی برای اندازه گیری ستبری بوده است. در وندیداد (فرگرد ۱۳، بند ۳۰) این واژه به عنوان واحدی برای اندازه گیری ستبری آمده و دارمستر در زیرنویس گزارش خود آن را اندازه‌ای ناشناخته خوانده است. اسفندیارجی آن را «ایشتی» خوانده و در گزارش خود، به «حشت» (آجر) برگردانده است.

**اُشتی گفیه:** (= استی گفیه) یکی از رقیان و همسтарان گرشاسب است که به دست او کشته می‌شود.

**آش ستمبن:** نام کوهی است و به چم «پنا بخش آشه» دارد. (زمیاد یشت، بند ۵)

**آشموغ:** در اوستا «آشَه مَوَغ» و در پهلوی آشموغ یا آشموک یا آهرموک و در پازند آشموغ به چم «برهم زدن اشه» است و در ادبیات دینی مزدادرستان به مفهوم بی‌دین، از دین برگشته، ملحد، بی‌تقوا، ناپرهیزگار، گمراه کننده و روحانی دروغی آمده و در متن پهلوی «مینوی خرد» به چم «بدعت گذار» بکار رفته است.

این صفت یا عنوان در اوستا بیشتر چم گمراه کننده و فریفتار دارد و از آن جمله است در «هرمزدیشت» (بند ۱۰). در گزارش پهلوی همین بند، سه گونه آشموغ بازشناخته شده است: نخست فریفتار، دوم خود دوستار (خودپسند) و سوم فریفته یعنی کسی که به فریفتاری دل می‌دهد و از او پیروی می‌کند.

آشموغ را در بیشتر کاربردهایش در تراز تباہکاران و گناهکاران و در برابر اشونان و پرهیزگاران می‌بینیم. در بندهشن از این صفت، اسم مصدر «آشموغی» نیز ساخته شده و در برابر اشونی بکار رفته است.

در وندیداد (فرگرد ۴، بند ۴۹) از آشموغ ناپارسا سخن به میان می‌آید که از خوردن خوراک سرباز می‌زند. دارمستر این بیان را اشاره‌ای به درگیریهای فکری میان پیشوایان زرتشتی با مسیحیان و مانویان می‌داند که روشهای انزواجویی و ریاضت کشی را تبلیغ می‌کردد.

**آشموغ:** نام دیو فریفتار و گمراه کننده است در ادبیات دینی زرتشیان. در فرهنگ‌های فارسی و نیز در ادبیات فارسی این واژه به صورت آشموغ آمده است. در برهان قاطع زیر همین نام می‌خوانیم: «آشموغ نام دیوی است از

متتابع اهرمن که سخن چینی و فتنه انگیزی و دروغ گفتن و میان دو کس جنگ انداختن و دشمنی (عداوت) بهم رسانیدن، تعلق به او دارد.»

**آشم و هو...:** نام یکی از سه نیایش (نماز) نامی و بالارزش دینی مزدابرستان است که به نام نخستین واژه های آغاز آن، خوانده می شود. این نیایش را «آشَه وَهِيشَت» و «نماز اشه» نیز خوانده اند و گزارش فارسی آن چنین است: «آشَه بهترین نیکی (و مایه‌ی) بهروزی است. بهروزی از آن کسی است که درست کردار (و خواستار) بهترین اشه است.»

**آشوزد نگهه:** (در پهلوی «آشَوَزَد» شده و چم «از اشه پایدار» دارد) نام دو تن از پارسایان نامدار در دین مزدابرستی است که یکی پسر «پوروذاخشتی» و دیگری پسر «سایوژدری» خوانده شده.

در فروردین یشت (بندهای ۱۱۲-۱۱۳) به فروشی این هر دو «اشوزدنگهه» درود فرستاده شده است. در نسکهای پهلوی بارها از «اشوزد» پسر «پوروذاخشت» یاد شده و از آن جمله در کتاب نهم دینکرت (بخش ۱۶، بند ۱۷) یکی از جاودانگان به شمار آمده است که در کشور خونیرث شهریاری می کند. در دادستان دینی (بخش ۹۰، بند ۷) نیز او در زمرة ی هفت تن جاودانگان و فرمانروا و شهریاری خونیرث است. در بندهشن (بخش ۲۹، بند ۶) هم نام او در شمار جاودانگانی چون نرسی، توس، گیو و گودرز می آید که در پایان جهان برمی خیزند و سوشیانت را یاری می رسانند.

**آشوزوشت:** به چم «دوستدار راستی» نام پرنده ای است (مرغ حق؟) اساتیری که به نوشته ی وندیداد (فرگرد ۱۷)، بند ۹) مزدابرستان هنگام دور ریختن تراشه های ناخن خود، نیایشی را خطاب بدو می خوانند و برآند که با این کار، دیوان می لرزند و توان آن را نمی یابند که تراشه های ناخن را برگیرند.

در بندهشن (بخش ۱۹) آمده است که اگر مردمان هنگام ریختن تراشه های ناخن، این نیایش را نخوانند، دیوان و جادوان آنها را همچون تیری به پرنده ی اشوزوشت پرتاب می کنند و او را می کشند و هنگامی که ریختن تراشه های ناخن با خواندن نیایش همراه باشد، پرنده آنها را برمی گیرد و می خورد تا دیوان و جادوان نتوانند آنها را وسیله ی آسیب رسانی قرار دهند.

در سنت جدیدتر زرتشیان، این پرنده با «جعد» یکی شمرده شده است.

**آشون:** پیرو اشه، رهرو راه اشه، ضد دروند.

آشَه: (= اشا) به چم «راستی» و جزء اصلی نام امشاسب‌پند «اردیبهشت» (در اوستا «اشه و هیشت») است. چم «اشه» را در گزارش‌های مختلف گاهان در هند و اروپا و ایران، راستی، حق، حقیقت، دادگری، سامان آفاق، قانون ابدی آفرینش، نظام و ترتیب کامل، سامان مقرر مزدایی و تعبیرهای دیگری از این دست نوشته‌اند. با اینحال، هنوز کسی حرف آخر را نزد و نتوانسته است تعریف فراگیری از این اصل و اصطلاح گاهانی بدست دهد. از همین روزت که برخی از گزارشگران ترجیح داده اند خود واژه‌ی «اشه» را ترجمه ناکرده در گزارش خویش بیاورند.

«اشه» به صورت آهیخته، یکی از پایه‌های اساسی و مهم دینِ مزدابرستی است که در سراسر اوستا(بویژه در گاهان پنجگانه) همواره بدان اشاره می‌رود و می‌توان گفت که در این دین، همه‌ی راه‌های رستگاری به «اشه» می‌پیوندد. «اشه» گاه به جای «اسم و هو...» نام یکی از سه نیایش نامی مزدابرستان بکار می‌رود.

**آشَهین / آشَهینگاه:** (= اوشهین) نام زمان میان نیمه شب تا برآمدن خورشید(یکی از پنجگاه شبانه روز) است. در اوستا «اوشه» به چم «سپیده دم» است. همچنین نام ایزد نگاهبان زمین میان نیمه شب تا برآمدن خورشید است.

آشَهینگاه نام زمان میان نیمه شب تا بامداد پگاه(برآمدن خورشید) است. همچنین نام نیایش(نماز) ویژه‌ی زمان آشَهین است که یکی از نیایش‌های پنجگانه‌ی مزدابرستان به شمار می‌آید و در خرده اوستا جای دارد. آشَی: (در پهلوی آرت و ارد) نام ایزدبانویِ توانگری و پاداش و گنجورِ اهوره مزداست که بیشتر با صفت «وَنگوْهی» (به، نیک) همراه می‌آید و در پهلوی گاه نام و صفت او را در هم آمیخته و به گونه‌ی «آرَشَشُونَگ» (یا آشیشوونگ) یا آشیشوونگَ یا آهرشونگَ یا آهليش وَنگ در آورده‌اند.

در گاهان(گذشته از فروزه‌های مزاداًهوره) از آشَی در کنار آذر و سروش نام بردۀ می‌شود؛ ولی برخی از پژوهندگان گاهان برآنند که این نامها در سرودهای زرتشت، جنبه‌ی شخصی ندارد و مفاهیمی آهیخته را بیان می‌دارد. در اوستای نو خویشکاری این ایزدبانو در جهان استومند، بخشیدن دارایی و خواسته و خوشی به پرهیزگاران و اشونان است و در جهان مینوی در روز پسین، بخشیدن پاداش کردارهای نیک و پادافره‌ی کردارهای بد به دست اوست.

در تفسیر واژه‌ی آشَی آمده است: «توانگری که از دستکاری و اشونی است.»

آشَی از همنشینان و یاوران ایزد سروش است و نگاهبانی بیست و پنجمین روز ماه بدو سپرده شده و شکوفه‌های بهاری ویژه‌ی اوست. ایزدبانو «پارندی»(پازند) از یاران و همراهان آشَی است و نام این دو بیشتر در کنار هم می‌آید. «آدا» را که بخشهايی از اوستای نو نام ایزد بخشندۀ‌ی پاداش و پادافره است، برخی با اشی یکی شمرده‌اند.

ایزدبانو اشی، را دختر اهوره مزدا، خواهر امشاسپندان و برخوردار از خرد سوشیانتها خوانده اند. همچنین اهوره مزدا پدر وی، سپنده‌رمذ مادرش و سروش و رشن و مهر، برادرانش و دین خواهران شمرده شده اند.

«ارت یشت»(هفدهمین یشت) سرود ویژه‌ی ستایش و نیایش این ایزدبانوست.

**آغزیریث**: (که در اوستا به چم دارنده‌ی گردونه‌ی پیشتاز) نام پسر پشنگ و برادر افراسیاب شاه توران است که در بسیاری از جاها با صفت «نَرَوَ» (نر، دلیر، مرد و پهلوان) از او یاد شده است. برخی از پژوهشگران «نرو» را نام خانوادگی اغزیریث دانسته اند و پیوندی میان او و افراسیاب قائل نیستند.

در اوستا و دیگر متنهای دینی ایرانیان، از این سردار تورانی همواره به نیکی سخن رفته و بدو درود فرستاده شده است. در پهلوی او را «گوپت شاه» یا «گوبد شاه» خوانده اند و به نوشته‌ی بندھشن، در شمار جاودانگان دین زرتشتی است. در گزیده‌های زادسپرم آمده است که گاو اساطیری «هکدیوش» در بارویی فلزین به سرداری «گوبدشاه» نگاهداری می‌شود و این همان گاوی است که در پایان نبرد هرمزد و اهریمن در هزاره‌ی دوازدهم، سوشیانت برای ساختن «آنوش» او را می‌کشد. صفت یا عنوان «گوپت»(گوبد) که در پهلوی جانشین نام اغزیریث شده، خود به همین چم «گاویان گاو» است که در استوره‌ی یادشده، خویشکاری وی به شمار آمده است.

در بندھشن و دادستان دینی از کشوری به نام سوکوستان در نزدیکی آب دایتی در ایرانویج نام بردشده که آن را «گوپت» هم می‌گفته اند و اغزیریث پسر پشنگ و برادر افراسیاب بر آن فرمانروایی می‌کرده و بدان شوند گوپت شاه خوانده شده است.

به نظر می‌رسد که این روایت، جدید و ساخته‌ی دوره‌های پسین ادبیات دینی ایرانیان باشد و روایت گزیده‌های زادسپرم، ریشه اساطیری کهن‌تری دارد.

دکتر احمد تفضلی نوشه است: «gōbad پسر اغزیریث است. جزء نخست نام او gava است که همان سعد است. بنابراین نام وی به چم «حاکم گو» است. بعدها واژه را گستردۀ گمان کرده و «شاه» را بر آن افزوده اند.»(مینوی خرد، رویه ۷۰، زیرنویس)

در شاهنامه اغزیریث سپهبدار لشکر توران است و برخلاف برادر دیگر ش گرسیوز نسبت به ایرانیان احساس دوستداری و مهربانی دارد. سرداران و ناموران سپاه ایران که پس از شکست شاه نوذر گرفتار افراسیاب شده بودند،

به پایمردی او آزاد شدند؛ ولی خود به گناه همدلی با ایرانیان به فرمان افراسیاب کشته شد و در متنهای ایرانی از این کار افراسیاب به عنوان یکی از گناهان بزرگ او یاد شده است.

**افراسیاب:** (در اوستا «فرنگرَسِین» به چم «هراس انگیز» یا «کسی که به هراس افگند») در پهلوی «فراسیاو» یا «فراسیاپ» یا «فراسیاپ» نام شاه نامدار توران، پسر پشنگ، پهلوان اصلی تمام درگیریها و جنگهای طولانی میان ایرانیان و تورانیان از دوره‌ی نوذرشاه تا روزگار شهریاری کیخسرو است که می‌توان گفت بخش بزرگ حماسه ایران را دربر می‌گیرد.

از بالارزش ترین رویدادهای زندگی افراسیاب، کشتن برادرش اغیریث و سیاوش شاهزاده و پهلوان ایرانی و پسر کاووس شاه است و همین دو رویداد است که در اوستا همواره بزرگترین گناهان افراسیاب شمرده شده و کشته شدن او به دست نیره اش کیخسرو پسر سیاوش، نتیجه‌ی دست زدن به این گناهان است.

در برابر کارهای اهریمنی و گناهانی که کارنامه‌ی افراسیاب را سیاه کرده، کار نیکی هم بدلو نسبت داده شده و آن کشتن «زین گاوِ دُروَنِ» تازی است که بر ایران چیره شده بود و افراسیاب به خواهش ایرانیان او را شکست داد و کشت.

سرگذشت افراسیاب و داستان جنگهای خونین و پرکشمکش وی با ایرانیان در اوستای کنونی و متنهای پهلوی به کوتاهی و در حد اشاره آمده است و شخصیت او در این متنها بیشتر اساطیری و دیوالاست تا داستانی و حماسی. ولی در شاهنامه و برخی دیگر از متنهای تاریخی- ادبی فارسی، داستان او به تفصیل بیان شده و شخص او بیشتر منش شاهان و پهلوانان را پیدا کرده است که البته پایگاهی ایرانی و اهریمنی دارد.

شخصیت شاه- پهلوان که افراسیاب در برخی از بخش‌های اوستای نو و متنهای پهلوی و بویژه در شاهنامه و دیگر متنهای فارسی (و عربی) دارد، شخصیت دوم و جدید اوست؛ و گرنه در بیشتر بخش‌های اوستای نو (از جمله در زامیادیشت) و ادبیات پهلوی، نشانه‌های آشکاری از منش اصلی اساطیری او- که ریشه در یادگارهای کهن فرهنگ هند و ایرانی دارد- به چشم می‌خورد. او در این کالبد دیرینه، نه یک شاه- پهلوان که در شمار اژدهایان و دیوان است و در نبردهای کیهانی ایزدان و دیوان درگیر می‌شود. چنانکه در زامیادیشت شناوری او را در دریای فراخ کرت در پی دست یافتن به فر ایرانی می‌بینیم و خشم و خوش او و ناسزاگویی اش که می‌خواهد همه‌ی نیک و بد و تر و خشک را در جهان آفرینش بهم درآمیزد و اهوره مزدا را به تنگنا در افگند، یادآور نبردی همتراز نبرد هرمzed و اهریمن است.

بازداشتمن باران از ایرانشهر که به نوشه‌ی بندھشن یکی از کارهای افراسیاب است و در شاهنامه بدون ذکر نام افراسیاب، تنها اشاره‌ای مبهم بدان می‌رود، شکل دگرگون شده‌ای از استوره‌ی کهنی است که در آن، افراسیاب شخصیتی اژدهاگونه دارد و آبها را در کام می‌کشد و خشکسالی پدید می‌آورد. به نوشه‌ی گزیده‌های زادسپر، این امشاسب‌پند سپندارمذ است که افراسیاب را بی‌اثر می‌کند و آب را دیگر باره به ایرانشهر بازمی‌گرداند. همانند همین روایت است داستان رودی به نام «واتئنی» در سیستان که به دریاچه‌ی کیانیه می‌ریخت و افراسیاب آن را لگد کوب کرد و از میان برداشت. این داستان در بندھشن آمده و ریشه‌ی اساطیری شخصیت افراسیاب را در آن به روشنی می‌توان دید.

**افسمن:** در گاهان به چم بند، گزارش و پاسخ آمده و یک سطر چکامه (شعر) بدین نام خوانده شده است. در گزارش پهلوی اوستا، گاه «پتمان» (= پیمان به چم اندازه و مقیاس) و گاه «گاس» (= گاثا یا سرود) در برابر این واژه آمده است.

چم واژه‌ی «افسمن» بربسته و بهم پیوسته و به تعبیر ادبی امروز به نظم درآمده و وافته (منظوم) یا موزون و دارای وزن است. در فارسی نیز پیوستن به چم به نظم درآوردن و سخن منظوم سروden آمده است.

**آکتش:** (به چم «آفریننده‌ی بدی») نام دیوی است. نام این دیو دو بار در اوستا آمده و با دیو خشم مربوط است. در وندیداد نام آکتش دروغ انکار (در پهلوی نیگراییه) است که آفریدگان را از چیز نیکو منکر (در پهلوی نیگرایی) کند. چنین گوید که کسی که چیز بدان کس دهد که مردم را از چیز نیکو منکر دارد، آنگاه اکتش دیو از او راضی شود.

**آک من:** (در اوستا «اک من» یا «اک مَنَگَه» و در پهلوی «اکومن» به چم اندیشه‌ی بد یا منش بد) نام دیوی است از کماله‌ی دیوان (دستیاران و کارگزاران اصلی آنگرمینیو یا اهریمن) که همستار امشاسب‌پند بهمن به شمار می‌آید. در گاهان (یسنا ۳۰، بند ۶) این نام مفهومی آهیخته و اخلاقی دارد و گفته شده است که «دیو گزینان، راست را برنگزیدند و به بدترین منش گرویدند». که در این مورد، «بدترین منش» برگردان «آچیشت مَنَگَه» اوستایی است. در زامیادیشت (بند ۴۶) اک من پیک و پیام آور اهریمن خوانده شده است.

در بندھشن آمده است: «اکومن را کار این که بداندیشی و نآشتنی به آفریدگان دهد.»

در گزیده های زادسپرم درباره ای این دیو می خوانیم: «سرانجام اهریمن، اکومن را بفرستاد و گفت که تو: مینوتری، چون که اندرونی ترینی(= محرم ترین دیوان هستی). برای فریفتن بر اندیشه ای زرتشت برو (و) اندیشه ای او را به سوی ما که دیویم بگردان(= متمایل کن)...»

**آلبرز:** (در اوستا «هراء»، «هریتی» و «هرابریتی» و در پهلوی «هربرز») نام کوهی است اساطیری که در فارسی البرز شده و اکنون رشته کوه های نامی شمال ایران را بدین نام می خوانیم.

در سرتاسر اوستایِ نو بارها به نام و ستایش این کوه برمیخوریم. در زامیادیشت(بند ۱) کوه هرا همه ای کشورهای خاوری و باختری را فراگرفته و نخستین و بزرگترین کوه جهان است. در رشن یشت(بند ۲۵) می خوانیم که ستارگان و ماه و خورشید، گردآگرد ستیغ کوه هریتی چرخانند. در مهریشت(بند ۱۳) آمده است که مهر ایزد نگاهبان فروغ و پاسدار پیمان، نخستین ایزدی است که پیش از دمیدن خورشید از کوه هرا به سراسر سرزمین های ایرانی می نگرد. در همان یشت (بند ۵۰) می خوانیم که آرامگاه مهر بر فراز کوه هریتی جای دارد که در آنجا نه شب هست و نه تاریکی، نه باد سرد و نه باد گرم، نه بیماری کشنده و نه آلایشِ دیوآفریده. از فراز کوه هریتی مه برنخیزد.

کاخ ایزد سروش که یکهزار ستون دارد و خودروشن و ستاره آذین است، بر فراز البرز جای دارد. گیاه هوم که نوشابه ای آیینی «هوم» را از آن برمیگیرد، بر فراز البرز می روید.

در بندهشن (بخش ۱۲) آمده است که همه ای کوهها در هیجده سال روییدند؛ ولی البرز هشست سال به کمال رسید: به دویست سال تا ستاره پایه، به دویست سال تا ماه پایه، به دویست سال تا به خورشید پایه و به دویست سال تا به آسمان زیبرین رُست و دو هزار و دویست و چهل و چهار کوه روی زمین از البرز جدا شد.

در دینکرت گفته شده که یک سر چینودپل بر البرز کوه نهاده شده است.

**آم:** ایزد نیرو و دلیری است که نام او بیشتر همراه نام ایزد بهرام می آید و صفات های «نیک آفریده» و «برزمند» را در پی دارد. چم این نام نیرو و دلیری و جرات است و صفت آن در اوستا «آماوت» و در پهلوی (در متن مینوی خرد) «اماوتند» به چم دلیر و نیرومند و باجرات آمده است.

در بهرام یشت (بندهای ۷ و ۹) هنگامی که ایزد بهرام به کالبدهای گاو نر و اسب نمایان می شود، «آم» بر فراز شاخهای گاو و بر پیشانی اسب پدیدار است.

**امداد روز / جشن امدادگان:** (در اوستا «آمره تات»، در پهلوی «آمرداد» یا «آمردات» و در فارسی «آمرداد» یا «مرداد» به چم «جاودانگی و بیمرگی») در گاهان یکی از فروزه های مزاداهاوره است؛ ولی در اوستای نو به صورت امشاسبند بانویی تعجم یافته که نام وی همیشه همراه با نام امشاسبند بانو خرداد می آید. امداد در جهان مینوی نماینده ی پایداری و جاودانگی اهوره مزداست و در جهان استومند، نگاهبانی گیاهان و خوردنی ها خویشکاری اوست.

بنابر تفسیر «تارپوروالا»، امداد و خرداد و سپندارمذ، گروه سه گانه ی امشاسبند بانوان را تشکیل می دهند که نماد مادرخدای اهوره مزدا به شمار می آیند.

پنجمین ماه سال و هفتمین روز ماه به نام این امشاسبند بانو و گل «چمبک» (گلی است زردنگ و خوش بو و تن). در تحفه المؤمنین آمده است که گل زنبق را به هندی چمبک گویند. ویژه ی اوست. ایزدان رشن و ارشتات و زامیاد از یاران و همکاران امشاسبند بانو امداد و «زیریچ» (دیو گرسنگی) یکی از کماله دیوان(دستیاران و کارگزاران اصلی انگرمینیو یا اهریمن) همستان اوست.

در بندھشن درباره ی امشاسبند بانو می خوانیم: «امداد بی مرگی سرور گیاهان بیشمار است؛ چون او را به گیتی گیاه خویش است. گیاهان را رویاند و رمه ی گوسفتند را افراید؛ چون همه ی دامها از او خورند و زیست کنند. به فرشکرد سوشیانت و نوسازی جهان نیز آنوش از امداد آرایند. اگر کسی گیاه را رامش بخشد یا بیازارد، آنگاه امداد (از او) آسوده یا آزرده بود...»

امداد روز، نام هفتمین روز ماه است که به نام امشاسبند بانو امداد نامیده شده. با اشاره به خویشکاری این امشاسبند در جهان استومند که نگاهبانی از گیاهان روی زمین و سرسبز و بارور نگاه داشتن آنهاست.

امدادگان، نام جشنی است که در امداد روز (هفتمین روز) ماه امداد برگزار می شود.

**امشاپند:** (در اوستای نو «آمش سپنت» و در پهلوی «آمش سپند» یا «آمهر سپند» به چم «ورجاوند جاودانه») عنوان مهین ایزدان یا گروه مینویان در دین مزدابرستی است که بهمن، اردیبهشت، شهریور، سپندارمذ، خرداد و امداد را شامل می شود و نزدیک ترین مینویان به آفریدگارند و اصلی ترین خویشکاری ها در آفرینش و نگاهبانی آفریدگان و نمایش جنبه های گوناگون منش اهوره مزدا بر عهده ی آنهاست.

اهوره مزدا(سپندمینو یا سپنت مینیو) در سر امشاسبندان جای دارد و از اینرو بیشتر سخن از هفت امشاسبندان می رود. گاه ایزد سروش را در سر امشاسبندان جای داده اند.

**آنترِ گنگهه:** (به چم «جای گرفته در میان کنگک») نام کوهی است.(زمیادیشت، بند ۴)

**اندر گاه:** عنوان کلی پنج روزی است که ایرانیان باستان در سالشماری خود برای رساندن روزهای سال به سیصد و شصت و پنج روز و نگاه داشتن کبیسه بر پایان دوازدهمین ماه سال(اسفند) می افزودند و هر یک از آن روزها را به نام یکی از گاهان پنجگانه‌ی اشوزر تشت می خوانند.

این کبیسه‌ی سال را در پهلوی «وهیجَك» و در فارسی بهیزَك، پنجه‌ی دزدیده، پنج روز گاهانی، پنج گاه، پنجه، پنجه‌ی نیکو، گاه و اندر گاه خوانده‌اند و در نسکهای عربی «خمسه‌ی مسترقه» آمده است.

**اندرماه:** (در اوستا «آنتر ماونگهه») بنا به گزارش پهلوی اوستا و نوشته‌ی بندهشن و دینکرت، روزهای یکم و پنجم هر ماه بدین نام خوانده شده و نیز همین ترکیب نام ایزد نگاهبان این پنج روز است که در بسیاری از نیاش‌های اوستا ستوده می شود.

**اندر واي:** (در اوستا «آنتر وَيَو» یا «وَيَو» و در پهلوی و فارسی «اندر واي» یا «دَرْوا» یا «واي» به چم هوا) نام ایزد هواست که بیشتر با صفت «زبردست» همراه می‌آید. در پهلوی «رام» نام دیگر این ایزد و «رام یشت» در ستایش و نیاش‌وی و روز یست و سوم ماه به نام اوست. بنا به نوشته‌ی «رام یشت» وَيَو نام پنهانی کیهانی میان جهان مینوی و جهان تیره‌ی اهریمنی است و وَيَو آفرینش (سپنت مینیو) را از آفرینش «انگرمینیو» جدا می‌کند.

در بندهشن (بخش نخست) می خوانیم که در بخش زیرین این جو، فروع جاودانی فمانرواست و آن جایگاه اهوره مزداست و بخش زیرین آن که تیرگی ابدی آن را فراگرفته، جای اهریمن است. وَيَو(هوا) در میان این دو بخش پر فروع و تیره جای گرفته و آوردگاه دو مینوی نیکی و بدی است. بهشت در بخش پر فروع و دوزخ در بخش تیره و همیستگان(برزخ) در بخش میانی جای دارد.

بنابراین هوایی که در نزدیکی جهان مینوی است، از پاکی اهورایی برخوردار است و ایزد وَيَو(اندر واي) به نگاهبانی آن گماشته شده و در خور نیاش و شایسته‌ی ستایش است. ولی هوایی که نزدیک به جهان تیرگی و جای اهریمن است، ناپاک و اهریمنی است و نماد و نگاهبان آن را دیوی دانسته‌اند.

در رام یشت و دیگر جاهای اوستا، بارها می خوانیم که: «ای اندر واي! آنچه از ترا که از آن سپند مینوست، می ستاییم.» بدین سان دو وَيَو(واي) هست. یکی ایزد نگاهبان هوای پاک و سودبخش و اهورایی که او را «واي درنگ خدای» نیز خوانده‌اند و دیگری دیو هوای ناپاک و زیان بخش و اهریمنی. در رام یشت از دیو هوای ناپاک نام برد

نشده؛ ولی در وندیداد(فرگرد ۵) از این دیو سخن به میان آمده و از همکاران و دستیاران «استوویدُتو»(دیو مرگ) شمرده شده است. بندهشن دیو هوای بد را با استوویدُتو(استویهاد پهلوی) یکی شمرده است.

در مینوی خرد(بخش ۲، بند ۱۱۵) از «وایِ وِه» و «وایِ وَتَر»(هوای خوب و هوای بد) سخن گفته شده و وايِ و تر همراه استوویدُتو و دیگر دیوان در برابر وايِ وِه و سروش و بهرام در سر چینودپل می کوشند که روان مرده را به دوزخ بکشانند.

افزون بر آنچه درباره ی اندروای گفته شد، بندهشن او را ایزد جنگ و نگاهبان آفرینش نیک نیز می خواند. «وای نیکو جامه ی زرین، سیمین، گوهرنشان، والغونه(سرخ گون) و بس رنگ پوشیده که جامه ی ارتشاری است، چون فراز رونده بودن از پس دشمنان و پتیاره را از میان بردن و آفرینش را پاسبانی کردن، خویشکاری اوست.» اندروای گاه با ایزد «باد»(اوستایی: وات) یکی شمرده شده است.

**انغران:** (در اوستا «انغرَوْچاو» یا «آنگرَوْچه» به چم «فروغ بی آغاز» یا روشنایی ازلی) نام دیگر «گَرْزَمان»(گَرْودَمان) برترین بهشت یا جهان روشن اهوره مزداست. در ادبیات دینی ایرانیان این واژه نام ایزدی است که نگاهبانی سی امین روز ماه بد و سپرده شده. در بندهشن این نام را به گونه ی آنگر و انغران می بینیم و در شمارش هفت پایه ی آسمان در این متن پهلوی می خوانیم: «... پنجم گَرْودَمان که انغرِ روشن خوانده شود و خورشید بدان پایه ایستد...» و باز در همان کتاب آمده است: «انغرانِ مینوی، انغر روشن است که خانه ی گوهرنشان، سفنه یاقوت و مینوان ساخته است.» در پهلوی و فارسی این نام را «انیران» نیز نوشته اند که باید آن را با «ایران» به چم نایرانی و بیگانه اشتباه کرد.

**آنوش:** (در اوستا «آن اوش» به چم «بی مرگ») در پهلوی به چم پادزهر و تریاق و اکسیر آمده است. در بندهشن این واژه نام خوراکی است در فرشکردسازی جهان(در روزگار سوشیانت) از درآمیختن پیه گاو «هَلَّدَیوْش» و «گَوْکَرَن»(گوکِرن) یا هوم سفید درست می کنند و به مردم می دهند و آنان با خوردن آن جاودانه و بی مرگ می شوند.

**آنیران:** (در اوستا «آن آیرَیه» و در پهلوی «آنرَان» و در فارسی ایران یا نیران به چم نایرانی، غیر ایرانی، بیگانه) نامی است که ایرانیان به همه ی قومها و مردمان جز خود داده بودند.

**اوایریشت:** (به چم تاب دادن و گرداشتن) نام گناه کسی است که رزم افواری را تاب دهد و بگرداند و آهنگ زدن دیگری را بکند.

**اوپایری سَئِنَ:** (به چم «برتر از (پرش) شاهین یا سیمرغ») نام کوهی است (یسنا ۱۰، بند ۱۱ و زامیادیشت، بند ۳)

در بندهشن بارها از این کوه که «آپارسن» خوانده شده، سخن به میان می آید. از آن جمله در بخش ۱۲، بند ۹ این کتاب آمده که پس از البرز، اپارسن بزرگترین کوه است. آغازش از سکستان و انجامش در خوزستان است و در همان نسک می خوانیم که هری رود از اپارسن جاری است. هلمندرود که در سکستان است، سرچشمه اش در اپارسن می باشد، مرو رود از اپارسن می آید. بلخ رود از کوه اپارسن به بامیکان(بامیان) می آید.

بدین سان می توان گفت که اوپایری سئن (اپارسن) بخش باختری هندوکش یعنی سلسله کوه باباست که پنج هزار و چهارساد و نود متر بلندا دارد و سنگهای خارای آن دندانه ها و شماها و تیغه هایی در آن پدیدار و همیشه برف پوش است، یادآور واژه‌ی اوستایی «ایشکت» است که در زامیادیشت(بند ۳) پیش از نام اوپایری سئن آمده و بارتولومه با قید احتیاط و تردید، آن را «سنگ خارا» معنی کرده است.

در یستنا(هات ۱۰، بند ۱۱) اوپایری سئن از جمله کوه هایی است که گیاه و رجاؤند هوم بر آن می روید.

**اوپرقات:**(به چم برتری و سرآمدی) نام ایزد برتری و زبردستی است. نام این ایزد غالبا با نام ایزدان بهرام و آم همراه می آید و صفت پیروز را در پی دارد.

**اوخشیت ارت:**(در پهلوی «اوشیدر» و در فارسی «هوشیدر» به چم پرورانده‌ی پرهیزگاری) نام نخستین سوشیانت یا سوشیانس در دین مزدابرستی است که در پایان نخستین هزاره‌ی پس از زرتشت، از تخمه یا فره‌ی او در دریاچه کیانسیه و از مادری دوشیزه به نام «سروت فدری»- که هنگام تن شویی در دریاچه از آن تخمه یا فره باردار می شود-زاده می شود و ویراستاری دین مزدابرستی و سامان بخشی کار جهان، خویشکاری اوست.

در فارسی، گاه به دنبال نام این سوشیانت صفت «بامی» (=درخشان) افزوده شده است و او را «هوشیدربامی» خوانده اند.

در باره‌ی بنیاد هستی اوخشیت ارت معمولا از تخمه‌ی بازمانده‌ی زرتشت در دریاچه کیانسیه یاد می شود که ۹۹۹۹۹ فروشی‌های اشونان و پارسایان به نگاهبانی آن گماشته شده اند؛ ولی در بندهشن سخنی از این تخمه در میان نیست و گفته شده است: «درباره‌ی این سه پسر زرتشت که اوشیدر و اوشیدرماه و سوشیانس اند، گوید که پیش از آن که زرتشت جفتی یابد، آنگاه ایشان (=ایزدان) فره زرتشت را اندر دریای کیانسیه برای نگاهداری به آبان فره که ایزد ناهید است، سپردند. اکنون نیز گویند که سه چراغ اندر بن دریا بدرخشد، به شب آنها را همی بینند. یکی یکی، چون ایشان را زمانه‌ی خود رسد، چنین شود که دوشیزه‌ای برای سر شستن بدان آب کیانسیه شود و او را فره اندر تن بیامیزد، آبستن شود. ایشان، یکی یکی، به زمانه‌ی خویش چنین زاده شوند.»

در دینکرت آمده است: «نژدیک به پایان هزاره‌ی زرتشت، اهریمن که روزگار خویش را رو به پایان می‌بیند، می‌کوشد تا خورشید را که برشمارنده‌ی روزها و سالهاست از رفتار بازدارد تا مگر واپسین روز فرانرسد و بدین روی است که خورشید ده شبانه روز درنگ می‌کند و اوشیدر به همپرسگی (دیدار) هرمزد می‌رسد و به نیروی دادار، اهریمن در این کوشش شکست می‌خورد و خورشید به رفتار درمی‌آید تا زمانه‌ی اهریمن را سپری کند...» ولی در زندوهونم یسن، داستان به گونه‌ای دیگر است. در این نسک می‌خوانیم که اوشیدر در سی سالگی به همپرسگی هرمزد می‌رسد و چون از همپرسگی بازمی‌آید، خورشید تیزاسب را بانگ می‌کند که: «بایست!» و خورشید ده شبانه روز می‌ایستد تا همه‌ی مردم جهان به بهدین مزدیستان بگروند و آنگاه مهر فراخ چراگاه، اوشیدر ویراستارِ دینِ راست را بانگ می‌کند که: «بخشهايی از جهان تاریک است. پس خورشید را بانگ کن برو!» اوشیدر چنین می‌کند و خورشید دیگرباره رفتار می‌آغازد.

بنابراین روایت، ایستادن خورشید یک شگفت کاری پیامبری است نه یک کوشش اهریمنی.

**اوخشیت نِمَّه:** (در پهلوی «اوشیدرماه» یا «اوشیدر ماهان» و در فارسی «هوشیدرماه» به چم «پروارننده‌ی نماز») نام دومین سوشیانت مزدآپرستان است که در پایان دوین هزاره‌ی پس از زرتشت، از تخمه‌ی فرهی بازمانده‌ی او در دریاچه‌ی کیانسیه و از مادری دوشیزه به نام «ونگهوفذری» - که هنگام تن شوی در دریاچه از آن تخمه‌ی فره باردار می‌شود - زاده می‌شود و پی‌گیری ویراستاریِ دین مزدآپرستی و سامان بخشی کار جهان - که سوشیانت پیشین (هوشیدر) آغاز کرده بود - خویشکاری اوست.

**او دریه:** نام کوهی است. (زمیادیشت، بند ۶)

**اورو:** نام هشتمین سرزمین و کشوری است که به نوشه‌ی وندیداد (فرگرد ۱، بند ۱۱) اهوره مزدا آن را آفرید. در وندیداد، نام اورو با صفت «دارنده‌ی چراگاه‌های پربار» همراه آمده است.

دارمستر نوشه است: «بنابر گزارش اسفندیار جی اورو همان سرزمین تو س است در خراسان، ولی باید آن را با مسان که در روزگار سasanی به گردآگرد اصفهان گفته می‌شده یکی دانست.»

دارمستر کاربرد نام «مسان» را (که چم بزرگان و مهتران دارد) به شاهنامه‌ی فردوسی حواله داده است که در پاره‌ی ۵، رویه‌ی ۲۷۰ (و به قرینه‌ی آن در دیگر چاپهای شاهنامه) جوینده بودیم و یابنده نبودیم و در هر حال «اورو» - هشتمین سرزمینی که اهوره مزدا آن را آفرید - همچنان برای ما ناشناخته مانده است.

**اورواخشیه:** نام پسر آترت (ثریت) و بردار گرشاسب از خاندان سام است که در یسنا هات ۹، بند ۱۰ از او با صفت «داورِ دادگستر» یاد شده و در رام یشت (بند ۲۸) و زامیادیشت (بند ۴۱) درباره‌ی او میخوانیم که هیتاپ زرین تاج، اورواخشیه را کشت و گرشاسب به خوانخواهی برادر، هیتاپ را نابود کرد.

اورواخشیه و گرشاسب را آفریدگار به پاداش ساختن نوشابه‌ی آینی هوم به ثریت بخشید.

**آذر اوروازیشت:** نام یکی از آتشهای پنجگانه است که در گزارش پهلوی یسنا به چم «شادمانی بخشنده تر و رامش دهنده تر» آمده و آتش گیاهان شمرده شده است.

در گزیده‌های زادسپرم «اوروازیشت» آمده و گفته شده است: «اوروازیشت آن است که در گیاهان است که در تخم ایشان آفریده شد. او را زمین سُفتَن، آب را تراویدن، تفتَن و بدان شکوفه‌ی گیاهان را دلپستَن، نیک چهره و خوش بوی کردن و میوه را رساندن و به بس مزه تبدیل کردن اnder خویشکاری است.»

**اورواشنى:** (در پهلوی «راسن») نام یکی از گیاهان خوش بو است که برای گندزدایی و خوش بو کردن هوا و زیستگاه (به ویژه جایی که به گند مردار آلوده بوده است) در آتش می‌سوزاندند.  
دارمستر «راسن» را گونه‌ای «سیر» دانسته است.

**اوردوبی:** (راسو یا روباه؟) نام گونه‌ای از سگان و از آفریدگان ستوده و ارزشمند اهوره مزداست.

**اوروَتَتْ نَرَ:** (در پهلوی و در تداول زرتشیان کنونی «اروتَنَر») نام دومین پسر زرتشت است که در سنت او را نخستین برزیگر خوانده اند و به نوشه‌ی وندیداد (فرگرد ۲، بند ۴۳) او و زرتشت فرمانروا و رَدِ ساکنان و رجمکردن.

در بندهشن (بخش ۳۲) نیز آمده است: «اروتَنَر، بزرگ برزیگران بود و اینگ بزرگ و رجمکرد است.»

اوروت نر در شمار جاودانگان است که هنگام فرشکرد (نوسازی دین و جهان) به یاری سوشیانت برمی‌خیزند.

**اوروَذَا:** نام رودی است که به نوشه‌ی زامیادیشت (بند ۶۷) چراگاه‌های بسیار بر کرانه دارد و به دریاچه‌ی هامون می‌ریزد.

**اوروَرَان:** در فرهنگ پهلوی اوروَرَان آمده که شاخه‌های کوچک درخت انار است.

**اوروَسَار:** نام سردار فرمانروایی است که از کیخسرو شکست می‌خورد.

**اوروَنَت:** نام کوهی است در زامیادیشت (بند ۳). این واژه در اوستا چند چم دارد: نخست تن و تیز و دلیر و پهلوان که به ویژه صفت اسب است. دوم (به گونه‌ی صفت به جای موصوف) اسب. سوم نام کوهی است که در گزارش

پهلوی اوستا و دیگر نسکهای پهلوی «اروند» ضبط شده است و امروز الوند می‌گوییم که نام کوه نامدار همدان است و جغرافیادانان نیز همگی آن را ارونند نوشته‌اند. همین نام بر روی رود دجله هم بکار رفته است.

**اورونیو وایدیمیدک:** نام کوهی است (زمیادیشت، بند ۵)

**دریاچه‌ی اوژدان وَن:** نام شاخابه‌ای است که هنگام گریختن فر از چنگ افراسیاب، از دریای فراخ کرت پدید می‌آید.

**اوستا:** نام کلی مجموعه‌ی کهن ترین نوشتار ایرانیان و کهن ترین نامه‌ی دینی مزدابرستان است که در روزگار باستان (به نوشته‌ی بن مايه‌هایی چون دینکرت و جز آن) بیست و یک نسک داشته و در شکل کتوئی خود، دارای شش بخش گاهان، یستنا، یستها، وندیداد، ویسپرد و خرده اوستاست.

واژه‌ی اوستا که در خود نسک نیامده، مرکب است از پیشوند «آ» و صفت مفعولی «ویسته» از مصدر «وید» یا «وئند» (در پهلوی «وینداتن») به چم شناختن، دانستن، یافت شدن، پدیدار آمدن که با واژه‌ی «ودا» (= وید) نام کهن ترین نسک دینی هندوان نیز هم ریشه است.

بر روی هم اوستا را می‌توان به چم «آگاهی نامه» یا «دانش نامه» دانست.

دکتر علی اکبر جعفری در نوشتاری درباره‌ی واژه‌ی اوستا به بحث پرداخته و در ترکیب آن، پیشوند «آ» را پیشوند نفی دانسته و مجموع آن را به چم «سخن سربسته، کوهر نهفته، راز نهانی، کلام آسمانی، رمز باطنی و بالاتر از فهم نارسای جهانیان» گرفته است.

**اوستایِ نو:** عنوان است کلی برای بخش‌های پنجگانه‌ی متاخر اوستا (یستنا، یستها، ویسپرد، خرده اوستا و وندیداد) که در دوره‌های پس از زرتشت به نگارش درآمده است و از هر دو دیدگاه شیوه‌ی نگارش و درون مايه‌ی اندیشگی، از گاهان سروده‌ی زرتشت، متمایز شمرده می‌شود.

**اوسيخش:** (= اوسيج به چم «خواستار») نام گروهی از پیشوایان و فرمانروایان دیوپرستان (دشمنان دین مزدابرستی) بوده است. این نام تنها یک بار در اوستا (گاهان، هات ۴۴، بند ۲۰) آمده است. در ریگ ودا به چم «کاهن»، لقب یا عنوانی است برای «آگنی» (= آتش).

**اوشُم:** نام کوهی است (زمیادیشت، بند ۵).

**اوشت خوارِن:** (به چم «فر آرمانی») نام کوهی است (زمیادیشت، بند ۵)

**اوشتَویتی:** (به چم «دارنده‌ی آنچه آرزو شده بود») نام رودی است که به دریاچه‌ی کیانسیه (= هامون) می‌ریزد و از آن صفت توانا یاده شده است.

این واژه همچنین نام زنِ اشونی است که در فروردین یشت (بند ۱۳۹) به فروشی او درود فرستاده شده است.

**اوشتَویتی گاٹا:** نام دومین سرود از گاهان پنجگانه‌ی زرتشت که در پهلوی «اشتدگاه» خوانده شده است.

**اوشنَر:** به نوشته‌ی دینکرت، نام وزیر کاووس بود و کاووس بر اثر فریب خوردن از اهریمن، او را که با کارهای نابخردانه‌ی وی مخالفت می‌ورزید، کشت. اوشنر در هوش و زیرکی بلندآوازه بوده و بیشتر از او با صفت دانا یاد شده است. در نسک هفتم دینکرت (بند‌های ۳۶-۳۷) آمده است: «فره‌ی جمشید به اشنر بسیار زیرک پیوست. از آن فره بود که اشنر در شکم مادر سخن آموخت و به سخن گوبی از شکم مادر، بس شگفتیها نمود و اهریمن را بزد. اشنر وزیر کاووس و سامان بخش هفت کشور بود. او گفتار و فرهنگ سرزمین‌ها و مردمان را فراگرفت و انیران از پاسخ گوبی او شکست خوردند و ایرانیان را به فریادرس ترین اندرزها اندرز داد.»

در «آفرین پیامبر زرتشت» (بند ۳) زرتشت برای گشتابس آرزو می‌کند: « بشود که تو همچون مزدا نیک کنش، همچون فریدون پیروز، همچون جاماسب نیرومند، همچون کاووس بسیار زورمند و همچون اوشنر زیرک شوی... ». در زبان پهلوی و فارسی به گونه‌ی اوشنر و اوشنر نیز نوشته شده است. در ادبیات دینی مزداپرستان، کشتن اوشنر از گناهان بزرگ کاووس شمرده شده است. در شاهنامه نامی از اوشنر نیامده است.

**اوشیدَرِن:** (= اوشیدرم) نام کوهی است در سیستان که به نوشته‌ی بندھشن، زرتشت بر فراز آن پیام ایزدی را دریافت کرد. در گزارش پهلوی «اوش داشتار» آمده که چم آن «هوش بخش» است.

**اوگِمَدَّچا:** نسک کوچکی است که ۲۹ بند از اوستا (شامل ۲۸۰ واژه) و گزارش پازند آن بندها (شامل ۱۴۵۰ واژه) در آن آمده است. از ۲۹ بند اوستایی این نسک، تنها ۵ بند در اوستای کنونی هست و ۲۴ بند دیگر از بخش‌های گم شده و از دست رفته‌ی اوستای روزگار باستان است.

موضوع این نسک، زندگی و مرگ آدمی و چاره ناپذیری مرگ در هر حال و رسیدن روان آدمی در چهارمین بامداد پس از مرگ به سر چینودپل است و این بخش اخیر آن بویژه با بخشی از مینوی خرد و با هادخت نسک همانندی دارد.

نام این نسک دانسته بوده و نامی که اکنون بدان می‌دهیم، از نخستین واژه‌ی نسک گرفته شده است. همچنین نویسنده‌ی آن نیز ناشناخته است و درباره‌ی تاریخ نگارش آن، دکتر وست برآن است که زمان نگاشته شدن آن را نمی‌توان از سده دوازدهم میلادی جدیدتر دانست.

دانشمند اوستاشناس آلمانی ویلهلم گیگر متن این نسک را ویراسته و با برگردان سانسکریت آن به خط لاتین درآورده و هماره با ترجمه‌ی آلمانی و یادداشت‌های انتقادی و آموزنده و سیاهه‌ای از واژگان اوستایی و پازند و سانسکریت در ۱۸۷۸ در ارلانگن به چاپ رسانیده است. همچنین دارمستر پانزده سال پس از انتشار ترجمه‌ی گیگر، برگردان دیگری از این نسک به زبان فرانسه منتشر کرد که برخی از نارسایی‌های ترجمه‌ی گیگر در آن تکمیل شد.

**اویسروثریمگاه**: نام ایزد نگاهبان «اویسر وثریمگاه» (از شامگاه تا نیمه شب)، یکی از پنجگاه شبانه روز است. واژه‌ی «ایبی گیه» را که بیشتر همراه نام این ایزد می‌آید، برخی صفتی برای او دانسته اند که به چم نگاهبان زندگی است و پاره‌ای آن را متراffد نام اویسروثریم شمرده اند.

«فرادت ویسیم هو جایتی» و «زرثوشترویم» از ایزدان همکار و یاور اویسروثریم اند.

اویسروثریمگاه، نام یکی از پنجگاه شبانه روز است که از شامگاه (هنگام پدیدار شدن ستارگان در آسمان) تا نیمه شب را دربرمی‌گیرد. و همچنین نام یکی از نیایش‌ها (نمازها)ی پنجگانه‌ی شبانه روزی مزدابرستان در خرده اوستا است.

**اهریمن**: (در اوستا «انگرمینیو» و در پهلوی و فارسی آهرمن یا اهریمن یا آهرمن به چم «مینوی ستیهنه و دشمن») نام یکی از دو مینوی اصلی در استوره‌ی آفرینش نزد ایرانیان است که در برابر «سپنتمینیو» (سپند مینو) قرار دارد. در ادبیات پارسی میانه از اهریمن با عنوان «گنامینیو» به چم «مینوی از میان برنده و ویران کننده» و با صفت zadâr (مايل به از میان بردن و ویران کردن) نیز یاد شده است.

در اوستای نو و ادبیات دینی مزدابرستان، اهریمن سرکرده و سالار کماله دیوان (دیوان همیستار و دشمن امشاسپندان) و دیگر دیوان و جادوان و پریان و برترین دشمن هرمزد است.

در گاهان تنها یک بار (یسنا، هات ۴۵، بند ۲) از او نام برده شده؛ ولی در اوستای نو نام او بارها آمده و سرکرده‌ی همه‌ی دیوان و آفریدگار همه‌ی آفرینش ناپاک و همه‌ی پتیارگان ستیهنه با آفرینش اهورایی (همچون اژی

دهاک) و پدیدآورنده‌ی همه‌ی بیماریها و ناخوشی‌ها و زشتیها و تباھیها خوانده شده است و سرانجام در کشمکش با نیروهای اهورایی شکست می‌خورد.

در وندیداد گفته شده که کنام و پایگاه اهربیمن در آپاختر(=شمال) و در دوزخ است.

در اساطیر ایرانی، دوران نبرد «سپنت مینیو» و «آنگرَمینیو» (هرمزد و اهربیمن) دوازده هزار سال است که در هزاره‌های دهم تا دوازدهم (روزگار پیدایی سوشیانتهای سه گانه) واپسین دوره‌ی آن است و در پایان آن اهربیمن دچار شکست نهایی می‌شود و جهان اشه آغاز می‌گردد. این دوران دوازده هزار ساله را «زمان کرانمند» می‌گویند، در برابر «زمان درنگ خدای یا زمان بی کرانه» یا زمان ازلی-ابدی.

**آه‌مایی رَتْشَجَه...:** نخستین واژه‌های یازدهمین بند یستا، هات ۶۸ است که یکی از نیاشن‌های نامی مزدادرستان به شمار می‌آید و با همین واژه‌ها نامیده می‌شود و بارها در سراسر اوستا تکرار شده است.

**آهو:** (=آنگهو) خدایگان، خانه خدا (مادینه‌ی آن «آنگهی» به چم «کدبانو» است). سرور، سرور جهانی. این واژه در بیشتر جاهای با «رتو» همراه آمده و از اهوره مزدا و زرتشت با این دو صفت یاد شده است.

در تیریشت (بند ۱) اهوره مزدا به زرتشت می‌گوید: «تو جهانیان را اهو و رتو باش.» و در ویسپرد (کرده‌ی ۲، بند ۴) خود اهوره مزدا با صفاتی اهو و رتو ستوده شده است.

**آهو:** (=جان) یکی از نیروهای پنجگانه‌ی آدمی است که خویشکاری آن نگاهداری تن و سامان بخشی زیست آن است. این نیرو با تن هستی می‌پذیرد و با مرگ از میان می‌رود. در پهلوی آن را «آخو» گویند.

**آهو:** (در اوستا «آنگه» یا «آنگهو») جهان (خواه جهان استومند، خواه جهان مینوی).

در ترکیب «دُرآنگهو» (=دوزخ) به چم «جهان بد» هم همین واژه را می‌ینیم.

**آهورن:** نام کوهی است. (زمایدیشت، بند ۵) چم این نام «کوه خدا» است و در «صد در بندهشن» (بخش ۳۵) آمده است که کوه خدا نزدیک دریاچه‌ی هامون جای دارد. از این رو برخی گمان برده اند که این کوه همان «کوه خواجه» باشد که مادران سوشیانت‌های سه گانه از بالای آن برای تن شویی به دریاچه‌ی «کیانسیه» (هامون) می‌آیند.

**آهوره:** پاره‌ی نخست از نام اهوره مزداست که در بسیاری از جاهای اوستا به جای آن بکار رفته است.

**آهوره مَزَدَ:** (در اصل اوستایی اهوره مزدا) نام آفریدگار جهان اش و نیکی (سراسر آفرینش نیک و پاک) در دین مزدادرستی است. در پهلوی و پازند، این نام را به گونه‌ای اوهرمزد، هرمزد، اورمزد و آهورای مزد و در فارسی به

صورت آهورامزدا و هرمز می بینیم. در گاهان تنها سه صورت این نام یعنی «اهوره»، «مزدا» و «مزدا اهوره» آمده است، ولی در بخش‌های دیگر اوستا بیشتر «اهوره مزدا» دیده می شود.

نام اهوره مزدا از دو بخش «اهوره» و «مزدا» (مزدah) ترکیب یافته است. بخش نخست همان است که در سانسکریت «اسوره» گویند و عنوان گروهی از دیوان در اساطیر کهن هندوان بوده و در اساطیر و دین ایرانیان وارونه شده و به خداوند و آفریدگار تبدیل یافته است.

در اساطیر کهن هندوان، «پره جا- پتی» (= زروان در اساطیر ایرانی) به چم «خداوند آفرینش» نام پدر خدایان است که در آغاز تنها بسر می بردۀ است. او خدایان و دیوان یا بنا به اصطلاح هندی خود در دوره‌ی «براهمنه» ها، «دوه»‌ها و «اسوره»‌ها را آفریده است. «دوه»‌ها که خدایانند از دم وی و «اسوره»‌ها که دیوان اند، از باد فُرودین او پدید آمدند. اهوره در اوستا به چم بزرگ و سرور، به عنوان صفتی برای ایزدان مهر و اپام نیات هم بکار رفته و در گاهان و اوستای نو به چم فرمانروا و سالار و بزرگ در مورد آدمیان نیز آمده است و در گزارش پهلوی، آن را به «خوتای» (خدای) برگردانده اند.

مزدا- که ایرانیان آن را به اهوره افروده اند- به چم هوشیار و دانا و آگاه است و در گزارش پهلوی، آن را به «داناتک» (دانا) برگردانده اند. در سانسکریت «مِذاس» (برابر مزدای ایرانی) به چم دانش و هوش است.

بر روی هم اهوره مزدا(اهوره مَزَدَاه) به چم «سرور دانا» یا «خداوندگار آگاه» است که در ایران- هم پیش از پیام آوری زرتشت و هم (بویژه) پس از پیامبری او- نام آفریدگار بزرگ جهان نیکی و آشَه و آفرینش نیک، شناخته شده و «سپنت مینیو»(سپندمینو) به چم «مینوی ورجاوند» مینوی ویژه‌ی اوست که در اوستای نو، گاه به جای نام او و برابر با آن بکار می رود و در نبرد بزرگ آفرینش پاک و نیک با آفرینش ناپاک و بد، در برابر «آنگرَمینیو»(اهریمن) به چم «مینوی ستیهنه» قرار دارد.

**آهومند:** (در اوستا «آهومنت») به چم سرور و بزرگ یا دارای سروری و بزرگی) وصفی است که چندین بار در اوستا- همراه با «رتومند»- برای اهوره مزدا آمده است.

**آهونَوَد گاه:** (= اهونَوَیتی گاثا) نام نخستین روز از پنج روز اندر گاه است که آن را به نام نخستین سرود از گاهان پنجگانه‌ی زرتشت خوانده اند.

**آهونَوَر:** نام دیگر نماز «یَهَهْ أَهُو وَيَرِيُو...» می باشد.

**آهونَوَیتی گاثا:** نام نخستین گاثا از پنج گاهان زرتشت است که یستا هات های ۲۸ تا ۳۴ را در برمی گیرد.

**آهون وَيَرِيه:** (در پهلوی «اهونَور» و «هونَور») نام دیگری است برای نیایش نامی «یَثِهَ آهُو وَيَرِيو...»

**آیاسِرم:** (در اوستا «آیاَثِرِيم») نام چهارمین گهنه‌بار از گهنه‌های ششگانه یا جشن‌های ششگانه ی سالیانه ی آفرینش است که از دویست و ششمین تا دویست و دهمین روز سال، یعنی از آشتاد روز (بیست و ششم) تا آنیران روز (سی ام) مهرماه برگزار می‌شود. روزهای برپایی جشن چهارمین گهنه‌بار به گاهشمار کنونی ۲۰-۲۴ مهرماه است. در چهارمین گهنه‌بار، اهوره مزدا گیاهان را آفرید.

ایاسرم به چم «بازگشت به خانه» است و این جشن را هنگام بازگشت شبانان و گله‌ها از چراگاه‌های تابستانی می‌گرفتند.

**آیرَ:** نام ایزد نگاهبان روز است.

**ایران:** (در اوستا «آیرَينَ» به چم «سرزمین آیرَيهَهَا») نامی است که «آیرَيهَهَا» (تیره‌های آریایی، نیاکان ایرانیان کنونی) پس از کوچ به سرزمین کنونی بدان دادند و در پهلوی «إِرَان» و در فارسی «ایران» شده است.

در اوستا (فروردین یشت، بندهای ۱۴۳-۱۴۴) فَرَوْشَى هَای مردان و زنان اشون سرزمینهای ایران در کنار فروشی های مردان و زنان اشون سرزمین های تورانی، سیریم، ساینی و داهه ستد شده اند.

در شاهنامه (داستان پادشاهی فریدون) می‌خوانیم که فریدون فرمانروایی سرزمینهای ایران، توران و روم را میان پسر خویش - ایرج و سلم و تور - بخش می‌کند.

**ایران وَيَح:** (در اوستا «آیرَينَ وَيَح» یا «آیرَينَ وَيَجَنَّگه» به چم «سرزمین ایرانیان» یا «بنگاه و پایگاه (اصلی) ایرانیان») نام سرزمینی است که ایرانیان در آغاز در آن می‌زیستند. چنانکه از کاربردهای پرشمار این نام در اوستای نو (بویژه در فرگرهای یکم و دوم وندیداد) و پژوهش‌های بسیاری از دانشوران و ایران شناسان و دستاوردهای باستان‌شناسی بر می‌آید، این سرزمین جایی در آسیای میانه، در حدود خوارزم (خیوه) بوده است.

به نوشته‌ی وندیداد (فرگرد ۱، بند ۳) ایران وَيَح نخستین و بهترین سرزمین از سرزمینهای شانزده گانه ی آفریده ی اهورامزدادست و در برابر آن، اهريمن به پتیارگی خویش، اژدها و زمستان دیوآفریده را پدید می‌آورد و بر جهان چیره می‌سازد.

بیشتر رویدادهای اساسی و مهم در اساطیر و دین ایرانیان در ایران وَيَح و در کنار رود «دایتیا» - که در این سرزمین روان است - اتفاق می‌افتد. در وندیداد (فرگرد ۲، بندهای ۳۱-۲۱) می‌خوانیم که اهوره مزدا و ایزدان مینوی از یک سو و جم و مردمان گرانمایه از سویی دیگر در ایران وَيَح نامی بر کرانه ی رود دایتیای نیک انجمنی برپا می‌کنند و

اهوره مزدا، جم را از آمدن زمستانی مرگبار و کشنده می‌آگاهاند و به ساختن «ورجمکرد» (پناهگاه مردمان و جانوران) فرمان میدهد.

در بندهشن (بخش ۳۲، بند ۳) گفته شده است که چون زرتشت دین خویش را آورد. نخست در ایران ویج «یشن» کرد (آینستایش و نیایش برگزار کرد) و مدیوماه از او دین پذیرفت.

در آبان یشت (بندهای ۱۷ و ۱۸) می‌خوانیم که آفریدگار اهوره مزدا در ایران ویج، بر کرانه‌ی رود دایتیای نیک ایزدانو اردوسور اناهیتا را می‌ستاید و بد و آفرین و درود می‌فرستد و از وی خواستار می‌شود که زرتشت در اندیشه و گفتار و کردار، دینی باشد.

در دیگر بخش‌های اوستای نو نیز بارها به نام ایران ویج و رود دایتیا برمیخوریم و در یک سخن می‌توان گفت که نام ایران ویج در اوستا و دین و اساتیر ایرانیان، نام ایزدی ترین و ورجاوندترین جاست.

«کریستن سن» درباره‌ی این نام می‌نویسد: «ایران ویج نام کهن میهنه نخستین ایرانیان که در نسکهای دینی نامی است در درازای زمان برای نامیدن نواحی مختلف ایران بکار رفته است که در آنها دین مزدیستا در دوره‌های مختلف، مهم ترین مرکزیت خود را داشت.» کریستین سن برای این ادعای خود، هیچ گونه شوند و گواهی ارائه نمی‌کند.

**ایرج:** (در اوستا «ایریاوا») نام خاندان منوچهر است. در فروردین یشت (بند ۱۳۱) فروشی منوچهر اشون از خاندان ایریاوا ستوده می‌شود.

در شاهنامه ایرج نام پسر فریدون است که به دست برادرانش سلم و تور کشته می‌شود و نیره‌ی او منوچهر به خونخواهی وی با آن دو برادرکش می‌جنگد و آنان را می‌کشد.

بهار نوشته است که نام ایرج از واژه‌ی اوستایی «ایریه» (نام تیره‌های ایرانی) گرفته شده است.

**ایریمن:** (در پهلوی اریان و ارمان) نام ایزد دوستی و پیوند و آرامش، یکی از ایزدان بزرگ دین مزدابرستی است. او را نخستین پرشک مینوی شمرده اند که چاره و درمان دردها و ناخوشی‌ها به دست او سپرده شده است و هنگامی که اهربیمن ۹۹۹۹ بیماری را به جهان آورد، به فرمان اهوره مزدا به زمین آمد تا در مان آن بیماری‌ها را بیاورد. چم «ایریمن» دوست و یاور است و در گاهان عنوانی است برای پیشوایان دینی؛ ولی در دیگر بخش‌های اوستا و در بندهشن از او با فرنام ایزد درمان بخش دردها یاد شده است.

در «ریگ و دا» نامه‌ی دینی کهنه هندوان «آریمن» ایزدی است در گروه ایزدان بزرگ و نامی به «آدیتیه» که نام او همواره همراه «میتر» و «ورون» می‌آید و ستدوده می‌شود. چم این نام در سانسکریت مانند «میتر» دوست است و او نیز همچون میتر خدای روشنایی آسمان و مهربان و نیکوکار و یاور مردمان است.

در ادبیات فارسی این نام «ایرمان» شده و در شاهنامه به چم دوست و میهمان و سرور آمده است. ولی بیشتر تنها به چم میهمان بکار رفته و ترکیب «ایرمان سرای» به چم سرای سپنج و خانه‌ی عاریت آمده است.

**آیریمن ایشیه:** نامی است که از نخستین واژه‌های یسنا، هات ۵۴ گرفته شده و این هات را به همین نام خوانده‌اند. ایریمن ایشیه که از نیایشهای بسیار نامی و بالارزش مزداپرستان است، در بخش بندی کنونی اوستا جزء گاهان نیست؛ ولی شیوه‌ی نگارش آن نشان میدهد که در اصل بخشی از آن بوده است. در تایید این باور، در وندیداد(فرگرد ۱۰، بند ۱۱) می‌خوانیم که این نیایش هم تراز نیایش گاهانی «یته اهوویریو...» و جزو آن بخش از گاهان شمرده شده است که باید چهار بار خوانده شود.

ایریمن ایشیه (= یسنا ۵۴) تنها دو بند دارد که دومین بند آن به نشر است و پارسیان هند، امروزه آن را در آیین زناشویی و گاه برای بهبود بیمار و بازیافتن تدرستی می‌خوانند.

ایریمن ایشیه نماز توانای پیروز دشمن شکن و بزرگترین گفتار اشه خوانده شده و در بخش‌های گوناگون اوستا از بزرگی و گرانمایگی آن سخن به میان آمده است. از آن جمله درباره‌ی آن می‌خوانیم: «ایریمن (= ایریمن ایشیه) نمازی است که اهریمن و جادوان و پریان را برمی اندازد و بزرگترین و بهترین و زیباترین و نیرومندترین و کارآمدترین و پیروزترین و درمان بخش ترین منظره‌ی ورجاوند به شمار می‌آید.»  
«ایشیه» صفت ایریمن و به چم گرامی و آرمانی است.

**آیریوخشوت:** نام کوهی است که آرش کمانگیر تیر خویش را از فراز آن به سوی مرز ایران و توران انداخت. بازشناسی جای این کوه آسان نیست. ابو ریحان بیرونی کوه رویان در تبرستان و میرخواند کوه دماوند را جای پرتاب تیر آرش می‌داند.

**ایزد:** (در اوستا «یَزَت» و در پهلوی «یَزَد») به چم «ستودنی، درخور ستایش») عنوان کلی همه‌ی مینویانِ دستیار و کارگزار در آفرینش اهوایی و نیز عنوانی برای اشونان و پارسایان بزرگ و ستودنی در جهان استومند است. در اوستا از ایزدان مینوی و جهانی سخن به میان آمده که اهوره مزدا سرور ایزدان مینوی و زرتشت سالار ایزدان جهانی است.

واژه های «یسنہ» و «یشت» و «یشن» در اوستا و «ایزد» و «یزد» و «یزدان» (که جمع یزد=ایزد است و امروزه به مفهوم تک (منفرد) دارد) و «جشن» در فارسی از همین بنیاد است.

در اوستا به نام شمار بسیاری از ایزدان بر می خوریم که هر کدام در سامان آفرینش و زندگی مینوی و استومند، خویشکاری ویژه ای دارند و مجموع آنان منظومه‌ی راهبران و کارگزاران آفرینش اهورایی را تشکیل می دهند. در نیایش های اوستایی با یادآوری خویشکاری های ایزدان است که نیایشگران، آنان را می ستایند و بدانان درود و آفرین می فرستند و از ایشان یاری می جوینند.

در سرتاسر فرهنگ ایرانی و در زبان و ادب پارسی، نامها و ترکیب های بسیاری با واژه‌ی ایزد و همراهیه های آن ساخته و بکار رفته بردۀ شده است.

**ایزدبانو:** گروهی از ایزدان در اساطیر و دین ایرانیان، مادینه پنداشته شده اند که برخی از گزارشگران، آنان را به روای زبان عربی «الله» خوانده و پاره ای با ترکیب فارسی «زن ایزد» یا «بغ بانو» از آنان یاد کرده اند.

**آذرِ ایزد نَرِیوْسَنگ:** نام گونه‌ای آذر (آتش) است که از آن با صفت «خَشَرُوْپَتَر» (نافه‌ی شهریاری) یاد شده، یعنی آتشی که در پشت و صلب شهریاران جای دارد.  
نَرِیوْسَنگ (در اوستا «نیریوسنگه») خود نام ایزدی است.

**ایست وَسْتَر:** نام بزرگترین پسر زرتشت است که اکنون «ایسد وَسْتَر» خوانده می شود. در سنت، او را نخستین آنربان (پیشوای دینی) خوانده اند و هموست که در هنگام رستاخیز به داوری درباره‌ی کردار مردمان می نشینند.

**ایشوش هوَاثَخت:** (به چم «تیر خودپر» نام دیوی است. دارمستر او را یکی از کالبدها (یا نمادها) ی شخصیت دیو مرگ می خواند که تیر مرگ را به سوی آفریدگان پرتاب می کند یا خود به گونه‌ی تیری پرنده است.

**ایندرَ:** (در پهلوی «آندر») نام یکی از خدایان نیرومند در اساطیر کهن هندوایرانی بوده که در دین زرتشت به گونه‌ی دیوی شناخته شده است. لقب او «ورِثَرَغَن» (در پهلوی وَهَرَام یا وَرَهَرَان و در فارسی بهرام) در اساطیر و ادبیات دینی ایرانیان، نام ایزد دلاوری و جنگ شده است.

ایندر در اساطیر و ادبیات دینی ایرانیان از کماله‌ی دیوان (دیوان بزرگ دستیار و کارگزار اهربیان) و همسtar امشاسب‌پند اردیبهشت است.

**آیویزو:** نام گونه‌ای از سگان است. دارمستر می نویسد: «این نام و «جزو» و «ویزو» در گزارش پهلوی برگردان نشده و مبهم به جا مانده است.»

**ایهی:** در گزارش پهلوی اوستا ایهی به چم «نازایی»، صفتی است برای اهریمن. در وندیداد از خورشید و ماه و ستارگان خواسته شده است که برای دور راندن ایهی برآیند.

**باد / روز باد:** (در اوستا «وات» و در پهلوی «وات») نام ایزد باد است که همواره با صفت پیروز (دلیر، بی پروا) و همراه نام ایزدان مهر و دامویش اوپَمَنَ می‌آید. به نوشته‌ی بندھشن(بخش ۲۷، بند ۲۴) گیاه «واترنگبوی» (بادرنگبوی) ویژه‌ی این ایزد است.

ایزد باد همراه با تشر و فروردین از یاران و همکاران امشاسپند بانو خرداد است. تشر آب را بدو می‌سپارد و او به یاری ابرها آنها را به کشورها رهنمون می‌شود.

در گزیده‌های زادسپرم آمده است که: «مینوی باد به شکل مرد، در زمین پیدا شد. روشن، بلند و به آین (= مطابق معمول) موزه‌ای (= کفشه) چین به پای داشت. چون جان که تن را بجنباند (و) تن به هم زوری آن حرکت کند، آن مینوی «باد اندر چهری»، «باد اندروایی» را جنبانید (= به حرکت درآورد) و باد همه‌ی زمین را یکسره فرازوزید و آب را بغلتانید و به پیرامون زمین افگند...»

در نسک «روایت پهلوی» در داستان روان گرشاسب می‌خوانیم که دیوان باد را فریفتند و او چنین اندیشید که کس از من نیرومندتر نیست و از آن پس چنان سخت وزید که همه‌ی دار و درختی را که بر راهش بود بر هوا کرد و تاریکی در همه‌جا ایستاد و سرانجام گرشاسب بر او چیره شد و او را ناگزیر کرد که پیمان بیند تا باز به زیرزمین رود و نگاهداری زمین و آسمان را که هرمزد به وی واگذاشته است، عهده دار شود.

در گزیده‌های زادسپرم همچنین سخن از «باد دیو» می‌رود که اهریمن او را همراه «تب دیو» و «درد دیو» هر یک را با یکسد و پنجاه دیو برای بیمار کردن مادر زرتشت و در نتیجه کشتن زرتشت که در زهدان او بوده است، می‌فرستد و مادر زرتشت از باد و تب و درد به رنج دچار می‌شود.

بدین سان به نظر می‌رسد که «باد» گذشته از نام ایزد باد، نام دیوی نیز هست که نماد باد زیانبار و گرندرسان و ویرانگر به شمار می‌آید. این دو گانگی متش «باد» یادآور همین دو گانگی در شخصیت اندروای است.

در نسک «روایت پهلوی» همچنین گفته شده است که هرمزد به هنگام رستاخیز برای زنده کردن دیگرباره‌ی مردگان، استخوان را از زمین و خون را از آب و موی را از گیاه و جان را از باد خواهد. (به نوشته دکتر مهرداد بهار در نسک پژوهشی در اساطیر ایران، اصطلاح «جان بر باد دادن» بر جا مانده از همین گفته است). یکی از به دیگری آمیزد و شکلی که خود دارد، (به آن) بدده.

روز باد، نام بیست و دومین روز ماه است.

**باژ:** (در اوستا «وَاج» و در پهلوی «واج» و «واجَك») به چم سخن و گفتار، عنوانی است برای همه‌ی نیایش‌های کوتاه ایرانیان مزدابرست که آهسته بر زبان می‌رانند یا زیر لب می‌خوانند و ترکیب‌های «باژ گرفتن»، «باژ گفتن»، «باژ کردن» و «باژ داشتن» همه‌ی به چم خواندن نیایش‌های کوتاه به همین شیوه است. واژ، واژه، باز، باج، واک، آوا، آواز، آوازه، گواژ و گواژه در فارسی، همه‌ی با باژ (و ریشه‌ی اوستایی آن) بنیادی یکسان دارد.

در پاره‌ای از نسکه‌های فارسی و عربی پس از اسلام به جای باژ، «زمزم» و «زمزمه» آمده است.

بیرونی به نقل از «آذرخور مهندس» می‌نویسد: «سروش نخستین کسی بود که فرمان به زمزمه داد و آن اشاره‌ای است با آوایی در بینی و نه با واژگانی مفهوم و چنان است که ستایش و نیایش پروردگار را به جای می‌آورند و آنگاه خوراک می‌خورند و سخن گفتن در میان نماز، ایشان را روا نیست. همهمه و اشاره‌می کنند؛ ولی سخن بر زبان نمی‌آورند.»

بهار نوشه است: «باژ گرفتن، باج گفتن، سپاسگزاری از نعمت‌های ایزدی است که پیش از آغاز به صرف غذا انجام می‌پذیرد و طی آن بخشی از اوستا خوانده می‌شود و گاه پیش و پس از صرف غذا خوانده می‌شود.»

ایرانیان مزدابرست، سخن گفتن در هنگام خوردن خوراک و نوشیدن آب و باز نکردن را گناهی بس گران می‌شمرده اند. «ارداویراف» در سفر به جهان مینوی، روان مردی را می‌بیند که از گرسنگی و تشنجی بانگ می‌کند که «بمیرم!» و موی و ریش خویش را می‌کند و خون می‌خورد و کف بر دهان می‌آورد. ایزدان سروش و آذر در پاسخ اردایراف که: «این مرد چه گناهی کرده است؟» می‌گویند: «به گیتی آب و گیاه را (که از آن) خرداد و امرداد است در حال سخن گفتن جوید و به بیداد خورد و باژ نداشت...»

**بامیه:** (به چم روشن و تابان) نام ایزدی است که هر بامداد، پیش از برآمدن خورشید، گردونه‌ی او را رهمنوی می‌کند.

**بَبَر:** (در اوستا «بُوری») جانوری آبزی است همانند گربه‌ی دشتی که آن را «وَبَر» هم می‌خوانند. در لاتین (fiber) و در انگلیسی (beaver) گویند. این واژه در اصل به چم «سرخ تیره» است و جانور یادشده را به شوند رنگ پوستش چنین نامیده اند. پوست آن بسیار گرانبهاست و از آن، جامه‌های زیبا می‌سازند.

در آبان یشت(بند ۱۲۹) از جامه‌ی ایزدبانو اردویسور اناهیتا سخن به میان آمده که از پوست سیسید ماده بَر درست شده است.

«سگ آبی» که فرگرد چهاردهم وندیداد ویژه‌ی اوست، نام دیگری است برای این جانور.(در فرگرد چهاردهم وندیداد، زدن و کشتن سگ آبی از گاهان بسیار سنگین شمرده شده است و کسی که مرتکب چنین گناهی شده باشد، باید توان پیشکش ایزدبانوی آبها کند. بنابراین، روش نیست اشاره به جامه‌ی ایزدبانو اناهیتا را که از پوست سیسید بَر(=سگ آبی) درست شده است، چگونه باید توجیه کرد؟!)

**بدترین زندگی:** برگردان «آچیشتَ آنگَهُو» است که مفهوم دوزخ و شوربختی ابدی از آن اراده می‌شود.

**بدترین منش:** برگردان «آچیشتَ مَنْكَهَهُ» و صورت دیگری از «اَكَ مَنَ» است.

**بِرْجَيَه:** ایزد نگاهبان بنشنهای (دانه‌های خوراکی، جبویات) است و همراه با «نماینه» از یاوران و همکاران ایزد «أشَهَين» به شمار می‌آید.

**آذرِ بِرِزِی سَوَّتَگَهَهُ:** (=برزی سو) نام یکی از آتشهای پنجگانه است که در پهلوی «بلندسوت» (بلندسود) شده و در زند یسنا(هات ۱۷، بند ۱۱) نام عمومی «آتش بهرام» به شمار آمده است؛ ولی در بندهشن(بخش ۱۷) آتشی است که نزد اهوره مزدا فروزان است و بنیاد آتش بهرام به «آذر سپنیشت» نسبت داده شده.

در گزیده‌های زادسپرم درباره‌ی این آتش می‌خوانیم: «بلندسود نیز در آسمان است؛ آن فره که جایش در آتش بهرام است، مانند کدخدای است بر خانه...»

در همان نسک آمده است که پاسبانی خفتگان به هنگام شب و یاری ایزد سروش از خویشکاری‌های اوست.

**آذرِ بُرْزِین مَهْرُ:** (=آذر بُرْزِین به چم آذر مهر بلندپایگاه) نام یکی از سه آتشکده‌ی بزرگ و نامی روزگار ساسانیان بوده که در کوه «ریوند» خراسان(در نزدیکی نیشابور) جای داشته و آتش ویژه‌ی بُرْزِینگران بوده است.

بندهشن نشاندن آتش بُرْزِین مهر در ریوند را به گشتاسپ نسبت می‌دهد و می‌نویسد که آن را «پشت ویستاسپان» نیز خوانند که به چم «پشت و پناه گشتاسپ» است.

در زند «آتش بهرام نیایش» آمده است که: «جای آذر بُرْزِین مهر در کوه ریوند است: کار آذر بُرْزِین مهر، کشاورزی است. از یاوری این آتش است که کشاورزان در کار کشاورزی داناتر و کوشاتر و پاکیزه‌تر شوند و با این آتش بود که گشتاسپ هم سخنی کرد.»

بهار درباره‌ی نامگذاری این آتش و شوند وابستگی آن با کشاورزان به پیوند «مهر» فراخ چراگاه با کشاورزان که در این دشتها کار می‌کنند، اشاره می‌کند.

**برسَم:** (در اوستا «برسَمَ» از ماده‌ی «بَرِزَ» به چم بالیدن و رویدن) نام شاخه‌های تازه بریده‌ی درخت است که هنگام ستایش و نیایش بر دست می‌گرفته‌اند.

در هیچ جای اوستا گفته نشده است که این شاخه را از چه درختی باید برید؛ ولی در ادبیات دینی نو مزداپرستان آمده است که این شاخه‌ها باید از درخت انار بریده شود. این شاخه‌ها را با کارد ویژه‌ای که «برسم چین» خوانده می‌شود، از درخت می‌برند و آین شست و شوی ویژه‌ای همراه با نیایش برای آن به جای می‌آورند. جایی که هنگام برگزاری آین نیایش، برسمها را در آن می‌گذارند، «برسمنان» نام دارد و آن را «ماهروی» نیز خوانده‌اند، چون بخش بالایی آن دو انتهای برسمها رانگاه می‌دارد، به شکل تیغه‌ی ماه است.

در اوستا درازا و ستری شاخه‌های برسم نیز تعیین شده است. درازای شاخه‌ها باید برابر درازای گاوآهن (خیش) و ستری آنها برابر ستری دانه‌ی جو باشد. همچنین به شماره‌ی شاخه‌های برسم اشاره رفته است: «سروش نخستین کسی است که برسم گسترد. سه تای و هفت تای و نه تای تا به بلندی زانو و تا به نیمه‌ی پا رسنده...» اکنون شماره‌ی برسمها در آین های گوناگون یکسان نیست. در آین وندیداد و ویسپرد ۳۵ تا، در آین یسنا ۲۳ تا، در باز ۵ تا و در نیرنگستان ۳ تاست.

آین گستردن و بر دست گرفتن برسم، ریشه در اساطیر کهن ایرانی دارد. در رام یشت (بند ۷) هوشنگ پیشدادی را می‌بینیم که بر تخت و بستر زرین، نزد برسم گسترد، پیشکش به ایزد «ویو» (اندروای) می‌برد. یسنا، هات ۲-که درباره‌ی نماز زور و برسم است- در دست نویسهای کهن، «برسم یشت» خوانده شده است.

هنگام برگزاری آین نیایش، شاخه‌های برسم را با بندی از برگ خرما بافته می‌بندند؛ همان گونه که هر مزداپرستی کشتی بر میان می‌بندد. این بند دور شاخه‌های برسم را «کشتی برسم» می‌گویند.

هدف از گستردن و بر دست گرفتن برسم و خواندن نیایش آن، سپاس و ستایشی است آفریدگار را که گیاهان و رستنیها بر روی زمین، آفریده‌ی اوست. اینکه درازا و ستری شاخه‌های برسم برابر درازای گاوآهن و ستری دانه جو است، خود نشانه‌ای از توجه به کار کشاورزی و رستن و بالیدن گیاهان تواند بود. همچنین در آین برسم، هنگامی که شاخه‌های برسم را در «آب زور» می‌گزارند و از تری بدان تازگی و نیرو می‌بخشند، این کار یادآور باران و آبیاری کشتزارهاست.

تعییرهای «برسم گستردن» و «برسم گسترده» که در سراسر اوستا بکار می‌رود، یادآور رسمی کهن است که هنگام قربانی کردن جانوران، در جایگاه این آیین، شاخه‌های برسم را می‌گسترده و گوشت قربانی را بر آن می‌نهاده‌اند. در وندیداد(فرگرد ۱۹، بندهای ۱۷-۱۹) می‌خوانیم که اهوره مزدا در پاسخ زرتشت که چگونگی ستایش آفریدگار را پرساست، می‌گوید: «به سوی آن درخت زیبا(درختی که شاخه‌های برسم را از آن می‌برند) برو و این سخنان را برگو: درود بر تو ای درختِ آشونِ مزدا آفریده...» و در دنباله‌ی آن می‌خوانیم که: «اشونی باید تا ترکه‌ی برسم را به درازای گواآهن و به سبیری دانه‌ی جو، از آن درخت بُرد و آن را به دست چپ خویش برگیرد و هنگام پرستش اهوره مزدا و امشاسب‌دان و... چشم از آن برنگیرد».

در نسک روایات کهن آمده است که موبید برگزار‌کننده‌ی آیین نیایش، در تمام مدت برپایی آیین، باید چشم بر شاخه‌های برسم - که بر دست گرفته است - بدوزد.

در تاریخ دوره‌ی ساسانیان آمده است که در آن روزگار، پیش از خوردن خوراک، برسم بر دست باز می‌گرفته‌اند. در شاهنامه‌ی فردوسی بارها بدین آیین اشاره رفته که از آن جمله است در میهمانی «نیاتوس» فرستاده‌ی رومی نزد خسروپرویز که خسرو پیش از خوردن خوراکی، برسم بر دست باز می‌گیرد و نیز یزدگرد سوم که هنگام پناه بردن به آسیابی در مرو، در وقت خوردن خوراک، برسم بر دست باز می‌گیرد.

«جکسن» نوشه است که در یزد شاخه‌های درخت گز را به منزله‌ی «برسم» بکار می‌برند و آنها را با نواری از پوست درخت توت می‌بندند. همو یادآوری می‌کند که گاه میله‌های برنجی جایگزین این ترکه‌ها می‌شود، چنان‌که در نزد پارسیان هند رایج است؛ ولی در یزد این جایگزینی تنها در زمستان که بددست آوردن ترکه‌ها ناممکن است، صورت می‌گیرد.

**برشном:** آیین ویژه‌ی پاک کردن تن و جامه‌ی آلودگان به مردار است که شرح دراز آن در وندیداد(فرگرد ۹) آمده است و چون اجرای آن مدت نه شب به درازا می‌کشد، آن را «برشnom نه شب» نیز خوانده‌اند.

دارمستر درباره‌ی «برشnom» می‌نویسد: «چنین می‌نماید که واژه‌ی برشnom اشاره به خود آیین نباشد و چیزی جدای واژه‌ی زند به چم تارک سر نیست که در این آیین، نخستین بار باید شسته شود.

این آیین، بزرگترین و کارآمدترین آیین پاک کردن آلودگان است که نه تنها آلوده را پاک می‌کند، بلکه بهشت را به روی او می‌گشاید. بنابراین، اگرچه در گذشته این آیین تنها برای آلودگان به مردار برگزار میشد، نزد پارسیان کنونی کاری است پرهیزگارانه که می‌توان آن را بی هیچ آلودگی به مردار هم انجام داد. یعنی برگزاری آن، دست

کم یک بار در هنگام نوزودی(در سن پانزده سالگی که پارسی نوجوان گُشتی می بندد و به جرگه‌ی مزداپرستان درمی‌آید) تجویز شده است و این بدان منظور است که ناپاکی طبیعی که وی در زهدان مادر بدان آلوده شده است، از تن او شسته شود.»

**برشنوم گاه:** جای برگزاری آین برشنوم است که شرح جزیات آن در وندیداد(فرگرد ۹) آمده است.  
«ج.ج.مُدِی» نقشه‌ی برشنوم گاه را به دست داده است. در اوستای نو «مَكْه» به چم برشنوم گاه یا جای پادیابی نیز بوده است.

به نوشته‌ی مُدِی، موبد و مرد ناپاک از باخته به خاور به برشنوم گاه رهسپار می‌شوند. در بیرون از اینجا، موبد سرود دینی را که بند ۱۰ یسنا، هات ۴۹ است باز می‌گیرد و مرد ناپاک آن را باز می‌خواند. آنگاه کار پاک کردن مرد ناپاک در درون شیارها و بر سر گودالهای نه گانه- به شرحی که در فرگرد نهم وندیداد آمده است- آغاز می‌شود.

**برمايون:** نام ورزاوی است که ایزد بانو آشی (ارت) ایزد توانگری و پاداش بدو پناه می‌برد. این نام تنها یک بار در اوستا(ارت یشت، بند ۵۵) بکار رفته و استاد پوردادوود در زیرنویس گزارش خود درباره‌ی آن نوشته است: «از این واژه چم (معنی) برنمی‌آید.»

در شاهنامه (داستان فریدون) «برمايه» نام ماده گاوی است که فریدون را در کودکی شیر می‌دهد. آیا می‌توان میان «برمايون» (ورزاو اوستا) و برمايه(ماده گاو شاهنامه) پیوندی یافت؟ اسدی توسي نام گاو شیردهنده و پرورنده‌ی فریدون را «برمايون» نگاشته است.

**برَن:** (به چم «برنده») نام کوهی است.

**برَوَرَ:** نام جانوری است که اهریمن به پتیارگی در برابر آفرینش سرزمین بلخ، می‌آفریند. اسفندیار جی در گزارش خود، آن را «مور دانه کش» دانسته و «نیبرگ» برای آن چمی نیافته و ناروشن شمرده است.

**برَوَسَرَيَن:** (به چم «دربردارنده‌ی نیکوبی و زیبایی») نام تیرک یا ستیغ کوهی است.(زمیادیشت، بند ۶)

**بَشَی:** نام دیوی است. این نام تنها دو بار در اوستا (خردادیشت، بندهای ۲ و ۳) آمده است. پوردادوود گمان برده است که در اصل نام یکی از بیماریها بوده است. در برخی از دست نویسها به جای آن «غشی» آمده است.

**بغان یشت:** نامی است که به سه هات از یسنا(هات های ۱۹ تا ۲۱) داده شده و چم آن «سرود ستایش ایزدان» است.

**بندو:** نام یکی از شهریاران دیوپرست است که با دین مزدایپرستی و پیام آوری زرتشت در ستیز بوده و زرتشت در سومین سرود خویش (یسنا، هات ۴۹، بند ۱ و ۲) او را «بزرگترین سیهنه» با خویش و «آموزگار دروغین» می خواند.

**بندهشن:** (= بندهش، به چم «بنیاد آفرینش») نام یکی از بالارزش ترین متنهای بازمانده از ادبیات پارسی میانه (پهلوی) در زمینهٔ اساطیر و دین و دانش و فرهنگ ایرانیان است. این نسک که نویسندهٔ آن شناخته نیست، ۴۶ بخش دارد. از بندهشن - که می‌توان آن را فرهنگ نامه‌ای کوچک شمرد - دو دست نویس بازمانده است که یکی را «بندهشن هندی» (یا کوچک) و دیگری را «بندهشن بزرگ» (یا ایرانی) می‌خوانند و دست نویس ایرانی کامل‌تر است. این نسک را «زند آکاسیه» (زند آگاهی) نیز خوانده‌اند و دکتر وست تاریخ نگارش آن را ۸۸۱ میلادی و دارمستر ۸۶۲ میلادی می‌داند.

از میان برگردان‌های بندهشن می‌توان به برگردان انگلیسی «وست» در مجموعهٔ «کتابهای مقدس خاورزمیں» و برگردان «انکلساریا» اشاره کرد. برگردان فارسی نسک را نیز دکتر مهرداد بهار به انجام رسانیده است.

**بنگ:** (در اوستا «بنگهه» و در پهلوی «بنگ» یا «منگ») نام گردی است که از ساییدن برگها و سرشاخه‌های گلدار شاهدانه می‌گیرند و در فارسی آن را «چرس» و «حشیش» هم می‌گویند و از ماده‌های مخدوست است. در وندیداد (فرگرد ۱۵، بند ۱۴) این ماده در شمار دیگر ماده‌ها و داروهایی که زنان باردار برای فروافگندن «دشتک» (جنین) از زهدان خویش بکار می‌برند، آمده است.

**بوچی:** نام دیوی است. پورداود گمان برده است که این واژه در اصل، نام یکی از بیماری‌ها بوده است.

**بوری:** (= با بیرون در پارسی باستان) نام سرزمه‌ی است. در آبان یشت (بند ۲۹) می‌خوانیم که «اژی دهاک» در سرزمه‌ی «بوری» قربانی نزد ایزدبانوی آبها می‌برد.

**بوشاسب (= بوشاسب):** (در اوستا «بوشیستا» یا «بوشیستا») گویا به چم «آنچه پیش آمدنی است») نام دیو خواب نابهنگام و اهریمنی است که بیشتر با صفت «درازدست» و گاه با توصیف «زرد» از او یاد می‌شود. در فرهنگ‌های فارسی «بوشاسب» به چم خواب و رویا آمده است.

در وندیداد (فرگرد ۱۸، بندهای ۱۵-۷ و ۲۳-۲۵) می‌خوانیم که هنگام بامداد، خروس بانگ بر می‌دارد تا مردمان را به بیداری و پرداختن به اندیشه و گفتار و کردار نیک برانگیزد؛ ولی بوشاسب آنان را به خوابی نابهنگام و سنگین فرومی‌برد و از کارهای نیک بازمی‌دارد.

در بندهشن آمده است: «بوشاسپ دیو آن است که تبلی آورد... آستویهاد، وای بدتر است که جان را بستاند. چنین گوید که چون دست بر مردم مالد، بوشاسپ (آید)...» و در همین نسک درباره‌ی خواب گرشاسب در دشت پیشانسیه - که در هزاره‌ی اوشیدرماه خواهد پایید - می‌خوانیم: «او را (گرشاسب را) آن بوشاسپ بدیرده است.»

**بومیه:** (به چم «خاکی» یا «زمینی») نام هفتمین کوه از کوههای روی زمین است. (زمیادیشت، بند ۲)

**بوی:** (در اوستا «بَوَد» و «بَوَذ» و در پهلوی «بُويیتَن») به چم بوییدن است که افزون بر چم نامی آن، چم آگاه شدن و دریافتن و پی بردن هم دارد و در فارسی هم «بو بردن» را به چم پی بردن به خبری یا رازی و آگاهی یافتن از آن بکار می‌بریم.

در اوستا این واژه به چم نیروی درک و دریافت و فهم آدمی است که حافظه و هوش و نیروی بازشناسی را اداره می‌کند و یکی از نیروهای پنجگانه در هستی آدمی به شمار می‌رود. این نیرو با تن هر کس پدید می‌آید و پس از مرگ نیز بر جا می‌ماند و به روان می‌پیوندد.

**بويتی:** به نوشته‌ی پورداوود، نام دیوی است. او یکی از دیوان بزرگ دستیار و کارگزار اهریمن و در شمار گروهی از دیوان است که «دیوآساترین دیوان» خوانده شده‌اند. از همین ریشه، واژه‌ی «بوت» در پهلوی و «بُت» در فارسی بر جا مانده است. در بندهشن و برخی دیگر از نوشته‌های پهلوی، بويتی با «بودا» یکی گرفته شده که گویا اساسی ندارد و همانندی نسبی دو نام و وجود پیکره‌های بودا در پرستشگاه‌های بودایی، شوند این پنداشت نشده است.

به نوشته‌ی وندیداد(فرگرد ۱۹، بندهای ۱ و ۲ و ۴۳) بويتی از نخستین دیوهايی است که به فرمان اهریمن برای کشتن زرتشت می‌روند.

دکتر بهار در یادداشتی به نگارنده (دکتر جلیل دوستخواه) نوشته‌اند: «واژه‌ی بُت در فارسی گویا از نام بودا گرفته شده است و پیوندی به بويتی ندارد. پیوند بین بويتی و بت پرستی هم سخت مشکوک است.»

**بويذی:** نام دیوی است. استاد پورداوود گمان برده است که این نام و مادینه‌ی آن «بويذیزا» شکلهای دیگری از «بويتی» باشند.

**بهترین زندگی:** برگردان «وهیشت آنگه» است که مفهوم بهشت و بهروزی ابدی از آن اراده می‌شود.

**بهترین منش:** برگردان «وهیشت متنگه» و صورت دیگر «وهومن» یا «بهمن» است.

**بهرام / روز بهرام** یشت: (در اوستا «ورِثَرَغَنَ» و در پهلوی «وَرَهَرَان» یا «وَرَهَرَام» به چم زننده یا کشنده‌ی «ورِثَرَ») نام ایزد رزم و پیروزی، یکی از ایزدان بزرگ و مهم در دین مزداپرستی است که در پایگاه مینوی همتای ایزد سروش به شمار می‌آید.

در اساطیر کهن هندوان «ورترَهَن» به چم «زننده و کشنده‌ی ورترَ» (اژدهای بازدارنده‌ی آبهای) صفت «ایندرَ» خدای نامداری است و در اوستا این صفت، خود نام ایزدی شده است.

در مهریشت، ایزد بهرام یار و همکار ایزدمهر و در بهرام یشت، ایزدان مهر و رشن یاوران و همراهان ایزد بهرام اند و با مهردروجان (پیمان شکنان) می‌ستیزند. هنگام جنگ، رزم آوران برای دست یابی به پیروزی و چیرگی بر هماوردان، ایزد بهرام را به یاری می‌خوانند و هر یک از دو رده‌ی رزم آوران که ایزد بهرام را ستایش و نیایش بیشتر کنند و نیاز زیادتری نزد او برند و او را خشنودتر سازند، رستگار و کامیاب خواهند شد.

در آغاز بهرام یشت، اهوره مزدا در پاسخ زرتشت، ایزد بهرام را ایزدی می‌خواند که در میان ایزدان مینوی زیناوندتر از همه است.

در ادبیات دینی ایرانیان آمده است که روان هر کس در روز چهارم پس از مرگ، هنگام سپیده‌ی بامداد بر سر چینودپل با ایزدان سروش و باد و بهرام از یک سو و آستوویدُتو (آستویهاد) دیو مرگ و دستیارانش از سوی دیگر روپر می‌شود. گروه نخست می‌کوشند تا او را به بهشت رهنمون شوند و گروه دوم تلاش می‌کنند تا او را دوزخ بکشانند.

در بندھشن (بخش ۲۷، بند ۲۴) آمده است که گیاه «سیسنبَر» ویژه‌ی ایزد بهرام است. همچنین گونه‌ای از گل بیدمشک را «بهرامج» (بهرامک) نامیده اند. سیاره‌ی مریخ را هم در فارسی بهرام می‌خوانند.

بهرام روز، نام روز بیستم ماه است که نگاهبانی آن به ایزد بهرام سپرده شده و زرتشتیان این روز را بویژه گرامی و ورجاوند می‌شمارند و جشن می‌گیرند و به نیایشگاه «آتش بهرام» می‌روند.

بهرام یشت، نام چهاردهمین یشت از یشتهای بیست و یک گانه‌ی اوستاست در ستایش و نیایش ایزد بهرام که ۲۲ کرده و ۶۴ بند دارد.

**بهشت:** (در اوستا «وهیشت») صفت برتر (تفضیلی) و برترین (عالی) است از «ونگهو» به چم «به». در پهلوی «وهیشت» و در فارسی «بهشت»).

در اوستا این صفت با واژه‌ی «آنگهه» به چم جهان و زندگی همراه آمده و بر روی هم به چم «بهترین جهان» یا «بهترین زندگی» است که از آن، سرای اشونان و نیکان در جهان مینوی اراده شده و در برابر «دُرانگهه»(دوزخ یا ساری تیرگی و جای ناشونان و بدان) قرار می‌گیرد.

صفت «وهیشت» همان است که در ترکیب نام امشاپنده «اردیبهشت» هم دیده می‌شود.

**بهمن / روز بهمن / جشن بهمنگان:** (در اوستا «وُهُومَنْ» یا «وُهُومَنْگَه» به چم منش خوب یا نهاد نیک و گاه «وهیشتَ مَنْ» به چم بهترین منش آمده و در پهلوی «وَهْمَنْ» و در فارسی «بهمن» شده است).

در گاهان، بهمن یکی از فروزه‌های مزادالهوره و در اوستای نو یکی از امشاپندهان است که نماد اندیشه‌ی نیک و خرد و دانایی آفریدگار به شمار می‌آید. بهمن آدمی را از خرد و تدبیر بهره مند و او را به آفریدگار نزدیک می‌کند. اوست که زرتشت را هنگام زادن از دستبرد اهریمن و دیوان نگاهبانی می‌کند و روان زرتشت را در خواب به بارگاه اهورایی رهنمون می‌شود.

در گاهان بهمن پسر مزادالهوره خوانده شده است و در روز پسین، کردار مردمان را می‌سنجد و هرمزد ارزش کار مردمان را به یاری و میانجی او درمی‌یابد. در دیگر بخش‌های اوستا، اهوره مزدا به دستیاری بهمن جهان را می‌آفریند و بهمن است که نیکوکاران و اشونان را به بهشت رهنمون می‌شود. درمان بخشی «هوم» با خوشی «بهمن» همراه است.

ایزدان ماه و گوش و رام از همکاران و یاران امشاپنده بهمن و «اکَ مَنْ» یا «اکَ مَنَگَه» از کماله‌ی دیوان و دستیاران اهریمن، همسтар اوست.

خویشکاری بهمن در جهان استومند، پرورش و نگاهداری همه‌ی جانوران سودمند است. خروس که سپیده دمان به بانگ خویش، مردمان را از خواب بر می‌انگیزد و به نیایش و کار و زندگی فرا می‌خواند و نیز جامه‌ی سپید و گل یاسمین ویژه‌ی امشاپنده بهمن است. دومین روز ماه و یازدهمین ماه سال را به نام این امشاپنده خوانده‌اند.

روز بهمن، نام دومین روز ماه است که به نام امشاپنده بهمن خوانده شده و نگاهبانی آن بدو سپرده شده است.

جشن بهمنگان، نام جشنی است که در بهمن روز از بهمن ماه(دوم بهمن ماه) برگزار می‌شود و ابوریحان بیرونی آن را «بهمنجنه» خوانده و درباره‌ی آن نوشه است: «بهمنجنه، بهمن روزی است از بهمن ماه و بدین روز بهمن سپید(ریشه‌ای است سپیدرنگ مثل زردک که بهمنین یا بهمنان نیز خوانده می‌شود و در گذشته ریشه‌ی آن را به نام بهمن سرخ و بهمن سپید در داروها استفاده می‌کردند. واژه‌ی فرانسوی(Behen) به همین چم است و از بهمن پارسی گرفته شده است). به شیر

خالص پاک خورند و گویند حفظ آید مردم را و فراموشی بروند. و اما به خراسان مهمانی کنند بر دیگی که اندر او از هر دانه‌ی خوردنی (که) خورند، کنند و گوشت هر جانوری و حیوانی که حلالند و آنچه اندر آن وقت اندر آن بقעה یافته شود از تره و نبات.»

اسدی نیز درباره‌ی این جشن آورده است: «بهمنجنه رسم عجم است. چون دو روز از ماه بهمن گذشته بودی، بهمنجنه کردندی و این عیدی بودی و طعام پختنی و بهمن سرخ و بهمن زرد بر سر کاسه‌ها برافشانندی.»

**بی پشت:** صفت گروهی از کسانی است که اهوره مزدا در آمدن آنان را به «وَرَجَمَكَرْد» روا نمی‌داند. واژه‌ی اوستایی که در این مورد بکار رفته «آهَاوَى» است که در زند وندیداد به جای آن «زَفَنَگَل» آمده.

در گزارش فارسی دکتر محمد مقدم همان واژه اوستایی به «بی خایه» برگردانده شده است. سید محمدعلی داعی الاسلام نیز در گزارش خود از وندیداد، واژه‌ی یادشده را به «نامرد» برگردان کرده است. دارمستر هم در گزارش انگلیسی وندیداد، واژه (impotent) را بکار برده که به چم «سست کمر و ناتوان در فعالیت جنسی» است. بهار در گزارش فرگرد دوم وندیداد واژه‌ی «زونگل» را آورده است که در برهان قاطع به چم «مردم گوژپشت و حقیر» آمده و صورتی از همان زنگل زند وندیداد است با چمی بکلی متفاوت. بهار در یادداشت خود افزوده است: «تفسیر پهلوی این واژه چنین است: کسی که ستون سینه اش شکسته باشد، ولی این چم مورد تردید است.»

با توجه به اینکه در همین بند از گوژپشت و گوژسینه جداگانه نام برده شده است، آوردن واژه‌ی دیگری به همین چم موردی ندارد و حق با دکتر بهار است که این چم را مورد تردید قرار می‌دهند.

بنابر آنچه گفته شد، ما در گزارش وندیداد (فرگرد ۲، بند ۲۹) واژه‌ی اوستایی «آهَاوَى» (= زنگل زند وندیداد) را به بی پشت به چم شخص ناتوان از تولیدمثل و محروم از داشتن فرزند و به عبارتی عقیم و نازا، برگرداندیم.

**بَيْنَ:** نام کوهی است. (زمایادیشت، بند ۳)

**پا اورو:** نام کسی است که از او با توصیف «کشتی ران کاردان» یاد می‌شود. فریدون «پا اورو» را به پیکر کر کسی درمی‌آورد و وادر به پرواز در هوا می‌کند و او سه شبانه روز در هوا سرگردان می‌ماند و نمی‌تواند به خانه‌ی خویش فرود آید. سرانجام ایزدبانو اردوسور اناهیتا را می‌ستاید و نوید هزار زور به آین ساخته و پالوده، آمیخته به هوم و شیر می‌دهد و از او خواستار رهایی می‌شود و اناهیتا او را بی هیچ گزندی به زمین فرود می‌آورد و به خان و مانش می‌رساند.

داستان و نام «پا اورو» همین یک بار در اوستا آمده و در نسکهای پهلوی و شاهنامه هم نشانی از آن نیست و شاید بخشی از یک استوره‌ی گم شده است.

**پاداش:** (در پهلوی «پات دَهِشن» و در فارسی «پاداشن»، «پاداشت» و «پاداش») در متنهای دینی مزداپرستان به چم سزای کار نیک و کردار شایسته در برابر «پادافره» (سزای کار بد و کردار ناشایسته) آمده است.

در فارسی این واژه هم به چم سزای کار نیک و هم به چم مكافات کردار بد و هم به چم مطلق مكافات و سزای کار (خواه نیک و خواه بد) بکار رفته است.

**پادآفره:** (در پهلوی «پاتَفَرَاس» و در فارسی پادآفره و پادآفره و بادآفره و بادآفره) به چم سزای کار بد و کردار ناشایسته یا مكافات و مجازات است و در متنهای دینی مزداپرستان همواره به همین چم بکار رفته است.

**پادیاب، پادیابی:** (در اوستا «پیتی یاپ» و در پهلوی «پاتیاپ» و «پادیاو») به چم شست و شو و پاکیزه کردن تن و غسل آمده و به منزله‌ی وضع نزد مسلمانان است.

کسی که می‌خواهد پادیاب کند، نخست یک بار «به خشنودی اهوره مزدا» می‌خواند و پس از آن یک بار نیایش «اشم و هو...» می‌سراید. آنگاه روی دستها و پاهای خود را می‌شوید و سپس کشتی نو می‌کند، یعنی کشتی خود را از میان می‌گشاید و خدای را یاد می‌کند و به اهریمن نفرین می‌فرستد و «نیرنگ کشتی بستن» می‌خواند و دوباره کشتی بر میان می‌بندد.

در «ارداویراف نامه»، پادیابی به چم وضع گرفتن آمده است. همچنین پادیابی را به چم «برشном» و هم چم با آن نیز بکار برده اند.

**پارِندی:** نام ایزدبانویی است مانند «آشی» (=ارت) نگاهبان گنج و دارایی و نعمت که نام او چم «پُری و سرشاری» یا «فیض و فراوانی» دارد و بیشتر با «اشی» همراه می‌آید و صفت او «سبک گردونه» (دارای گردونه‌ی چُست و سبک رونده) است. در زند، «پارِند» شده است. «نریوسنگ» در گزارش سانسکریت یسنا(هات ۱۳، بند ۱) می‌نویسد: «پارِند پاسبان گنجهای نهانی است.» که گمان می‌رود مقصود از گنجهای نهانی، کانها (معدنها) است.

در ستاره شناسی ایرانیان نیز «پارِند» نام ستاره‌ای است که برخی آن را با «نَسْرِ طَایِر» یا «عیوق» یکی شمرده اند. در کوهپایه‌های «دنا» در فارس، روستایی به نام «بارِند» هست که می‌توان گمان بردن آن از نام «پارِند» (=پارِندی) گرفته شده باشد.

**پَتَّ**: (در اوستا «پَتَ تِتَّ» و در پهلوی و پازند «پَتَتَ» و «پَتَتَ») بازگشت از گناهکاری و کُثُرفاکاری یا توبه کردن از کارهای نارواست.

در ادبیات دینی زرتشتیان چهار متن پت به زبان پهلوی و پازند در دست است: پت آذرپاد مهراسپندان (که معمولاً پت پشمنی خوانده می‌شود)، پت ایرانیک، پت خود (یا خود پت) و پت و دردگان (آمرزش خواهی برای درگذشتگان که پت روانی هم نامیده می‌شود).

**پَتِيَارَگَى**: (در پهلوی «پَتِيَارَكِيه») دشمنی، سیهندگی، مخالفت، ضدیت، هجوم.

**پَتِيَارَه**: (در اوستا «پَتِيَارَاه» و در پهلوی «پَتِيَارَك») گزند، آسیب، آفت، زشتی، عیب، دشمن، سیهنده، مخالف، ضد، متناقض، هجوم آورنده.

در اوستا و منتهای دینی پهلوی، بیشتر این واژه صفت اهریمن و دیوان و کارگزاران او و یک بار هم صفت اسکندر مقدونی است. در ادبیات فارسی هم این واژه را با همان چم‌های کهن می‌بینیم.

در فارسی همچنین به چم‌های مهیب، نازیبا، شدت، سختی و مکر و حیله آمده و در تداول همگانی دشنامی است به چم‌زن گمراه و بدکاره و تندخو و پرخاشگر.

در احکام ستارگان هم پتیاره به چم‌و بال کوکب و یا وبال ستاره آمده است.

**پَتِيَهَ شَهِيم**: (در اوستا «پَتِيَشَهِيه» و در پهلوی «پَتِيَهَ شَهِيه») نام سومین گهناوار از گهناوارهای ششگانه یا جشن‌های ششگانه‌ی آفرینش است که از یک‌سده و هفتاد و ششمین روز تا یک‌سده و هشتادمین روز سال یعنی از اشتادروز (بیست و سوم روز) تا انیران روز (سی امین روز) در ماه شهریور به مدت پنج روز برگزار می‌شود. روزهای جشن به گاهشماری امروزی از ۲۱ تا ۲۵ شهریور است.

چم این واژه «دانه آور» یا «گردآوری غله» است و این جشن را هنگام خرمن برداری و گردآوری دانه‌های خوراکی می‌گرفتند.

**پَتَّنَيه**: نام خاندانی است که گرساسب نه تن از پسران آن را کشت. این نام تنها یکبار در اوستا (زمایدیشت، بند ۴۱) آمده است.

**پَرَاهَوم**: (در اوستا «پَرَهَومَه» به چم «هوم دیگر») آمیزه‌ای از افسره‌ی گیاه هَذَانَیَّتا و آب و شیر است که در آینهای ستایش و نیایش بکار می‌رود. در بسیاری از جاهای اوستا هوم و پراهم همراه یکدیگر آمده و مقصود از نخستین افسره‌ی خود گیاه هوم و از دومی همین آمیزه است که شرح داده شد.

در فرهنگ پهلوی آمده است: «پراهم: آب تقدیس شده (زور) آمیخته با هوم و اورورام (شاخه های کوچک درخت انار) و شیر است که در مراسم مذهبی بکار می رود.»

**پُرماه:** (در اوستا «پِرِنُو ماونگهه») هنگام پر بودن دایره‌ی ماه، هنگام بدر تمام. در زند اوستا در توضیح پرماد آمده است: «پَنِيَكِ دِتِيَكِر» (پنجه‌ی دُدیگر). در بندهشن گفته شده است که پرماد از دهم تا پانزدهم ماه است. در دینکرت هر ماه به شش بخش پنج روزه بخش شده است: اندرماه از آغاز تا پنجم، پذیره‌ی اندرماه از ششم تا دهم، پرماد از یازدهم تا پانزدهم، پذیره‌ی پرماد از شانزدهم تا بیست، ویشپیش از بیست و یکم تا بیست و پنجم و پذیره‌ی ویشپیش از بیست و ششم تا سی ام.

در بسیاری از بخش‌های اوستا «پرماد» نام ایزد نگاهبان پنج روزه‌ی پرماد است که در نیایشها و سرودهای دینی ستوده می‌شود.

**پَرُودَرَش:** (به چم «پیش بین») نامی است که به خروس داده شده، از آن رو که این مرغ (نماینده‌ی ایزد سروش بر روی زمین) فروغ روز را از پیش می‌بیند و با آواز خود، مژده‌ی دمیدن بامداد را می‌دهد و مردمان را به بیداری و نیایش و کار و کوشش فرامی‌خواند.

در اوستا واژه‌ی «خرّاس» (= خروس و خروش در فارسی) هم آمده؛ ولی همیشه به چم خروشیده و فریاد برآوردن است و نه نام خروس، مرغ خانگی. در فارسی واژه‌ی خروس به مناسب خروش برآوردن این مرغ، نام او شده است.

در وندیداد (فرگرد ۱۸) از پرودرش (خروس) مرغ ورجاوند ایزدی و گماشته‌ی ایزد سروش بر روی زمین و خویشکاری او در بیدار کردن مردمان در سپیده دمان و ناچیز کردن پتیارگی بوشاسب دیو که مردمان را به خواب نابهنهنگام و بیکاری و تبلی می‌خواند، سخن به میان آمده است.  
پرودرش (خروس) نزد ایرانیان مرغی ایزدی و ورجاوند بوده و از این رو خوردن گوشت او را روانمی‌داشته‌اند.

در تاریخ بلعمی و در آثار الباقیه ابوریحان بیرونی، وصفی از خروس و خویشکاری او در گزاردن فرمان ایزد سروش می‌خوانیم.

**پَرُوين:** (در اوستا «پَوايرِيهِ اينی» در شکل جمع و در پهلوی «پَرُوز» و در فارسی پروین و پَرَن و پرویز و خوشه‌ی پروین و در عربی ثریا و عقد ثریا) در اصطلاح ستاره‌شناسی، خانه‌ی سوم ماه، مجموعه‌ی چهار ستاره ار برج ثور و دو ستاره‌ی کوچ دیگر را بدین نام خوانند.

در اوستا پروین در کنار ستاره های دیگر ستد شده است.

**پساخت:** آزمایش دینی، آین دادرسی و بازشناسی گناهکار از بیگناه.

**پشن:** نام یکی از رقیان و همستان گشتاسب است که از او با صفت «دیوپرست» یاد شده. او از تورانیان خیون بوده است.

**پشوتنو:** در اوستا «پشوتنو» به چم «کسی که تن خود را باید برای گناهی که کرده است بدهد». آمده و در گزارش پهلوی «تَنَابُوهِر» یا «تَنَابُوهِل» شده که از ترکیب دیگر اوستایی «تَنَوِيرِث» به چم «تن به سزا رسیده» و به مفهوم «گناهکار و بزه گر» مایه گرفته است.

در زند، در توضیح «تَنَابُوهِر» افروده شده است: «مرگ ارزان» به چم کسی که سزاوار مرگ و درخور کشته شدن است.

بهار درباره ای «تَنَابُوهِر» نوشته است: «حدی از گناه است که مانع گذر گناهکار از پل چینود می شود و کفاره ای آن سیسد سکه ای چهاردرهمی (هزار و دویست درهم) یا دویست تازیانه بوده است...»

در وندیداد «پشوتنو» در بسیاری از موردها توصیف گناهکاری است که سزای گناهش، دویست تازیانه با «آسپهه - آشترا»، دویست تازیانه با «سروشو - چران» است. بنابراین «پشوتنو» و «تَنَابُوهِر» یکی است به شرط آنکه توضیح زند، یعنی برابر دانستن پشوتنو با مرگ ارزان را نپذیریم. ولی حل مساله به این سادگی نیست. باز هم در وندیداد (فرگرد ۱۵، بند ۱) می خوانیم که پشوتنو گناهکاری است که پشیمانی و دادن توان، او را رهایی نبخشد و در همان نسک آمده است که پشوتنو گناهی است ساده تر از تَنَابُوهِر که مرگ ارزان باشد.

چنانکه می بینیم این دو تعریف در برابر یکدیگر قرار دارد و یاری به روشن شدن مساله نمی کند. دارمستر که با همین سرگردانی روبرو بوده، چنین انگاشته است که پشوتنو در اصل چم «مرگ ارزان» داشته و بعدها تعديل شده و به هر گناهکاری که سزای گناهش دویست تازیانه یا دادن توانی برابر هزار و دویست درهم باشد، اطلاق گردیده است.

**پشوتنو:** (در پهلوی و فارسی «پشوتن») پسر گشتاسب است که در ادبیات دینی مزدآپستان از ورجاوندان و جاودانگان به شمار می آید.

بهار نوشته است: «او در پایان هزاره ای زرتشت، به نجات بخشی از کنگ دژ به ایرانشهر می آید. ولی گویا استوره های مربوط به این قدیس دلاور زرتشتی نباید دیرینگی (قدمت) بسیاری داشته باشد و چون پشوتن به دنبال قیام بهرام

ورجاوند پدیدار می شود، دور نیست که در اصل تنها بهرام و رجاوند در استوره های بوده است و بعدها زرتشیان نام پسر گشتاسپ را هم به شوند علاقه به گشتاسپ در شمار جاویدانان قرار داده و برخی از استوره های بهرام و رجاوند را به او نسبت داده باشند.»

در شاهنامه، پشوتن برادر اسفندیار و رایزن و همراه اوست و نقش خردمند زیرکی را دارد که طرح و توطئه ی پدرش گشتاسپ را برای از میان بردن رستم و اسفندیار درمی یابد و بسیار می کوشد که اسفندیار را از درگیری با رستم و افتادن در دام فاجعه بازدارد؛ ولی همه ی کوششها و رهنمونی های او بی ثمر می ماند و دردناک ترین تراژدی حمامه ی ایرانیان با شوربختی دو تهمتن پایان می پذیرد و پشوتن در برابر گشتاسپ می ایستد و آشکارا او را پسرکش می خواند که چنین بخورد و رفتاری، با تصویری که در ادبیات زرتشتی از گشتاسپ و پشوتن هست، سازگاری ندارد.

جای شگفتی است که واژه ی ترکیبی «پشوتنو» (=پشیوتن یا پشوتن) با چم و مفهومی که دارد، نام چنین کسی شده است. مگر آنکه این ترکیب چم و مفهوم دیگری هم داشته و یا برای این نامگذاری شوند و توضیح پذیرفتنی در کار بوده است که ما نمی دانیم.

**پنام:** (در اوستا «پیتی دان» و در پهلوی پنام و پندام و پدام و پنوم) جامه ای است که در زیر زره می پوشیده اند. در آبان یشت(بند ۱۲۳) ایزدانو اردوسور اناهیتا «پنام زرین» دربر کرده و در وندیداد پنام جزء افزارهای موردنیاز برای رزم آوران شمرده شده است.

**پنام:** نام دو تکه پارچه ی کتانی سپید است که بر دهان می آویزند و با دو نوار از پشت سر گره می زنند. زرتشیان ایران این پارچه را «روبند» می نامند. بنا به توضیح زند اوستا، پنام باید تا دو بند انگشت پایین تراز دهان را پوشاند و هنگامی آن را بکار می بند که موبد در برابر آتش و رجاوند می ایستد تا نیایشها و سرودهای اوستایی را بسرايد و آینه های دینی را بجای آورد.

بستن پنام برای آن است که آتش از نفس و بخار دهان آلوده نشود. پنام از افزارهای موردنیاز برای آتریان(موبدان) است و از هیچ جای اوستا برنمی آید که برای همه ی مزدابستان لازم باشد. در وندیداد اهوره مزدا به زرتشت می گوید: «آنکس که پنام بر دهان بندد، ولی کمر به (نگاهداری) دین نبسته باشد، هرگاه بگوید من آتریان، دروغ می گوید.»

در دربارهای ایران و چین باستان هم کسی که نزد شاه می‌رفت و با او هم سخنی می‌کرد، می‌بایست که پنام بر دهان بیاویزد.

**پنج گاه:** نام کلی پنج بخش شبانه روز (هاونگاه، ریشونگاه، ازیرینگاه، اویسرورثیمگاه و اُشهینگاه) و نیز نام مجموع نیایشها و نمازهای ویژه‌ی این پنج هنگام است که در خرده اوستا آمده است.

**پنج نیایش:** نام کلی پنج نیایشی است که در خرده اوستا آمده و به ترتیب به خورشید و مهر و ماه و آب و آتش بهرام اختصاص دارد.

**پنچاَسَدَوَرَا:** (به چم «دارنده‌ی پنجاه در») صفت ماهی اساطیری «واسی» است که در دریای فراخ کرت به سر می‌برد.

**پُوروَّاتَ:** (به چم پیشوایی و پیش رفتاری) نام ایزد پیشوایی و پیش رفتاری است و در شمار ایزدان «ارث»، «اشی» و «چیستی» جای دارد.

**پُوروَّچِيَسْتا:** (به چم «پرداش») نام جوان ترین دختر زرتشت است که بنا بر روایتهای سنتی زرتشتیان به همسری جاماسب وزیر و رایزن گشتاسب درمی‌آید و بسیاری از پژوهندگان در اوستا، واپسین سرود از گاهان زرتشت (یسنا، هات ۵۳) را اشاره‌ای به زناشویی او با جاماسب می‌دانند. ولی «نیبرگ» زناشویی پوروچیستا و جاماسب را تعبیر نادرستی از یسنا ۵۳ می‌داند.

**پُوروَشِسْپَ:** (به چم «دارنده‌ی اسب پیر») نام پدر زرتشت است. در پهلوی و فارسی این نام را به گونه‌ی پورشسپ و پورشسپ هم نوشته‌اند.

در یسنا (هات ۹، بند ۱۳) پوروشسپ چهارمین کسی است که در جهان استومند نوشابه‌ی آینی «هوم» را آماده می‌کند و به پاداش این کار، زرتشت برای او زاده می‌شود.

**پُويِتِيك (= پُويِدِيك):** نام دریایی است اساطیری که با دریای فراخ کرت پیوستگی دارد. دارمستر می‌نویسد که این نام چم «پاک» دارد و در اصل صفتی بوده است برای دریای فراخ کرت و بعدها برای پاسخ گویی بدین پرسش که «آبهای ناپاک و آلوده‌ی دریای فراخ کرت در کجا پاک و پالوده می‌شود؟» از این صفت نام دریای دیگری را درست کرده‌اند که در وندیداد گفته شده است آبهای ناپاک از دریای فراخ کرت بدان جا (دریای پویتک) می‌روند و پس از پاک و پالوده شدن، دیگر باره به جای نخستین خویش بازمی‌گردند.

در گزیده های زادسپر م آمده است: «فراخ کرد در سوی نیمروز(سوی جنوب) البرز قرار دارد و پویدیک هم مرز آن است. میان ایشان دریای سدویس است که بند(=پیوند) به (ستاره‌ی) سدویس - که ناحیه‌ی دریای نیمروز در وظیفه‌ی (او) است - دارد، همچنان که گردش هر چیز در افزایش و کاهش که مد و جزراند، به ماه پیوسته است.» بهار در بررسی جغرافیای اساطیری ایران دریای فراخ کرت و پویدیک و سدویس را به ترتیب با اقیانوس هند، خلیج پارس و دریای پارس(عمان) برابر می شمارد.

**پیَّتون**: نام یکی از همسtarان گرشاسب است که در نبرد با گرشاسب کشته می شود. این نام با صفت «پری دوست» همراه آمده است.

**پیتی شَه**: نام یکی از دیوان بزرگ دستیار و کارگزار اهریمن است که در وندیداد از آنان با توصیف «دیوآساترین دیوان» یاد می شود. دارمُستر این نام را «مخالفت و ضدیت» معنی کرده و دیوی را که بدین نام خوانده شده، تجسم کردارهای اهریمن و نیروی ویرانگری وی شمرده است.

**پیرامون فَرَوار**: فضای گرداگرد خانه. باغچه و گلکاری و درخت کاری دور خانه. این ترکیب را استاد مقدم در گزارش فرگرد دوم وندیداد به جای «پیری وارِم» اوستایی بکار برده است.

**پیری مَیتی**: (به چم «وهم و خیال واهی و بی بنیاد») نام دیو وهم و تباہ اندیشی است.

**پیسِ جدا کرده تن**: پیس (جدامی) که تن او را از دیگران جدا کرده و در جایی دور نگاه داشته اند. این ترکیب را مهرداد بهار در نسک «اساتیر ایران» بکار برده و در نسک «پژوهشی در اساطیر ایران» (به صورت گسترده تر و کامل تر نسک پیشین است) به «پیس جدا شده از دیگران» دگرگون کرده است. نگارنده همان ترکیب پیشین را ترجیح داد و از ایشان وام گرفت.

دکتر مقدم پیش از آن در گزارش فرگرد دوم وندیداد ترکیب «پیس گذارده تن» را بکار برده بود.

**پیشینگَه**: (در پهلوی پیشیانسی یا پیشانسه) نام دریاچه و دشتی است که بیشتر رویدادهای مهم زندگی گرشاسب پهلوان اساطیری ایران در آنجا اتفاق می افتد.

در بندهشن(بخش ۲۹، بند ۱۱) آمده است: «دشت پیشانسه به کابلستان است. گفته شده است که آشکارترین بلندی است به کابلستان. آنجا که دشت پیشانسه است از آن بلندتر، بالایی نیست.»

«امروز این دشت موسوم است به پیشین. دشت بسیار پهنه ای است. بیشتر از پنجاه کیلومتر پهنه ای آن و هشتاد کیلومتر درازای آن است و دارای چراگاهان بسیار مرغوب می باشد. مردم آنجا به پرورش گوسفند می پردازند و گله و رمه

ی فراوان دارند. بخشی از رود لورا که از سوی جنوب باختری آن می گذرد، به نام این دشت نامیده شده و در بلوچستان به دریاچه‌ی آب ایستاده می‌ریزد.»

بنابر اساطیر ایرانی گرشاسب در همین دشت پیشینگه(= پیشانسه) به خوابی که بوشاسب دیو بر او چیره ساخته، فرورفته ولی نمرده است و زندگی او بدین خویشکاری است که چون در هزاره‌ی هوشیدرماه «ازی دهاک» از دماوند زنجیر بگسلد و جهان را به آشوب و تباہی کشد، او از خواب بیدار شود و به گرز خویش آن پتیاره‌ی اهريمی را فروکوبد و بکشد.

**تباه دندان:** وصف گروهی از مردمان نارسا تن است که اهوره مزدا به جم سفارش می‌کند تا از راه دادن آنان به ورجمکرد خودداری کند.

**تثرياونت:** (به چم «تیره منش») نام یکی از همسستان و دشمنان گشتاسب است که از او با صفت «دُزدین» یاد می‌شود. وی سرانجام به دست گشتاسب کشته شد.

**تخمه‌ی آبهای گوهر و بن مایه‌ی همه‌ی آبهای روی زمین** که گمان می‌بردند در ستارگان جای دارد. در وندیداد آمده است: «ای ستارگان دربردارنده‌ی تخمه‌ی آبهای! برآید...»  
دارمستر می‌نویسد: «هنگامی که تشری ایزد توفان که باران را فرومی باراند، به پیکر ستاره‌ای درمی‌آید، چنین گمان می‌رود که میان باران و ستارگان پیوندی هست.»

**تخمه‌ی گاو:** در اوستا گاو(گُو یا گُوش) نام همگانی همه چارپایان و ستوران سودمند است و گمان می‌بردند که تخمه و بنیاد آنها(و نیز تخمه‌ی غله‌ها و گیاهان دارویی) در ماه نگاهداری می‌شود. در وندیداد گفته شده است: «ای ماہ دربردارنده‌ی تخمه‌ی گاو! برآی...»

در بندشن آمده است: «پنجمین نبرد را گاو یکتا آفریده کرد. چون در گذشت، به شوند سرشت گیاهی از اندامهای(فروافتاده‌ی) گاو، پنجاه و پنج نوع غله و دوازده نوع گیاه درمانی از زمین رست. روشنی و زوری که در تخمه‌ی گاو بود به ما سپرده شد. آن تخمه به روشنی ماه پالوده شد. به همه گونه‌ای آراسته شد. جان در او کرده شد و از آن، جفتی گاو، یکی نر و یکی ماده(بر زمین آورده شد). سپس بر زمین از هر گونه‌ای دوتا، یعنی دویست و هشتاد و دو گونه فراز پیدا شدند...»

**تَهمنشی:** برگردانی است از «ترَومیتی» که در گاهان آمده است.

در گاهان «ترمیتی» و در دیگر بخش‌های اوستا «ترومیتی» و در پهلوی «ترومد» به چم «کوچک شمارنده‌ی اندیشه») صفت کماله دیو «نانگ هیشه» همستار امشاسب‌پند بانو اسپن‌دارمذ است که گاه به جای نام او و گاه به صورت نام دیوی جداگانه می‌آید.

واژه‌ی «ترمنش» که در برهان قاطع به چم بدکرداری آمده، همین واژه‌ی اوستایی است که در پازند هم آن را به شکل «ترمنش» می‌بینیم.

**تشتر:** (در اوستا «تیشتريه» و در پهلوی «تیشت» و در فارسی «تشتر» و «تیر») نام ایزد- ستاره‌ای است که او را با شعرای یمانی یکی شمرده‌اند.

تشتر در اساطیر ایرانی و دین مزدابرستی ایزد باران و یکی از مهم ترین ایزدان است که سرود ستایش و داستان پرشور رزم او با دیو خشکسالی را در یشت هفتم(تیریشت) می‌خوانیم.

نام تشتر در اوستا همواره با دو صفت «رايومند» و «فره مند» همراه است. «ستویس» و «پروین» و «هفتورنگ» و «وند» چهار ایزد- ستاره‌اند که در تیریشت و دیگر بخش‌های اوستا، نامهای آنها همواره در کنار نام تشتر می‌آید و این پنج ستاره تنها ستارگانی‌اند که در اوستا به نامشان برمی‌خوریم.

به نوشته‌ی تیریشت، تشتر ستاره‌ای سپید و درخشان و از دور نمایان است که سرشت آب دارد و تواناست و نژداش از «اپام نپات» است. او رد همه‌ی ستارگان و در شایستگی ستایش برازنده‌گی نیایش، هم تراز اهوره مزداست. اگر او نبود و نمی‌کوشید، دیو خشکسالی همه‌ی جهان را به تباہی می‌کشاند. اگر او را بستایند و پیشکشی سزاوار نزد او برند، دشمن و گردونه‌ها و درفش‌های برافراشته‌ی دشمن و بیماریها به سرزمین‌های ایرانی راه نیابند. دمیدن او با جوشان شدن دوباره‌ی چشم‌های آب هم زمان است.

تشتر به کالبدهای مرد و اسب و گاو درمی‌آید و «آپوش» دیو خشکسالی و بی بارانی را که نخست بر تشتر چیرگی یافته است، در نبردی واپسین شکست می‌دهد و بانگ شادی برمی‌دارد که خوشابه روزگار شما ای سرزمین‌های ایرانی. از این پس آب فراوان در این سرزمینها روان خواهد شد.

در ادبیات پارسی میانه(پهلوی)، تشتر سپاهبد بخش خاوری آسمان خوانده شده و در برابر و تضاد با سیاره‌ی «تیر» قرار گرفته است.

سیزدهمین روز ماه و چهارمین ماه سال به نام تشتر(تیر) نامگذاری شده است.

**تشت زور:** تشتنک یا پیاله‌ای است برای نگاهداری آب زور.

**تن - منَّهَه:** (در اوستا «تنو- منَّهَه» و در گزارش پهلوی اوستا «تن فرمان» به چم «کسی که همه می هستی و تن او منَّهَه و فرمان ایزدی است یا کسی که تن به فرمان ایزدی دارد) از صفت‌های ایزد سروش (نماد فرمانبرداری از آفریدگار و شنوازی و منَّهَه و رجاوند ایزدی) است.

**توَذَّكَ:** نام کوهی است. (زمیادیشت، بند ۴)

**تور، توران و تورانی:** در اوستا «تور» و در پهلوی و فارسی «توران» (به چم دلیر و پهلوان) نام سرزمینی است فراتر از آمودریا(جیحون) در شمال خاوری ایران و «توبیریه» در اوستا(=«تورانی» در فارسی) نام مردمان آن سرزمین است که گمان می رود با ایرانیان، بنیاد یکسان و خویشاوندی قومی و نژادی و دست کم پیوندها و منابعی داشته اند و از بسیاری از فرمانروایان و نامداران آن(افراسیاب، اغیریث، گرسیوز، پسران خاندان ویسه، یوایشت، ارجاسپ و ...) و نام قبیله ها و خاندانهای آن(دانو، خیون، فریان، ویسه و...) و نیز جاهای و کوههای و رودهای آن سرزمین(گذرگاه خشتروسوک، کوه کنگ، کوه خوانونت و...) در بخش‌های گوناگون اوستا سخن به میان می آید.

در اوستا سخن از قومهای «آیریه، توبیریه و سیریم» (=ایرانی، تورانی و سلمی در فارسی) می رود و در شاهنامه، ایرج و تور و سلم- که نامشان از نام این سه قوم گرفته شده است- فرزندان فریدون اند که فریدون سرزمینهای زیر فرمان خود را میان آنان بخش کرد و هر یک از آنان بنیانگذار فرمانروایی در یکی از این سرزمینها و کشورها شدند. در گیری ها و جنگهای خونین و دراز ایرانیان و تورانیان- که سرتاسر حمامه‌ی ملی ایرانیان را در بر گرفته است- شاید ریشه در کشمکشهای دورانهای کهن پیش از تاریخ و نخستین زیست این تیره ها دارد.

در اوستا بسیاری از تورانیان، دیوپرست و ڈُرْدین و گناهکار و تباہکار و ویرانگر و اهربیمنی خوانده شده اند و نگاه همگانی به سرزمین توران، که از جمله سرزمینهای ایران(=یگانه و نایرانی) به شمار آمده، دشمنانه و کین توزانه است؛ ولی گهگاه به نام و ستایش برخی از نامداران یا خاندانهای آن مرز و بوم نیز برمی خوریم که اشون و پارسا خوانده شده اند. از آن جمله است در فروردین یشت که فروشی های مردان و زنان اشون توران در کنار فروشی های اشونان دیگر قومها ستوده می شوند. همچنین از نامدارانی چون اغیریث و یوایشت به نیکی و ستایش یاد می شود و هتا اغیریث در شمار و رجاوندان و جاودانگان در دین مزدایپرستی در می آید.

ترک خوانده شدن تورانیان و ترکستان نامیده شده سرزمین توران که در منتهای فارسی و تازی و از آن جمله در شاهنامه راه یافته، برآیند یک اشتباه تاریخی است که بر اثر مهاجرت قوم های ترک تبار آسیای میانه به سرزمین باستانی توران از روزگار اشکانیان به بعد پیش آمده است.

**تُوروی:** (در پهلوی «تاریچ» یا «تریز» به چم «تارومارکننده») نام دیو تشنگی است که آب را زهرآگین کند. این دیو از کماله دیوان و همستار امشاسپند خرداد است و نام او پیوسته همراه نام «زیریچ» - دیو گرسنگی و همستار امشاسپند امرداد - می آید، همان گونه که نامهای امشاسپندان خرداد و امرداد هم بیشتر با هم می آید.  
در بندھشن درباره ی این دیو گفته شده است: «تریز دیو آن است که زهر به گیاهان و دامها آمیزد».

**توس:** در اوستا «توس» از خاندان «نوتیریه» (نوذریان) از جنگاوران و نامداران ایرانی است که بارها به نام او برمی خوریم. در آبان یشت(بند ۵۳) توسر ایزدبانو اردوسور اناهیتا را برابر پشت اسب ستایش و نیایش می کند و از او خواستار پیروزی بر پسران دلیر ویسه و چیرگی بر سرزمینهای تورانی می شود. توسر در این نیایش گزاری، هیچ گونه نیاز و پیشکشی نزد ایزدبانوی آبها نمی برد؛ حال آنکه دیگر نامداران و بزرگان، هر یک سد اسب و هزار گاو و ده هزار گوسفند پیشکش می بند و هتا خود آفرید گار اهوره مزدا و اشو زرتشت هم ایزدبانو را «در ایرانویچ بر کرانه ی رود دایتیای نیک با هوم آمیخته به شیر، با برسم، با زبان خرد و متشره، با اندیشه و گفتار و کردار(نیک)، با زور و با سخن رسا» می ستایند و از او خواستار کامیابی می شوند.

بنابراین، رفتار توسر در این میان یک استثنای شگفت است. پورداوود تنها به این اشاره کرده است که: «توسر بر پشت اسب تنها ناهید را ستایش نمود. همانند سایر نامداران قربانی نکرد. فدیه ی گاو و گوسفند هم در بالای اسب ممکن نیست». نگارنده می گوید نیاز و قربانی و پیشکش بردن نزد کسی بر پشت اسب و هتا رزم کنان، کاری است ممکن، چنانکه در همان یشت در مورد «زریر» می بینیم و اصولاً پیشکش بردن دیگران هم در این یشت و یشتهای دیگر، بیشتر جنبه ی نمادی دارد و توسر و دیگران نمی خواسته اند به تن خویش، اسب و گاو و گوسفند نزد ایزدبانو یا دیگر ایزدان ببرند. پس مساله، ریشه و شوند دیگری دارد که اکنون برای ما روشن نیست.

در ادبیات پارسی میانه(پهلوی) توسر از پهلوانان و نامداران بزرگ و در شمار جاودانگان است.

در شاهنامه توسر پسر نوذر از شاهزادگان و سرداران و رزم آوران رده ی نخست و سپهبد زرینه کیخسرو است و سرانجام نیز در شمار همراهان کیخسرو - هنگام رفتن کیخسرو از جهان- در زیر برف مدفون می شود.

**توشناهیتی:** (به چم «اندیشیدن در آرامش») این ترکیب تنها یک بار در اوستا آمده و بارتولومه آن را نام دیگری برای امشاسب‌پند بانو سپن‌دارمذ دانسته است. برخی از مفسران، این ترکیب را نام ایزد نماینده‌ی منش آرام شمرده‌اند.

**تولا:** واحد وزن است برابر یک چهارم دینار یا برابر وزن ۱۰۵ تا ۱۰۷ دانه‌ی گندم.

**تهمورث:** (در اوستا «تَخْمُو اورُوبَ») نام شهریار فره مندی است که بر هفت کشور روی زمین فرمانروایی کرد و بر دیوان و مردمان (دُرونَد) و جادوان و پریان و گویان و گَرپان چیرگی یافت و اهریمن را به کالبد اسبی درآورد و مدت سی سال سوار بر پشت او به کرانه‌ی زمین تاخت.

نام تهمورث در اوستا با صفت «زِیناوند» (به چم «دارای رزم افزار» یا «مسلح») همراه آمده است. در شاهنامه و دیگر متنهای تازی و فارسی، تهمورث با ترکیب «دیوبند» توصیف شده که یادآور چیرگی او بر دیوان و سواری او بر پشت اهریمن است.

تهمورث پس از هوشنگ، دومین شهریار پیشدادی است و این ترکیب را در اوستا(رام یشت، بندهای ۱۱-۱۳) هم می‌بینیم که او پس از هوشنگ، دومین کسی است که ایزد «وَيَوَ» را می‌ستاید و از او خواستار کامیابی و پیروزی می‌شود.

در پهلوی نام تهمورث را به گونه‌ی «تَخْمُوربَ» می‌بینیم و در «روایات داراب هرمزدیار» استوره‌ی سواری او بر پشت اهریمن را به تفصیل می‌خوانیم که بنا بر آن، تهمورث سی سال سوار بر اهریمن بر گرد زمین می‌تازد تا آنکه اهریمن همسر او را می‌فریبد و راز ناتوانی او را درمی‌یابد و در گذرگاه تنگی در البرز کوه، او را به زمین می‌زند و می‌بلعد و سپس جمشید او را از شکم اهریمن بیرون می‌کشد.

**جشن تیرگان / تیر یشت:** نام جشنی است که در تیر روز (سیزدهمین روز) ماه تیر برگزار می‌شود. ابوریحان بیرونی تیراندازی آرش کمانگیر به سوی مرز ایران و توران را در این روز می‌داند و جشن تیرگان را جشن آشی میان ایرانیان و تورانیان می‌شمارد.

تیریشت، نام هشتمین یشت از یشتهای بیست و یک گانه‌ی اوستاست در ستایش ایزد تشر که ۱۶ کرده و ۶۲ بند دارد.

**تیشتریئینی (= تیشتریئنی):** نامی است که دو بار در اوستا(تیریشت، بند ۱۲ و خورشید نیایش، بند ۸) آمده و در گزارش پورداود در هر دو مورد صورت جمع دارد و در توضیح گفته شده است: «نام یک دسته از ستارگانی است که در نزدیک تشر می‌باشد... گروهی از مستشرقین از آنکتیل - که برگردانش تنها سنتی است - گرفته تا اشپیگل و

دوهارله و گلدنر، واژه‌ی یاد شده را نام جمعی از ستارگان که از یاران و همراهان تشریت محسوب است گرفته‌اند. به تحقیق نمی‌دانیم که کدام ستارگان کنار تشریت از آنها اراده شده است.»

بهار این واژه را نه نام ستارگانی که نام ستاره‌ای شمرده است: «هینینگ در پی بحثی درباره‌ی ستاره‌ی همراه تشریت یعنی تیشتریشنی (در پهلوی تریشگ) که آن را با کلب اصغر یکی می‌گیرد، جای بحثی باقی نمی‌گذارد که تیشتر همان شعرای یمانی است.»

**ثرویت:** (=آترت) نام پدر گرشاسب و سومین کسی است که بر روی زمین نوشابه‌ی آینی هوم را آماده کرد و به پاداش این کار، دو پسر- اوراخشیه و گرشاسب- بدoo داده شد.

**ثرویت:** نام نخستین پزشک و درمان بخش روی زمین است. دارمستر این «ثرویت» را با «ثرَثَون» (=فریدون) که نام او در یسنا آمده است، یکی می‌شمارد و با پژوهش در دیگر موردهای ذکر این نام در اوستا و ریشه‌یابی آن در «ودا» و اساطیر کهن هند و سنجش این موردها با اساطیر یونان و رم به شناساندن این شخصیت اساطیری می‌کوشد.

**ثرویتی:** (در پهلوی «شريت») نام دومین دختر زرتشت است که در فروردین یشت فروشی او در شمار فروشی‌های اشونان و پرهیزگاران ستوده شده است.

**ثواش:** (به چم تند و تیز و چالاک) در اوستا مفهوم جو و هوا و فضای میان زمین و آسمان دارد و نام ایزد جو و فضاست که بیشتر با صفت «جاودانه» همراه می‌آید.

گمان می‌رود که این نام و صفت همراه آن چیزی جز توصیف ایزد «ویو» (=اندروای) نیست.

**جاماسپ هوگو:** نام یکی از نخستین گروندگان به دین مزداپرستی است. بنابر روایت‌های سنتی زرتشتیان، وی داماد زرتشت (همسر پوروچیستا، جوان ترین دختر زرتشت) بود.

جاماسپ در «ایاتکار زریران» و دیگر متنهای پهلوی و در شاهنامه و دیگر متنهای فارسی، وزیر و رایزن گشتاسب است و در ایاتکار زریران و داستان رستم و اسفندیار (در شاهنامه) نقش مهمی دارد. «هوگو» (=هوو) نام خاندان

جاماسپ است که با نام یکی دیگر از نامداران آن «فرشوستر» (برادر جاماسپ) نیز در اوستا آشنا می‌شویم.

در منظومه‌ی پهلوی «ایاتکار زریران» (یادگار زریر) از جاماسپ با صفت «بیدخش» یاد شده که چم «دارنده‌ی قدرت دوم کشور» یا «شخص دوم کشور» (=وزیراعظم یا صدراعظم) دارد و آگاهی و دانایی افسانه‌ای و اغراق آمیزی بدو نسبت داده شده است؛ از اینگونه که چون ده روز باران آید، می‌تواند بگوید چند سرشک (قطره) بر زمین آمده است و می‌تواند بگوید که کدام گل امروز بشکفت و کدام فردا و می‌تواند بگوید که کدام ابر بارانی

است و کدام بی باران. نسکی هم به نام «جاماسب نامک» (جاماسب نامه) به زبان پهلوی (دارای ۵۰۰۰ واژه) در دست است که پاسخهای جاماسب به گشتاسب را دربرمیگیرد و نشان از هوش و دانش و فرزانگی جاماسب دارد. این نسک به پازند و فارسی برگردان شده است.

**جامه‌ی دخمه:** جامه‌ی ویژه‌ای است که «نسوکش‌ها» (مرده کشان) در هنگام بردن مرده به دخمه، به جای جامه‌های معمولی خود بر تن می‌کنند.

**جان:** یکی از نیروهای پنجگانه‌ی آدمی است که «آهو» نیز خوانده می‌شود.

**جزوه:** نام گونه‌ای از سگان است.

**جم ویونگهان:** (در اوستا «یمه» پسر «ویوَهُوتَت» و در پهلوی «یَمَكْ» یا «جَمَكْ» پسر «ویونگهان» و در سانسکریت «یَمَه» پیر «ویوَسَوَت») یکی از کهن ترین چهره‌های اساطیر هند و ایرانی است.

در اوستا پدر جم نخستین کسی است از مردمان که گیاه هوم را می‌فشارد و نوشابه‌ی آینی هوم را از آن می‌گیرد و به پاداش این کار، پسری به نام جم برای او زاده می‌شود.

جم در اوستا چند صفت دارد: یکی «خشیت» (در فارسی «شید») به چم شاهوار یا درخشان، دیگر «هورَدَرس» به چم «خورشید دیدار»، دیگر «سریر» به چم زیبا و نیک دیدار و دیگر «هوَثَوَ» که در پهلوی «هورَمَكْ» و در فارسی «خوب رمه» شده است.

دومین فرگرد وندیداد (داستان جم) یکی از کهن ترین و ارزشمندترین سندهایی است که بخشی از استوره‌های این شخصیت نیمه خدا- نیمه آدمی اساطیر هند و ایرانی را دربرمی‌گیرد.

در شاهنامه شخصیت جم تا حدود زیادی تطوریافته و جنبه‌ی اساطیری آن کاهش پیدا کرده است. او در منظومه‌ی فردوسی، شهریاری توانا و شکوهمند است که دیرگاهی بر جهان فرمان می‌راند و کار مردمان را سامان می‌بخشد و بسیاری از نهادهای زندگی آدمیان را بنیاد می‌نهد.

**جهی(=جهیکا):** (در پهلوی «جه» به چم زن فرومایه و بدکار و روپی) نام دختر اهریمن است که اهریمن را به تاختن به جهان اهورایی برمی‌انگیزد و یاری می‌رساند. او فریبند و اغواگر مردان است و در اساطیر زرتشتی، زنان از او پدید آمده‌اند.

در اوستا «جهی» یا «جهیکا» در برابر «نایری» یا «نایریکا» (به چم زن نیک شوهر برگزیده) آمده است. در وندیداد «جهی» به چم «زنی» که به روپیگری در پی اشون و نااشون، مزداپرست و دیوپرست و نیکوکار رود و نیز به مفهوم

«تجسمی از ماده دیوی به همین نام» آمده و کسی است که اهوره مزدا را به تلخ ترین اندوه، دچار می کند. در این بندها پس از توصیف همه‌ی تباہی‌هایی که از جهی بر می خیزد، سرانجام او «مرگ ارزان» (سزاوار مرگ) خوانده شده است.

در وندیداد (فرگرد ۲۱، بند ۱) جهی و اشもうغ ناپارسا و فرمانروای ستمگر، کشنده‌گان گاو پاک (گاو نخستین، گاو یکتا آفریده) شمرده شده اند و در بند ۲ همان فرگرد، بیماری‌های گوناگون و مرگ، پدیدآورده‌ی «جهنی» دانسته شده است.

در ادبیات پارسی میانه (پهلوی) به جای جهی، «جه» آمده و در برهان قاطع، جه به چم «زن فاحشه و بدکاره» و «جمهرباز» به چم «مباشرت و جماع با فاحشه» آمده است. گویا واژه‌ی اخیر به جای «جهمرزی» بکار رفته است. **جهنی (= جهنی):** نام موجودی است که گند بیماری‌های گوناگون برآمده از دخمه‌های آلد و بویناک را در اندامهای مردمان، به اندازه‌ی یک سوم نیرومندتر می کند.

زند وندیداد، جهی را همان جهی می داند و دارمستر می نویسد: «گمان می رود که جهی همان جهی آورنده‌ی بیماریها باشد.» البته اشاره‌ی دارمستر به بند ۲ فرگرد ۲۱ وندیداد است که در آن جهی و نه جهی آورنده‌ی بیماریها شمرده شده.

در وندیداد همچنین سخن از «جهنی‌های تبهکار» در میان است. داعی‌الاسلام «جهنی‌های تبهکار» را به «جن‌های کافر» (!?) برگردانده است. پورداوود این واژه را جنی نقل کرده که افزون بر وندیداد در یستا به چم «زن» (زن به طور اعم، نه زن بدکار و هرزه به تنها‌ی) آمده است.

بدین سان می توان گفت که «جهنی» یا «جهنی» در کاربردهای یادشده در وندیداد، به چم کلی زن و بالشاره به مفهوم های دوگانه‌ی «جهی» (زن بدکاره و روسپی) و «جهی» (ماده دیو تباہکار و آفرینش آشوب - دختر اهریمن) آمده است.

**چخر:** نام سیزدهمین کشور و سرزمین آفریده‌ی اهوره مزدادست. اهریمن در برابر آفرینش این سرزمین، گناه نابخشودنی «مردار سوزان» را پتیاره آفرینی کرد.

دارمستر درباره‌ی «چخر» نوشته است: «سرزمینی است ناشناخته. اسفندیار جی آن را چین پنداشته که به یقین نادرست است. همچنین شهری بدین نام (کرخ؟) در خراسان بوده است.»

**چکش:** نام یکی از رزم افزارهای ایرانیان باستان بوده است که از شکل و چگونگی کاربرد آن آگاهی نداریم. در گردونه‌ی مهر فراخ چراگاه، هزارتا از این رزم افزار هست.

در گزارش پورداوود به جای این واژه، «تبرزین» آمده و در زیرنویس یادآوری کرده‌اند که در متن اوستا «چَكوشَه» (= چکش) آمده و آشکار می‌شود که در قدیم از آلات جنگ بوده است.

در متن پهلوی «خسرو قبادان و ریدک وی» نیز این واژه بکار رفته و نام یکی از افزارهای نبرد است. دکتر معین در زیرنویس ترجمه‌ی خود از این متن نوشه است: «از اسلحه‌ی پرتابی قدیم».

**چیچست:** (در اوستا «چَنِچَستَه» و در پهلوی «چِچَستَه» و در فارسی «چیچست» و به تحریف «خُنجَستَه») نام دریاچه‌ای اساطیری است که در ادبیات پارسی میانه‌(پهلوی) آن را با دریاچه‌ی ارومیه یکی شمرده‌اند.

عرصه‌ی بسیاری از رویدادهای مهم زندگی کیخسرو، کرانه‌ی این دریاچه است. در کنار این دریاچه‌ی ژرف و پهناور است که کیخسرو پیشکش نزد ایزدانو اردوسور اناهیتا می‌برد و از او خواستار پیروزی و کامیابی می‌شود. «دژ بهمن» که کیخسرو در نبردی غول آسا و سهمگین آن را می‌گشاید و از چنگ دیوان بدر می‌آورد، در نزدیکی همین دریاچه است و در همان جاست که کیخسرو پس از پیروزی، «آذرگشنسب» را – که در هنگامه‌ی نبرد بر یال اسب او فرود آمده است – می‌نشاند. سرانجام در کرانه‌ی همین دریاچه چیچست است که کیخسرو، افراسیاب و گرسیوز را به خونخواهی اغیریث و سیاوش می‌کشد.

**چیستا:** (در پهلوی «فرزانک») به چم «دانش و آگاهی و فرزانگی») نام ایزدانوی دانش و فرزانگی است که با صفت‌هایی چون «راست ترین»، «مزدا داده» و «اشون» توصیف شده. نام این ایزدانو بیشتر با ایزدانو «دین» همراه می‌آید و شانزدهمین یشت (دین یشت) که ویژه ستایش و نیایش «چیستا» است، از سویی به «زرتشت» و دین وی اختصاص دارد. برخلاف چندین یشت دیگر که در آنها شهریاران و پهلوانان و نامداران، ایزدان و ایزدانو را می‌ستاید، در دین یشت تنها زرتشت و همسرش «هوُوی» و آتبان و شهریار کشور، ایزدانو چیستا را می‌ستایند.

در واقع نامگذاری این یشت به دین یشت و ستایش «چیستا» ایزدانوی دانش و فرزانگی در آن، نشانه‌ای است که اندیشه وران دین زرتشتی بر پیوستگی دین و دانش تاکید می‌ورزیده‌اند.

در بخش‌هایی از اوستا با نام «چیستی» هم برخورد می‌کنیم و پورداود، آن را همان چیستا شمرده است؛ ولی در «سروش یشت هادخت» نامهای «چیستی نیک» و «چیستای راست ترین» جداگانه و در کنار هم آمده است و گمان نمی‌رود که این دو، یکی باشند.

در ترکیب نام «پورو چیستا» - کوچکترین دختر زرتشت - هم، واژه‌ی چیستا را می‌بینیم. در مهریشت، آنجا که از گردونه راندن ایزدمهر سخن می‌رود، گفته شده است: «چیستای راست کردارترین، از سوی چپ گردونه‌ی مهر می‌تازد.»

در این بند، از چیستا با توصیف‌های «зор نیاز‌کننده» و «سپید و سپیدپوش» یادشده است و این سپیدپوشی یادآور سپیدجامگی آتشبانان از روزگار باستان تاکنون است.

بیست و چهارمین روز ماه که «دین روز» خوانده شده، به یک چم روز «چیستا» است. نیرگ، چیستا را نمادی از نیروی بینایی می‌داند که البته با دانش و فرزانگی منافاتی ندارد.

**چینود:** (= چینواد = چینوت = چینوات به چم آزماینده، برگزیننده و جداکننده) این واژه بیشتر در اوستا با «پرثو» (در پهلوی «پوهل») به چم پل و گذرگاه همراه می‌آید و بر روی هم «چینودپل» یا «چینوت پل» (= گذرگاه داوری) نام پلی است که به باور مزدایرانستان، روان هر یک از مردمان در چهارمین روز پس از مرگ باید از روی آن بگذرد و پس از شناخته شدن کردارهای نیک از کردارهای بد، روانه‌ی بهشت یا دوزخ شود.

بر سر این پل است که «دین» هر کس به پیکر دوشیزه‌ای زیبا و خوش اندام (اگر شخص نیکوکار باشد) و یا به پیکر زنی پتیاره و زشت (اگر شخص گناهکار باشد) روان او را پذیره می‌شود و او را به بهشت یا دوزخ می‌کشاند. در دینکرد آمده است که یک سر چینودپل بر چکاد دایتیک در ایران ویج و سر دیگرش بر فراز البرزکوه جای دارد و دروازه‌ی دوزخ در زیر آن است. همه‌ی نیکان و بدان باید از روی این پل بگذرند. این گذرگاه برای اشونان به پنهانی نه نیزه (هر نیزه به بلندای سه تیر) فراخ شود و برای گناهکاران چون لبه‌ی اُستره (تیغ موی تراشی) تیز و باریک گردد.

در زند اوستا و در بندھشن، دادستان دینی، مینوی خرد، ارداویراف نامه و جز آن نیز از چینودپل یادشده و توصیف گذر روان نیکان و بدان از روی آن است.

**خر:** جانوری است اساتیری که نامش تنها یکبار در اوستا آمده و درباره‌ی آن هیچ گونه توضیحی داده نشده است. در بندھشن شرح مفصلی درباره‌ی این جانور می‌خوانیم. بنا به نوشته‌ی این کتاب، «خر» جانوری است سه پا با تنی سپید و شش چشم و نه پوزه و دو گوش و یک شاخ زرین که هزار شاخ دیگر از آن روییده است و با آن، جانوران اهربیمنی را نابود می‌کند. گوشها یش چندان بزرگ است که سرزمین مَنَدران را فراتواند گرفت. گرداگرد کوچکترین پایش، هزار سوار دور تواند زد. این جانور در میان دریایی فراخ کرن ایستاده و هنگامی که سر در آب

دریا فروبرد و گوشایش را بجنباند، دریا به جوش و خروش افتاد و لرزه و جنبش در کرانه های کوه گناود پدید آید. بر اثر بانگ او همه ای جانوران ماده ای اهورایی در دریا آبستن شوند و همه ای جانوران اهریمنی داشتک (جنین) فرونهند. پالودن آبهای دریا که به سوی هفت کشور روان شود، خویشکاری این جانور است. اگر اهوره مزدا او را نمی آفشد، آب دریا از گزند اهریمن زهرآگین می شد و همه ای جانوران نابود می گشتند.

در مینوی خرد نیز از این جانور یاد شده و چنین آمده است که او همه ای آبهای آلوده به مردار را که به دریا می رسد، پاک و پالوده می کند.

واژه «خر» که در فارسی نام چهارپایی است، از همین واژه ای اوستایی بازمانده است.

**خرداد/ روز خرداد/ خوداد** یشت: (در اوستا «هوروتات» و در پهلوی «خردات» یا «هرداد» به چم «رسایی و کمال» در گاهان، یکی از فروزه های مزادالاهوره و در اوستای نو، نام یکی از امشاسبیدان و نماد کمال و رسایی آفریدگار است که با «سپندارمذ» و «امرداد» گروه سه گانه ای امشاسبیدان بانوان را تشکیل می دهد؛ گروهی که نمایشگر جنبه ای مادر- خدایی اهوره مزدا به شمار می آید.

نام این امشاسبیدان، همواره با نام امشاسبیدانو امرداد همراه می آید و نگاهبانی آب در جهان استومند، خویشکاری بزرگ اوست. چهارمین یشت از یشتهای بیست و یک گانه ای اوستا ویژه ای ستایش و نیایش خرداد و سومین ماه سال و ششمین روز ماه به نام اوست.

ایزدان تشر و فروردین و باد از همکاران و یاوران خردادند و «توروی» دیو (در پهلوی «تاریچ» یا «تریز») یکی از کماله دیوان (دستیاران و کارگزاران بزرگ اهریمن) همستار وی است. گل سوسن (لیلیوم) را ویژه ای امشاسبیدانو خرداد شمرده اند.

در بندھشن درباره ای این امشاسبیدانو می خوانیم: «ششم از مینویان، خرداد است. او از آفرینش گیتی، آب را به خویش پذیرفت. به یاری و همکاری وی، تیر و باد و فروردین داده شدند که تیر، تیشر است که در (دوران) اهریمنی آن آب را به یاری فروردین که فروهر پرهیزگاران است، ستاند، به مینوی به باد سپارد. باد آن آب را به نیکویی به کشورها راهبر شود، بگذراند، به افزار ابر با همکاران بیاراند.»

در خردادیشت می خوانیم که چون نام امشاسبیدان، به ویژه خرداد را بر سر مرده بر زبان راند، «نسو» (دیو لاشه و مردار) از پای درمی آید.

خرداد روز، نام ششمین روز هر ماه است. بنا به سنت زرتشتیان، زرتشت در خرداد روز از ماه فروردین زاده و در چنین روزی به پیامبری برگزیده شد و گشتابسپ در چنین روزی دین پذیرفت و رستاخیز در همین روز برپا خواهد شد. این روز در سنت ایرانیان «نوروز بزرگ» یا «نوروز خردادی» خوانده شده و ارزش ویژه‌ای داشته و آینهای ویژه‌ای در طی آن برگزار می‌شده است. همچنین زرتشتیان بنابر سنت خود، این روز را که زادروز «زرتشت» می‌دانند، جشن می‌گیرند.

خردادیشت، چهارمین یشت از یشتهای بیست و یک کانه‌ی اوستاست که ویژه‌ی ستایش و نیایش امشاسب‌بند با نو خرداد است و یازده بند دارد.

**خرده اوستا:** به چم «اوستای کوچک» نام یکی از بخش‌های اوستای کنونی است که مجموعه‌ای از نیایش‌ها و نمازهای روزانه‌ی مزدابرستان را دربرمی‌گیرد و از سراسر اوستا گردآوری شده است.

**خرفستَ:** نام کلی همه‌ی جانوران و حشره‌های گزنده و آسیب رسان است که به باور مزدابرستان از پتیاره آفرینهای اهریمنند در برابر آفرینش نیک و پاک اهورایی و برای تباہی جهان پاکی و اشه آفریده شده‌اند. کشتن و نابود کردن خرفستان از خویشکاری‌های پیروان دین مزداست. واژه‌ی «خَسْتَ» در فارسی، بازمانده‌ی همین واژه‌ی اوستایی است.

**خرفستَغَنَ:** (در پهلوی «خرفستَگَنَ» یا «مارَغَنَ» به چم «خرفستَرَزَنَ» یا «خرفستَرَافَگَنَ» یا «خرفستَرَكَشَ») نام چوب دستی یا عصای سر سیخ داری است که با آن خرفستان را می‌زدند و می‌کشتند.

خرفستَغَن در شمار افزارهای ویژه‌ی آتریانان (پیشوایان دینی) است. در ایران باستان، موبدان همیشه «خرفستَغَن» در دست داشته و کشتن جانداران گزندرسان را ثواب بزرگی می‌شمرده‌اند.

**خرُو / خرویغَنِ:** در وندیداد به دو نام «خرُو» و «خرُویغَنِ» برمی‌خوریم که در یکی از نیایشها، نیایشگر خواتار دور راندن آنها می‌شود. درباره‌ی این دو نام چیزی نمی‌دانیم؛ ولی از آنجا که هر دو نام در شمار دیوان و آفریدگان ناپاک اهریمنی آمده است، چنین می‌نماید که اینها نیز به چنین آفریدگانی تعلق داشته باشد.

دارمستر می‌نویسد: «خرُو و خرویغَنِ یا یکدیگر پیوسته نیستند. چم آنها جداگانه «زخم» و «زخمی» است. این که آیا این نامها به اساطیر واقعی تعلق داشته یا صورت تجربیدی محض بوده است، روشن نیست و داوری در اینباره دشوار است. ممکن است که این واژه‌ها نامهای محض و یا لقبهای «ائِشَمَ خرویدرو» (خشم خونین درفش) باشد.»

**خَسْتَوُ:** (در پهلوی «خَوَسْتَوَكَ») اقرار کننده، اعتراف کننده، معترف، پذیرنده‌ی باور و اعتقادی.

**خَسْتُوِيِّ**: (در پهلوی «خَوْسْتُوكِيَّه») اقرار، اعتراف، یقین، اطمینان، باور و اعتقاد داشتن.

**هَاتِ خَسْتُوِيِّ**: یستا هات ۱۲ را به شوند آن که مزداپرستان با خواندن آن به پیروی از دین مزداپرستی اقرار و اعتراف می کنند و پذیرفتار دین می شوند، «هَاتِ خَسْتُوِيِّ» می خوانند.

**خُسْرُو**: نام پسر سیاوش و نیبره‌ی کاووس و افراسیاب است که بیشتر با عنوان «کَي» بکار می رود.

**خُسْرُو**: نام شاخصه‌ای از دریای فراخ کرت است که هنگام گریختن فر از چنگ افراسیاب پدید می آید.

بندھشن دریاچه‌ی خسرو را در پنجاه فرسنگی دریاچه‌ی چیچست می داند. در آتش بهرام نیایش و دو سی روزه کوچک و بزرگ، نخست به کیخسرو و سپس به دریاچه‌ی خسرو درود فرستاده شده است.

**خَشْتاَوِيِّ**: عنوان یا صفت منسوبان به خاندان ایرانی «خَشْتاَوِيِّ» است که در فروردین یشت از آنان با صفت دلیر یاد شده است که با تورانی‌های «دانو» می جنگیدند.

**خَشْرُوْسَوْكَ**: (به چم «روشنی شهر» یا «فروغ شهریاری») نام گذرگاهی بر فراز کوه بلند و سپندینه «کَنَگ» (کنگ دژ) بوده که به نوشه‌ی آبان یشت آوردگاه «توس» سردار و سپاهبد ایرانی با پسران «ویسه» بوده است.

**خَشْم**: (در اوستا «آئِشَم» و در پهلوی «خِيشم» یا «خِشم» یا «هِشم» یا «إِشَم» و در فارسی خَشْم یا خِشم) در اصل اوستایی به چم شتابان و در فارسی به چم «غضب، قهر، غیظ»، نام دیو خشم، همستار ایزد سروش است. در اوستا هیچ دیوی شدیدتر و شریرتر از دیو خشم دانسته نشده است. نام این دیو در بیشتر جاها با صفت «خونین درفش» همراه آمده است و او را واپسین کماله دیوان و از سپاهبدان اهریمن خوانده اند.

در گاهان گفته شده است که بدکرداران به خشم روی می آورند و پرهیزگاران به نابودی آن می کوشند. دیو خشم دشمن رمه‌ها خوانده شده و در یشتها دشمن «اشه» و پیام آور اهریمن به شمار آمده است.

«نیبرگ» واژه‌ی اوستایی «آئِشَم» را به چم «کشتارخواهی» گرفته است.

در بندھشن آمده است که به دیو خشم هفت نیرو داده شده تا با آن نیروها به سیزه با نیروهای اهورایی بکوشد. در همین متن می خوانیم که: «... آن جای که خشم بنه دارد، بسیار آفریده را که نابود کند و بس ویرانی کند. همه‌ی بدی را بر آفریدگان هرمزد، خشم بیش آفرید. آن کیان و یلان از بدکنشی خشم بیشتر شکست یافتند. چنین گوید که «خشم خونین درفش» زیرا همه‌ی (داغ و) درفش را او کند.»

در گزیده های زادسپر آمده است که از زناشویی «خشم» و «منوشک» (خواهر منوچهر) گروه «فره کاستاران» (در اوستایی «کخوارذ» و در پهلوی «کوخرید» یا «کوخریت» به چم «کاهش دهنده کان فره») که دسته ای از آفریدگان اهربینی اند، زاده می شوند.

در تورات، نامه ای دینی یهودیان، نام این دیو به گونه ای «ashmadai» (تحریف شده ای «ائشمَ دَئُو» ای اوستایی) به چم بعض و کینه آمده است.

«ریخت» صورت راه یافته ای این ترکیب به کتاب مقدس را Asmodeus ذکر می کند و آن را به نسک مشکوک Tobit نسبت می دهد.

**خنثی تی:** پری نماد پری کامگی (بت پرستی) است که اهربین به پتیارگی در برابر آفرینش «وئه کرت» (= کابل) از سوی اهوره مزدا، می آفریند. این پری به گرشاسب می پیوندد (در روان او راه می یابد و او را می فریبد) و در نتیجه «بوشاسب دیو» بر روی چیره می شود و او را در خواب بوشاسبی - که تا پایان هزاره ای هوشیدرماه ادامه خواهد یافت - فرو می برد.

در جای دیگری از وندیداد نیز از این پری یاد می شود و زرتشت به اهربین می گوید که من پری «خنثی تی» دیو آفریده را نابود می کنم.

چم این نام روش نیست و بارتولومه آن را ایرانی نمی داند.

**خننت:** نام نهمین سرزمین و کشوری است که اهوره مزدا آن را آفرید. در زند وندیداد آمده است که: «خننت نام رودخانه ای است در گرگان». دارمستر به استناد این نوشه ای گزارش پهلوی، می نویسد: «... بنابراین باید همان رودخانه ای گرگان باشد.»

**خواستر:** نام رودخانه ای است که به دریاچه ای هامون می ریزد. این واژه صفت است به چم «دارای چراگاه خوب» که بیشتر توصیفی است برای ایزد «رام»؛ ولی صورت دستوری مادینه ای آن، نام رودخانه ای است که امروزه «خاش رود» خوانده می شود و از سوی خاور به دریاچه ای هامون می ریزد و از سرچشمه (کوههای ایماق و هزاره) تا مصب آن ۳۸۰ کیلومتر است.

**خوارنگهیتی:** نام رودخانه ای است که به دریاچه ای هامون می ریزد. این نام به چم «فره مند و شکوهمند» است و امروزه «هَرَرُود» یا «هاروت» نامیده می شود و از سرچشمه (سیاه کوه) تا مصب آن ۳۵۰ کیلومتر است.

**خوانوَنَت:** نام کوهی است که تیر آرش برای نشانه گذاری مرز ایران و توران به سوی آن پرتاب شد. آن گونه که از نوشه های ابو ریحان بیرونی و دیگران برمی آید، این کوه گمان می رود در کرانه‌ی آمودریا (جیحون) یا سرزمین فرغانه بوده است.

**خودآفریده:** صفت یکی از دو گونه روشنی است که در «ورجمکرد» هست و مقصود از آن روشنی اهورایی است که از آغاز آفرینش بوده و از آفریده های پسین اهوره مزدا نیست. به تعبیر دیگر، روشنی قدیم در برابر روشنی حادث.

**خورشید/ روز خورشید/ خورشید نیایش/ خورشید یشت:** (در اوستا «هوَرِخَشَّتَت») به چم «خور درخشان» نام کره‌ی آسمانی نامدار و نام ایزدی است. نام خورشید در اوستا با صفات‌های «جاودانه»، «رایومند» (شکوهمند) و «تیزاسب» همراه می‌آید. خورشید یشت و خورشید نیایش ویژه‌ی ستایش و نیایش وی و یازدهمین روز ماه به نام اوست. خورشید پاک کننده‌ی تخمه‌ی «گیومرت» و نگاهبان آن است.

به نوشه‌ی بندھشن در میان هفت پایه‌ی آسمان، خورشید در پنجمین پایه («گرزمان» = «آنگر روشن» یا «انیران») جای دارد.

خورشید نیز مانند ماه و ستارگان، راه خود را می‌سپارد که فروشی‌ها بدو نموده‌اند.  
خورشید روز، نام یازدهمین روز ماه است که آن را «خیر روز» نیز می‌خوانند.

خورشید نیایش، نام نخستین نیایش از پنج نیایش خرده اوستاست که به ستایش و نیایش خورشید اختصاص دارد و دارای نوزده بند است. این نیایش را سه بار در روز (بامداد و نیمروز و پسین) می‌خوانند.

خورشید یشت، نام ششمین یشت از یشت‌های بیست و یک گانه‌ی اوستاست که ویژه‌ی ستایش و نیایش خورشید است و هفت بند دارد.

**خورشید چهر:** (در اوستا «هوَرِ چیَّر») نام دومین پسر از سه پسر زرتشت است. چم این نام را می‌توان «خورشید روی» یا «خورشید تخمه» (خورشید نژاد) دانست.

در سنت مزدابرستان، خورشید چهر نخستین ارتشتار و پیشوای سردار ارتشتاران خوانده شده است. در بندھشن گفته شده است: «خورشید چهر، بزرگ سپاهان بود. اینک در کنگ دژ فرمانده لشکریان پشوتن پسر گشتاسپ است.»

**خونیرث:** (= خَنِيرَث = خَنِيرَه = خَنِيرَس) نام کشور میانی (بزرگ ترین کشور) از هفت کشور یا اقلیم جهان بنا بر بخش بندی جهان در ایران باستان (همچنین نزد هندیان) است. ایران در این بخش جای دارد. نام خونیرث، گاه با صفت «بامی» یا «درخشان» همراه است.

**خویشکاری:** یکی از تعبیرهای مهم دینی مزدابرستان است. هر یک از مینویان (از اهوره مزدا گرفته تا کوچکترین ایزدان) و استومندان (از مردمان گرفته تا دیگر آفریدگان و نهادهای آفرینش)، خویشکاری و کار ویژه ای دارد که باید آن را به سرانجام برساند. این «کار ویژه» را «خویشکاری» می خوانند و آن کس را که این خویشکاری را به جای آورد، «خویشکار» می نامند.

نویسنده‌ی بندھشن می گوید: «هرمزد را نیز خویشکاری، آفرینش بود. آفرینش را به دانایی می توان آفرید و بدین روی است که جامه‌ی دانایان پوشید (که) آسرونی است». در همان نسک آمده است: «او (اهوره مزدا) فرمود به آتش (که ترا خویشکاری) در (دوران) اهریمنی، پرستاری مردم کردن و خورش ساختن و از میان بردن سردی است. هنگامی که ترا چیزی نهند، بیرون آی. چون هیزم برنهند، فراز گیر.»

خویشکاری سبب اصلی هستی هر کسی و هر چیزی است و هیچ کس و هیچ چیز بی خویشکاری، هستی به چم واقعی ندارد. «فره»، نیروی مینوی و توانایی اهورایی یا نیروی پیونددنه میان جهان مینوی و جهان استومند است که رسیدن به اقبال و افزونی خواسته و کامرواپی، بستگی بدان دارد و این فره خود بر اثر خویشکاری بهره هر کسی می شود. هر کس، هر گروه و هر قوم، اگر خویشکار باشد، یعنی بدانجه خویشکاری و کار ویژه‌ی اوست پای بند بماند و آن را به سرانجام برساند، فره مند و بهروز می شود و به خواسته و کامرواپی می رسد. روان هر کس برای خویشکاری آفریده شده و در برابر کردارهای خود پاسخ گوست.

در بندھشن می خوانیم: «... هرمزد گفت که روان پیشتر آفریده شد و تن، سپس برای آن آفریده شد. روان در تن آفریده شد تا خویشکاری را بیافریند و تن به خویشکاری آفریده شد. آن را گزارش این است که روان پیشتر آفریده شد، تن از پس. روان در تن، خویشکاری را فرمان دهد.»

در برابر «خویشکار» (کسی که خویشکاری می ورزد و کار ویژه‌ی خود را به سرانجام می رساند) در پهلوی تعبیر «اخویشکار» (ناخویشکار) آمده است؛ به چم کسی که خویشکاری خود را نادیده می انگارد و بدان رفتار نمی کند.

**خیون:** (در اوستا «خریون» یا «هیون» و در پهلوی «خیون» یا «هیون» و در فارسی «خیون» یا «هون») نام سرزمین و مردمی بوده است در آن سوی آمودریا (جیحون) که به گمان زیاد یکی از تیره‌های ایرانی به شمار می آمده‌اند.

در اوستا «خیون» از قبیله های تورانی شمرده شده و در ایاتکار زریران، ارجاسپ پادشاه توران، از خیونان است. این قبیله همان است که بعدها با شاپور ساسانی (۳۸۰-۳۰۹ پیش از زایش) در زدوحورد بوده و مورخ رمی «امیانوس مارسلینوس» از «گرومباتس» نامی که پادشاه «خیونیت» بوده و در داغستان نیز سلطنت داشته و با شاپور دوم رقیب بوده است، نام می برد.

در چند جای اوستا، گشتاسب همیستار سران و نامداران دیوپرست خیون خوانده شده است.

از نخستین سده های میلادی (=پایان دوره اشکانی) که تیره های ترک تبار در این سرزمین و بخشهای گردآگرد آن، جانشین تیره های ایرانی شدند، کم کم «خیون»ها یا «هیون»ها با ترکان و هفتالان یا هیاطله یکی به حساب آمدند.  
**۱۵**: (در اوستا «داد») قانون، دادگری، انصاف و نام ایزد نماینده و نگاهبان دادگری و قانون است. در بسیاری از جاهای اوستا (از جمله مهریشت، بند ۱۳۹ و وندیداد فرگرد ۱۶، بند ۱۸) «داد» به چم دین مزدابرستی و مجموع فرمانها و قانونها و نهادهای آن به طور کلی آمده است. این واژه همچنین بخشی از ترکیب «وی دَئُودات» (وندیداد) است.

**دادار (= دی):** آفریدگار، خداوند. صفتی است برای اهوره مزدا و نام هر یک از روزهای هشتم و پانزدهم و بیست و سوم ماه است که برای بازشناختن آنها از یکدیگر، نخستین را «دی به آذر» (یعنی دی روزی که آذر روز را به دنبال دارد)، دومین را «دی به مهر» (دی روز پیش از مهر روز) و سومین را «دی به دین» (دی روز پیش از دین روز) می گویند.

**داد دیوستیز:** نام بخشی از اوستاست که در اصل اوستایی «وی دَئُودات» (قانون دوردارنده ی دیو یا قانون ستیزندۀ ی با دیو) نام دارد و در فارسی به تحریف «وندیداد» شده است.

**دادستان:** آزمایش روز پسین که از آن با توصیف «دادستان بزرگ ایزدی که به میانجی سپندمینو و آذر مینوی انجام خواهد گرفت» یاد شده است.

**دادستان دینی:** (در پهلوی داتستان دینیک) نسکی است که به زبان پهلوی، دارای ۲۸۶۰۰ واژه نوشته ی «منوش چیهر یوان ییمان» (منوچهر پسر جوان جم) موبد بزرگ زرتشتیان کرمان و فارس در نیمه ی دوم سده ی نهم میلادی. در این نسک به ۹۲ پرسش دینی پاسخ داده شده است. واژه دادستان در این ترکیب به چم «رای، حکم، فتوی» است.

**دارگک**: گونه‌ای مور گزنه و گودال کن و آسیب رسان است. دارمستر چم این نام را «مورچه‌ی چوب» دانسته و پرسیده است: «آیا همان موریانه است؟»

**داشتیانی**: نام خاندانی است که گرشاسب پسرانی از آن خاندان را می‌کشد.

**داغ خوردگان اهریمن**: وصف همگانی بیماران و نارساتنانی است که اهوره مزدا در آمدن آنان را به «ورجمکرد» روانمی‌دارد.

**دامویش اوپمن**: (در پهلوی «دَهْمَ آپِرَ پَهْ مَيْشَنَ يَزَّتَ») نام ایزدی از یاران و همکاران ایزد مهر است که بیشتر از او با صفت‌های چیره دست و دلیر یاد می‌شود. چم این نام «نفرین نیکوکار و پارسا» است و بیشتر همراه با «دَهْمَ آفریتی» (= دهمان آفرین) به چم «آفرین نیکوکار و پارسا» می‌آید. دارمستر و جکسن «دامویش اوپمن» (یا کوتاه شده‌ی آن «اوپمن») را ایزد نماد نفرین نیکوکار و پارسا خوانده‌اند.

در مهریشت از این ایزد به گونه‌ی «اوپمنِ دین مزداپرستی» یاد شده است. در همان یشت می‌خوانیم که دامویش اوپمن دلیر، سواره و به پیکر گرازی تیزدندان و تیزچنگال در پی گردونه‌ی مهر اسب می‌تازد.

**دانو**: نام یکی از قبیله‌های تورانی است که بسیاری از سرداران و دلاوران ایرانی در آبان یشت و دیگر بخش‌های اوستا، آرزومند چیرگی و پیروزی بر نام آوران و جنگ جویانی از آن قبیله می‌شوند.

**دانی**: نام خاندانی است که گرشاسب «وَرْشَو» نامی از آن خاندان را می‌کشد.

**داهی**: نام سرزمینی بوده است (گویا) در کرانه‌ی سیر دریا (سیحون) که قبیله‌هایی به نام «داهه» در آن می‌زیسته اند. شاید این سرزمین، همان باشد که جغرافی نویسان از آن با نام «دهستان» یاد می‌کنند.

در فروردین یشت فروشی‌های مردان و زنان اشون سرزمین‌های داهی در کنار فروشی‌های اشونان دیگر سرزمین‌های ستوده می‌شوند.

**دایتا (= دایتی)**: نام رودی است اساطیری در ایران ویج که برخی از پژوهشگران کوشیده اند تا آن را با «ارس» یا «زرافشان» یکی بشمارند؛ ولی در دوره‌ی ساسانیان این نام را بروز «سنده» نهادند.

در اوستا نام «دایتیا» با صفت «وَتَگُوهِی» (= وِه، بِه، نیک) همراه می‌آید و در پهلوی «وِه روت» (= بهروز) گفته اند. این رود، یکی از مهم‌ترین و ورگاوندترین جاهای در جغرافیای اساطیری و دینی ایرانیان است و بسیاری از رویدادهای بنیادی دین مزداپرستی در کرانه‌ی آن اتفاق می‌افتد. در کنار همین رود است که اهوره مزدا با جم همپرسگی می-

کند و او به ساختن «ورجمکرد» رهمنوں می شود. نیز در همان جاست که زرتشت با اهوره مزدا و امشاسپندان همپرسگی و هم سخنی می کند.

در وندیداد می خوانیم که اهریمن تباہکار، دروج را همراه با دیگر دیوان به کشتن زرتشت برمی انگیزد. در برابر آنان زرتشت نیایش «یشه اهووَیریو...» را می سراید و آبهای دایتیای نیک را می ستاید و بدین سان دیوان را شکست می دهد.

**دایتیک (= دایتی):** نام کوهی است اساتیری در ایران ویج که در بسیاری از جاهای اوستا و نامه‌های پهلوی، از چکاد آن یاد می شود. گفته شده است که یک سر چینودپل بر چکاد دایتیک و سر دیگرش بر البرز کوه است.

**دَخْمَه:** (در اوستا «دَخْمَ» و در پهلوی «دَخْمَك») حصاری دایره وار و برج مانند است که دور از شهر و روستا و معمولاً بر فراز کوهپایه یا تپه‌ای می سازند و پیکر مردگان را در آنجا، رو به آفتاب و در حالت نشسته (با گذاشتن دو چوب در زیر بغلها) در هوای آزاد می گذارند تا پرنده‌گان مردارخوار گوشت آنها را بخورند و پس از چندی استخوانهای بازمانده را در گودال یا شکافی به نام استودان می ریزند.

پوردادود می نویسد: «هیچ شکی نیست که آریاییها در قدیم، مردگان خود را در آتش می سوزانیده اند، چنانکه هندوان از زمان بسیار کهن تا به امروز، آتشی انبوه افروخته، در آن نقت یا روغن پاشیده، مردگان خود را در آن می سوزانند و خاکستری را به آب می دهند. شاید ایرانیان هم در این عادت با هندوان شرکت داشته اند، چنانکه واژه‌ی دخمه به چم « DAGGAKH » است، یعنی محلی که مردگان را در آن می سوزانند. ریشه‌ی این واژه که « دَگَ » باشد، به چم سوزانیدن است و واژه‌ی « DAG » از همین ریشه است. از خود اوستا هم آشکار می شود که در قدیم، ایرانیان لشه‌ی مردگان را می سوزانیده اند. در وندیداد، از جرم سوزاندن لشه در آتش سخن رفته و تکلیف دینداری که خود دیده مرده را در آتش می سوزانند، روشن شده است.

برخی از پژوهشگران (و از آن جمله « جکسن ») برآنند که وجود « گل تپه »‌ها یا « کول تپه »‌ها (نپه‌های خاکستر) در نواحی شمال باختری ایران (پیرامون دریاچه‌ی ارومیه و منطقه‌ی کردستان) نشان و بازمانده‌ای است از روزگارانی که برخی از ایرانیان، مردگان خود را در آتش می سوزانده اند.

دخمه در اصطلاح زرتشیان، « برج خاموشی » یا « برج خاموشان » نیز خوانده می شود.

**دَخِيُوم:** (در اوستا « دَهِيُوم ») به چم ایالت یا کشور و در فارسی « ده ») نام ایند نگاهبان ایالت یا کشور است که از همکاران « ازیرین » شمرده می شود.

**دَرِجَا:** (در اوستا «دَرِجَيَهْ پَيَتَى زَبَرَهِه» و در پهلوی «دَرَجَنْ زِيَار» به چم «دَرِجَا آن سوی تِپه») نام رودی است که در ایران ویج و نیز نام کوهی یا پشته‌ای است بر کرانه‌ی آن رود که خانه‌ی پوروشسپ- پدر زرتشت- بر فراز آن جای داشته و زرتشت در آنجا زاده شده است.

در وندیداد از این رود یاد شده است. دارمستر این رود را با رود «دَرَه» - که از سبلان در آذربایجان سرچشم می‌گیرد و به ارس می‌پیوندد یکی شمرده و نوشته است که زرتشت بر فراز کوهی در کرانه‌ی این رود، دین اهورایی را پذیرفت و پیام آور آن شد.

در گزیده‌های زادسپرم از همپرسگی و هم سخنی اهوره مزدا و امشاسپندان با زرتشت سخن به میان آمده که واپسین آنها همپرسگی و هم سخنی امشاسپند امرداد است در کرانه‌ی رودهای «درجا» و «دایتی» و جاهای دیگر.

**دَرَشِينيَّك:** (به چم «کسی که گستاخانه حمله کند») نام یکی از دیوپرستان همسtar گشتاسب است.

**دَرَواسَپ:** (در اوستا «دَرَواسَپا» و در پهلوی «دَرَواسَپ» به چم «دارنده‌ی اسب درست») نام ایزدانی نگاهبان چارپایان و ستوران است که رمه‌های گاوان و کودکان را تندرستی می‌بخشد.

**دَرَوَاتَ:** ایزد تندرستی است. نام این ایزد، بیشتر با واژه‌ی «تنو» (=تن) همراه می‌آید و با «تندرستی» فارسی برابر می‌افتد و گاه نیز بی‌واژه‌ی «تنو»، ولی باز هم به همان چم بکار می‌رود. در ویسپرد نام این ایزد با صفت «نیک» و همراه نام ایزدان آدا، اشی و چیستی آمده است.

**دُرُوج:** (در اوستا «دَرُوج» یا «دَرُوْگ» و در پهلوی «دَرُوز» به چم «دَرُوغ») نام ماده دیو دروغ و نادرستی و پیمان شکنی است.

گاه مقصود از این واژه، کیش دروج یا دین دیوپرستی در برابر دین مزدابرستی و پیروی از آشه است و گاه از آن فریب و یا پیرو کیش دروج اراده شده است.

پاره‌ای از پژوهشگران با استناد به برخی از کاربردهای دروج در اوستا و متنهای پهلوی، آن را به چم مطلق «دیو» دانسته‌اند. از جمله‌ی این موردها می‌توان این نوشته‌ی نسک «روایت پهلوی» را یادآوری کرد که: «پس دو دروج فراز مانند: اهریمن و آز».

چنانکه در این نوشته دیده می‌شود، اهریمن سرکرده و سالار و آفریدگار همه‌ی دیوان و دیو آز که از نام آورترین دیوان است، هر دو دروج خوانده شده‌اند. ولی در جای دیگری از همین متن، می‌خوانیم: «پیداست که هر شب

اهریمن و دیوان و دروچان برای میراندن آفریدگار هرمزد از دوزخ بتازند.» که در اینجا از اهریمن در پایگاه سالاری و فرمانروایی و از دیوان و دروچان به منزله‌ی کارگزاران و سپاهیان وی، جداگانه نام برده شده است.

در مهریشت به ترکیب «میثرو دروج» به چم «دروغ گوی به مهر» (= پیمان شکن) برمی خوریم که در همه جا مفهومی برابر با پیمان شکن دارد.

**درُوشیشونت:** نام کوهی است.

**دَرون:** (در اوستا «درون» یا «درَونَگه») نان کوچکی سپید بدون خمیر مایه‌ای است که در آینهای دینی پیشکش ایزد سروش می‌کنند. این نام نشانه و نماد همه‌ی پیشکش‌های غیرآبکی مانند نان و گوشت و میوه و جز آن است که «میزد» خوانده می‌شود.

یسنا، هات ۳-۸ را «سروش درون» می‌خوانند و در یسنا، هات ۱۱، بند ۴ «درون» به چم مطلق پیشکش آوردن و نذر و قربانی است.

بهار درباره‌ی این واژه می‌نویسد: «درَونَ نام سفره‌ای و نانی است که در آینهای دینی زرتشتی وجود دارد. این نام که به صورت کوچک یا بزرگ از آرد گندم آماده می‌شود، نماد این جهان است. برجستگی دایره‌ای دور نان، نماد کوه البرز است که زمین را چون حلقه‌ای فراگرفته است. «گوشاد» که روغن نهاده در میان نان است، نماد چکاد دایتی است که در میان زمین است. قرص نان، نماد خورشید است. نانی که به صورت هلال تهیه می‌شود، نماد ماه است. سه تکه چوب بویایی که در سفره است، نماد اندیشه و گفتار و کردار نیک است. آب، سبزی و میوه، نماد دریاها، مرغزارها و جنگلهاست.

**دُرونَد:** (در اوستا «درِگوت» و در پهلوی «دورووَنَد» یا «دوروند» «ضد اشون») پیرو دروج، دروغ پرست، دیوپرست، گمراه، ناپاک (= ناشون، ناپرهیزگار).

دارمستر از این واژه تعبیری جداگانه دارد و دروند را به چم «دواو» و نام دیو توفان می‌شمارد؛ ولی در جای دیگری بدین تعبیر دارمستر اشاره نشده است.

**دریوَك:** عنوان یا صفت گروهی از کسانی است که اهوره مزدا راه یافتن آنان را به ورجمکرد ناروا می‌شمارد. این واژه در زبان پهلوی به چند معنی بکار رفته که از آن جمله «پدر و مادر فرزند حرام زاده» است. بهار در گزارش فرگرد دوم وندیداد همین چم را فراخور حال می‌داند؛ ولی استاد مقدم چم «کسانی که در بدنشان نقص یا علی باشد» را ترجیح می‌دهد که با گزینش دارمستر (poverty) در گزارش وندیداد نیز هماهنگی دارد.

**دَرِيُوي**: ديو دريوزگي و گدائی و از همکاران و ياوران نزديک اهريمن است. در ونديداد نام اين ديو را در شمار کارگزاران بزرگ اهريمن می بینيم.

**دَسْت - پِيَمان**: تعبيري است در گزارش ونديداد، برای دومين گونه از پيمانهای ششگانه در دادهای ونديدادی. در نسک «روايات بزرگ» درباره‌ی اين گونه پيمان می خوانيم: «هنگامی که دو سوی پيمان با فشردن دست و گفت و شنود با يكديگر سازش می کنند و پيمان می بندند.»

**دَسْتُور**: در نوشته هاي پهلوی برای وزير بزرگ يا بزرگ فرمدار(نخست وزير) و گاه برای سرکرده و سalar پيشوايان ديني(موبدان) و نيز به چم داور و داوری آمده است.

**دَشْتَان**: (در اوستا «دَخْشَت» و در گزارش پهلوی «دَخْشَك») به چم علامت و نشان به طور کلي و نشان خونی است که زنان بینند. «دشتان» در پهلوی و فارسی از همين ریشه است). قاعدگی، حیض، عادت ماهانه‌ی زنان، خونریزی ادواری زنان. زن حاضر(حائض)، زنی که روزهای خونریزی و عادت ماهانه‌ی خود را می گذارند.

این واژه با واگویی(تلفظ) «داشتان» تاکنون در زبان ارمنی بکار می رود.

**دَشْتَانِ بَهْنَجَار**: خونریزی یا حیض زنان که به هنگام و طبیعی باشد. زنی که به هنگام و به روای طبیعی، خون دشتان از وی برود.

**دَشْتَانِسْتَان**: ساختمان یا بخشی از خانه که زن دشتان باید در مدت ناپاکی در آن بسر برد.

**دَشْتَانِ مَرْزِي**: درآمیختن و همخوابگی مرد با زن دشتان که گناهی بس بزرگ است.

**دَشْتَانِ نَابَهْنَجَار**: خونریزی یا حیض زنان که اتفاقی و در هنگام غیرطبیعی باشد. زنی که در هنگام غیرطبیعی و برحسب اتفاق؛ خون دشتان از وی برود.

در ونديداد دشتان نابهنجار از پتیاره آفینی های اهريمن خوانده شده است.

**دَشْتَك**: جنین، کودک پیش از زادن و هنگامی که هنوز در زهدان مادر است.

**دَوْرَاكِنْتَ**: نام یکی از تورانیان دیوپرست(از قبیله‌ی دانو) است. چم این نام «دارنده‌ی آرزوهای دور و دراز» است.

**دَوْرُوكَ**: نام یک بیماری ناشناخته است.

**دوزخ:** (در اوستا «دوژانگه» یا «دوژانگهو» به چم «جهان بد» یا «جهان زشت» یا «زندگی بد» در برابر بهشت یا بهترین سرای یا بهترین زندگی) کنام اهريمن و دیوان و جای گناهکاران و گمراهان و دروغ گویان در زندگی پس از مرگ است که از آن به «خانمان دروغ» یا «سرای دروغ» نیز تعبیر کرده اند.

در ادبیات دینی ایرانیان، دوزخ در میان زمین جای دارد؛ ولی گاه جای آن در آپاختر (=شمال) است. در بندھشن می خوانیم: «دوزخ در میانه ی زمین، آنجاست که اهريمن زمین را سُفت و بدان درتاخت.» و در جای دیگری از همان نسک آمده است: «او(هرمزد) هفتورنگ را به ناحیه ی شمال گمارد، آنجا که چون اهريمن درتاخت، دوزخ شد.»

دوزخ جایی است بسیار تاریک و تنگ و پرگند و دشواری و بدی. در همان نسک بندھشن آمده است: «دوزخ را گوید که تار(یکی از آن) به دست توان گرفت و گندیدگی(آن را) به کارد توان بریدن...» و باز در جای دیگر از بندھشن می خوانیم: «دیوان از تاریکی(=دوزخ) بانگ کردند که: مردم اید، دیو را پرستید تا شما را رشک بنشیند...» که در این مورد «تاریکی» به چم «دوزخ» بکار رفته است.

در هر دو نسک بندھشن و دینکرد گفته شده است که دوزخ در زیر «چینودپل» است.  
**دوژاک:** نامی است که مردم بذبان به سگ «ونگهاپره» می دهند.

**دَهَكَ:** واژه ای است که به ساخت جمع در برابر آتریان(مودان) آمده است. پورداود درباره ای این واژه نوشته است: «در تفسیر پهلوی دَحْشَكَ کاهنیتار ترجمه شده و از برای توضیح افزوده اند: کسی که نشانه ی هرمزد بکاهد. در ترجمه ای سانسکریت اوستا، دَهَكَ به (Cihna) که به چم نشانه و علامت ویژه است، ترجمه شده است. بنابراین، دهک برخلاف آتریان که نگاهبان نشانه های دینی است، کسی است که در او آثار و نشانه های دینی نیست.»

**دی:** (در اوستا «دَثُوش» یا «دَدُوش» و در پهلوی «دادار» و در فارسی «دادار» یا «دی») صفت اهوره مزدا است به چم آفریدگار. روزهای هشتم و پانزدهم و بیستم و سوم هر ماه و ماه دهم سال، بدین نام خوانده شده است.

گاه دثوش را در فارسی به دین برگردانده و روزهای سه گانه ی یادشده را به ترتیب دین به آذر، دین به مهر و دین به دین خوانده اند. ولی درست همان «دی» است و «دین» جداگاه نام ایزد است که روز بیست و چهارم ماه به نام اوست.

یادآوری این نکته به جاست که واژه دی به چم زمستان که در فارسی بکار رفته، از ماده ی «زیم» یا «زین» در اوستاست و با دی به چم دادار یا آفریدگار پیوندی ندارد.

**دین:** (در اوستا «دَئْنَا» و در پهلوی و زند «دَن» یا «دِینا» یا «دِينَك» و در فارسی «دین» از مصدر «دا» به چم «اندیشیدن و شناختن»)

در اوستا این واژه گاه به چم مذهب و کیش و گاه به چم یکی از نیروهای پنجگانه‌ی آدمی - که از آن به وجودان یا نیروی ایزدی بازشناسی نیک از بد تعبیر کرده‌اند - آمده است. این نیرو پایدار و نامیرا و از ودیعه‌های اهوره مزدا در تن آدمی است. همین نیروی درونی است که در روز چهارم پس از مرگ بر سر چینودپل، اگر شخص نیکوکار و اشون و پاک باشد، به پیکر دوشیزه‌ای زیبا و اگر گناهکار و نااشون باشد، به کالبد زن پتیاره‌ی زشتی، روان او را پذیره می‌شود و او را به بهشت یا دوزخ می‌کشاند.

بسیاری از پژوهشگران برآنند که واژه تازی «دین» به چم کیش و مذهب، هیچ پیوندی با «دَئْنَا»‌ی اوستایی ندارد و از بن واژه‌ی آکدی «دِينو» یا «دِينو» به چم قانون و حق و داوری است.

**دین:** نام ایزدانوی نگاهبان دین مزداپرستی است و با چیستا پیوند نزدیک دارد. او دختر اهوره مزدا و سپندارمذ و نگاهبان آسایش زنان است.

بیست و چهارمین روز ماه به نام این ایزدانو ایست و شانزدهمین یشت که ویژه ستایش و نیایش ایزدانو چیستاست، به شوند پیوند نزدیک این دو ایزدانو، «دین یشت» خوانده شده است.

**دینکوت(= دینکرد):** (در پهلوی «دِنگَرت» به چم «کرده‌ی دینی» یا «کردارهای دینی») نام نسکی است بزرگ به زبان پهلوی که پژوهشگران فرنگ ایرانی، آن را فرنگنگامه‌ی دانش‌های دینی و عقلی خوانده‌اند. این نسک در حدود سده‌ی نهم میلادی در بغداد از روی بازمانده‌های ادبیات پارسی میانه‌(پهلوی) گردآوری و تدوین شده و در نه بخش به نگارش درآمده است که دو بخش نخستین آن از دست رفته و باقی مانده‌ی آن، ۱۶۹۰۰۰ واژه را دربرمی‌گیرد.

گردآورنده و نویسنده‌ی نخستین این نسک، «آتورفرن بَغْ فَرَخْ زَاتَان» (آذرفرنگ پسر فرخزاد) بوده و پس از وی «آتورپات اُمتان» (آذرپاد پسر امید) آن را از نو تنظیم و تلخیص کرده و «دینکرت هزار در» نامیده است.

از چاپهای دینکرت می‌توان به برگردان انگلیسی - گجراتی، چاپ «دستور بهرام پشوتن سنجانا» و پرسش «پشوتن دستور دارا سنجانا» در سالهای ۱۸۷۴ - ۱۹۲۸ و برگردان انگلیسی متن کامل دینکرت، چاپ «مدن» در دو جلد، بمیئی سال ۱۹۱۱ و برگردان انگلیسی «وست» اشاره کرد.

**دیو:** (در اوستا «دِئو») نام همگانی آفریدگان و کارگزاران و دستیاران اهریمن است که در برابر آفرینش اهورایی ایستاده و به پتیارگی با آن درستیزند. خود اهریمن را «دیوان دیو» به چم سالار و فرمانروای دیوان خوانده اند.

دیو در دین مزدابرستی، هم چم با «دروج» (= دروغ) است، چنانکه «دِئوَیسنه» (دیوپرست) را با دروغ پرست یا ڈروند به یک مفهوم بکار می بردند. از دیوان و جادوان و پریان و گویان و کرپان، بیشتر با هم یاد می شود و همه ای آنان به یکسان نکوهش و نفرین می شوند.

دیوان نزد هندو ایرانیان باستان، گروهی از پرودگاران ستودنی بوده اند؛ چنانکه که «دو» یا «دوا» در سانسکریت تاکنون به مفهوم خداوند(چم اصلی آن فروغ و روشنایی است) باقی مانده و از همان بزرگداشت دیرینه برخوردار است. خط سانسکریت را نیز «دوانگاری» (یعنی نگارش دیوان) می خوانند.

در دیگر زبانهای هند و اروپایی نیز واژه‌های همربیشه‌ی این واژه به همان چم کهن دیده می شود، مانند «زئوس» در یونانی و «دئوس» در لاتین و «دیو» در فرانسه و «دیوتیس» (= خدایان) در ارمنی. ولی در دگرگونی‌های دینی و فکری ایرانیان(شاید از مدت‌ها پیش از زرتشت)، سرشت و منش دیوان تغییر کرد و به کارگزاران و دستیاران اهریمن و گمراه کنندگان مردمان و تباہ سازندگان آفرینش نیک اهورایی تبدیل شدند؛ همچنان که «آسوره‌ها» (= اهوره) نزد هندوان سرشتی اهریمنی و گمراه کننده یافتنند.

**دیوک:** عنوان یا صفت گروهی از کسانی است که اهوره مزدا در آمدن آنان را به ورجمکرد ناروا می شمارد. در نزد وندیداد «دیوی» آمده و در توضیح آن افزوده شده است، «فریفتار». استاد مقدم در یادداشت‌های خود بر گزارش فرگرد دوم وندیداد «دیوی» را علت یا نقصی در بدن شمرده، ولی بهار در گزارش همین فرگرد «فریفتار» توضیح نزد وندیداد را آورده است.

**دیوی:** نام دیوی است از دستیاران و کارگزاران اهریمن که در شمار کماله دیوان و دیگر دیوان از او یاد می شود. دارمستر این نام را با «دیوک» یکی می شمارد. پورداود این دیو را «دیو فریب» خوانده است.

**راتا:** نام ایزد نگاهبان داد و دهش و بخشندگی است. واژه‌های «رات» و «راتیه» در پهلوی و «راد» و «رادی» در فارسی بازمانده‌ی این واژه‌ی اوستایی و اصل آن به چم فدیه و نیاز و دهش و بخشش است.

**راسپی:** (در اوستا «رئشیشکر» و در پهلوی «راتوی») عنوان هفتمین تن از پیشوایان(موبدان) هشتگانه‌ای است که در ایران باستان برگذاری «رئشن» (آین نیایش و ستایش) را بر عهده داشتند. راسپی (رئشیشکر) که چم آن «آمیزشگر»

یا «بِهِم آمیزندَه» است، در این گروه در ردهٔ هفتم بود و کار آمیزش هوم با شیر و آب زور و بخش کردن آن را بر عهده دشات و جای وی در سوی راست «فرَبِرِتَر» بود.

امروزه همهٔ کارهای برگزاری این آین را تنها دو موبید (زوت و راسپی) بر عهده دارند و در واقع راسپی به تنها ی نقش هفت موبید زیردست زوت را اجرا می‌کند.

در بندھشن دربارهٔ رویدادهای رستاخیز آمده است که در یزشن بدان هنگام، اهوره مزدا خود «زوت» است و سروش پرهیزگار «راسپی».

**رام/ روز رام/ رام یشت:** (در اوستا «رام» یا «رامَن» به چم «آرامش») نام ایزد هواست که به نامهای «وَيُو» (= وای) یا واِی درنگ خدای یا اندرروای) و «واِی وَه» (= به وای) نیز خوانده شده است.

در اوستا «رام» جدا از «وَيُو» (= وای) است؛ ولی در ادبیات پارسی میانه (پهلوی) با او یکی شده است. نگاهبانی روز بیست و یکم ماه بر عهدهٔ او و «رام یشت» در ستایش و نیایش وی است و نام او در اوستا با صفت «دارندهٔ چراگاه خوب» و بیشتر همراه نام ایزد مهر می‌آید.

دربارهٔ این ایزد در بندھشن می‌خوانیم: «رام که واِی نیکوی درنگ خدای خواند، خود واِی درنگ خدای است که اندر مینوان، ارتشتاران سرداری را (به) خویشکاری دارد. روان پرهیزگاران را چون به چینودپل گذرد، واِی نیکو دست برگیرد و به آن جای (مناسب) خویش برد. بدان روی رام خوانده شود که رامش بخش همهٔ آفرینش است. هنگامی که واِی بدتر جان را در تن از میان برد، او که واِی نیکو است (آن را) پنیرد و خورستنی بدهد.»

رام روز، نام روز بیست و یکم ماه است.

رام یشت، نام پانزدهمین یشت از یشتهای بیست و یک کانهٔ اوستاست در ستایش و نیایش ایزد رام که ۱۱ کرده و ۵۷ بند دارد.

**رایومند:** (در اوستا «رَئَوَنَت» به چم «دارندهٔ جلال و شکوه و فروغ») صفت اهوره مزدا و برخی از ایزدان و آدمیان است که بیشتر با «فره مند» همراه می‌آید.

همین واژه نام کوهی است در نیشابور که در فارسی «ریوَنَد» گوییم و به شوند آتشکدهٔ آذربایجان مهر که در آن بوده، نامدار شده است.

**رَمَن:** نام کوهی است. پوردادود گمان برده است که این نام به چم «دولت خانه» یا «ثروت سرا» باشد.

**رَيْوَت:** نام کوهی است. این نام در فارسی «رِیوند» شده و جای آتشکده‌ی نامی آذربزین مهر در آن بوده است. در بندهشن، جای این آتشکده یک بار کوه ریوند و یک بار گناود(گناباد) خوانده شده است.

**رَپِشُوين:** (در اوستا «رَپِشُوين» و در پهلوی «رَپِشُوين» و «رَپِهُوين» به چم «نیمروز») نام دومین گاه در بخش بندی گاههای پنجگانه‌ی شبانه روز است که «رَپِشُوينگاه» نیز خوانده می‌شود.

**رَپِشُوين:** نام ایزد نگاهبان دومین گاه از گاههای پنجگانه‌ی شبانه روز(از نیمروز تا پسین) است و «فرداد فشو» (ایزد نگاهبان چارپایان خرد) و «زَنَتم» (ایزد نگاهبان بخش یا ناحیه) از یاران و همکاران اویند.

این واژه در نسکهای روایت و نیایشهای زرتشیان با نگارش‌های گوناگون آمده است. از آن جمله: رفتین، رفتون، رپیتین، رپیشون، رپیتون، ربتین، رفیتون و رفتین.

**رَپِشُوينگاه:** نام ایزد نگاهبان تابستان است و آفرینگان رپیشون ویژه‌ی اوست.

**رَپِشُوينگاه:** در بخش بندی گاه‌های پنجگانه‌ی شبانه روز، دومین گاه یعنی از نیمروز تا پسین را بدین نام می‌خوانند. در روایات داراب هرمزدیار و در نیرنگستان آمده است: «رَپِشُوينگاه از نیمروز تا سه ساعت پس از نیمروز را گویند.»

**رَپِشُوينگاه:** نام یکی از پنج نیایش شبانه روز که به هنگام نیمروز تا پسین خوانده می‌شود. این نیایش که در بخش «پنج نیایش» در خرده اوستا آمده است، ۱۲ بند را دربرمی‌گیرد.

**رَتَو:** (در پهلوی «رَت» و در فارسی «رد») این واژه در اوستا به دو چم بکار رفته است. نخست به چم گاه و هنگام و زمان و دوم به چم داور دادگاه ایزدی. در گاهان زرتشت خود «رَتَو» (داور میان دو گروه مزداپرستان و دیوپرستان) خوانده شده است. در اوستای نو، واژه‌ی «رَتَو» با «اهو» همراه آمده و چم داور و سرور و بزرگ و پیشوای مینوی دارد. در گزیده‌های زادسپر نیز این واژه به چم سرور پیشوایان دینی(موبدان) آمده است. در ترکیب ویسپرد نیز همین واژه «رَتَو» را می‌بینیم.

**رَتَومنَد:** (در اوستا «رَتَومنَت» به چم «دارنده‌ی سروری و بزرگی») صفت اهوره مزداست که بیشتر همراه «اهومند»(آهومنث) می‌آید.

**رَسَسَتَات:** نام یکی از ایزدانوan در دین مزداپرستی است که چم لفظی آن را «دادگری و جوانمردی» نوشته‌اند. نام این ایزدانو بیشتر با صفت «نیک» و همراه با نام «اِرِث» می‌آید. از خویشکاری رسَسَتَات در اوستا سخنی به میان نیامده و تنها می‌توان دریافت که از یاران و همکاران ایزدانوan «آرت»(=آشی) و «چیستا» است.

**رشن / روزِ رشن / رشن یشت:** (در اوستا «رَشْنُو» به چم پرهیزگاری یا درخشش(؟)) نام ایزد دادگری، یکی از ایزدان نامدار در دین مزداپرستی است. رشن پس از ایزدان مهر و سروش، سومین داور روز پسین به شمار می‌آید. او پسر اهوره مزدا و سپندارمذ و برادر ایزدانو آشی و ایزدان سروش و مهر و ایزدانو دین است. اوست که همراه ایزدان مهر و بهرام به میان رده‌های رزم آوران می‌رود و راست کرداران را پیروزی می‌بخشد.

نام این ایزد، بیشتر با صفت «راست» یا «راست ترین» همراه می‌آید و گذشته از مهر و سروش با ایزد آرشات(= آرشتاد=آشتاد) نیز پیوند نزدیک دارد.

از رشن یشت برمی‌آید که رشن بویژه با دزدان و راهزنان در ستیزه و مایه‌ی نگرانی آنهاست. رشن نه تنها در سراسر هفت کشور زمین، در خشکی و دریا، بلکه در جهان زبرین، در سپهر ستارگان و ماه و خورشید و فضای فروغ بی‌پایان(گرزمان) نیز حضور دارد.

در بندھشن، رشن ایزد دادگری و مینوی راستی است که برای رهایی و بهروزی جهان استومند، دیوان و بدکرداران را نابود می‌کند. در «اوَّلَ گِدِنْچَا» از آمدن رشن همراه ایزد مهر و سروش و باد و اشتاد و بهرام و فروشی‌های اشونان به پذیره‌ی روان نیکان در گذشته در بامداد روز چهارم پس از مرگ، سخن به میان آمده است. اردای ویراف نامه و مینوی خرد این ایزد را ترازو دار روز پسین می‌خوانند که کفه‌ی ترازو را به هیچ سویی متمایل نکند و سر مویی نادرستی و بیداد در کار او راه نیابد. در بندھشن گفته شده است که یوغ(میانه‌ی شاهین) ترازوی ایزد رشن بر چکاد دایتی است. به نوشته‌ی همین متن، گل نسترن(=نسرین) ویژه این ایزد است.

رشن روز، نام هیحدهمین روز ماه است که نگاهبانی آن را ایزد رشن بر عهده دارد.

رشن یشت، نام دوازدهمین یشت از یشتهای بیست و یک کانه‌ی اوستاست در ستایش و نیایش ایزد رشن که ۳۸ بند دارد.

**رَنَگَهَا (= آرنگ):** نام یکی از دو رود مهم و ورجاوند در اساطیر ایرانیان است که جای آن را در ایران ویج دانسته اند و بارها در بخش‌های گوناگون اوستای نو از آن سخن به میان می‌آید و رویدادهای بسیاری در کرانه‌ی آن رخ می‌دهد.

سرزمینهای گردآگرد سرچشمی رود رنگها، شانزدهمین بخش جهان است که اهوره مزدا آن را آفریده است.

بسیاری از پژوهشگران اوستا کوشیده اند تا جای این رود را بشناسند و آن را با یکی از رودها در سرزمینهای ایرانی برابر قرار دهنده؛ ولی برخی برآنند که نمی‌توان این رود را رودی واقعی دانست و باید آن را رودی اساطیری و افسانه‌ای شمرد.

بهار نوشه است که در دوره‌ی ساسانیان، این نام را با «آروند» (دجله) یکی شمرده‌اند.  
**روان**: (در اوستا «اورونَ» و در پهلوی «رووان») چهارمین نیرو از نیروهای پنجگانه‌ی آدمی و پاسخ‌گوی کردار اوست. گزینش خوب یا بد بر عهده‌ی این نیرو است و پس از مرگ پاداش کردار نیک و یا پادافره‌ی کردار بد را دریافت می‌کند. روان پرهیزگاران به فروشی آنان می‌پیوندد و در بهشت بسر می‌برد و روان بدکاران تنها می‌ماند و در دوزخ رنج می‌کشد.

در گزیده‌های زادسپرم، روان سه بخش دارد: روان اندر تن یا روان نگهبان، روان بیرون از تن یا روان راه روانی و روانی که در جهان مینوی است.

**روايات بزرگ**: نام دیگری است برای «روايات داراب هرمزديار». روايات داراب هرمزديار، نام یکی از نامی‌ترین نسکهای روایت است که در سال ۱۹۲۲ در بمبئی به کوشش «هیربد مانگجی رستم جی اونوالا» به چاپ رسیده است.

**رَوْذِيَّةٌ = رَوَايَدِيَّةٌ**: نام کوهی است. در بندهشن این کوه «رُذِيشنومند» نامیده شده و نویسنده‌ی آن نسک، این نام را به چم «کوهی که گیاهان فراوان در آن روید» گرفته است. دارمستر گمان برده است که این کوه همان «رویان» باشد در تبرستان که جغرافی دانان بدان اشاره می‌کنند.

**دِيَگِ وِدِا**: نام کهن‌ترین بخش نامه‌ی باستانی هندوان است به زبان سانسکریت که سرودهای ستایش خدایان را دربرمی‌گیرد. زمان نگارش این بخش و دیگر بخش‌های وداها را از ۲۰۰۰ تا ۱۰۰۰ سال پیش از زایش دانسته‌اند.

**زاد - موگ**: نام خانه یا اتاقی است که پیکر مرده را در دوره‌ی بدی آب و هوا، پیش از بردن آن به دخمه، در آن می‌گذارند.

**زَامِيَاد رَوْز / زَامِيَاد يِشت**: (در اوستا «زَم يَزَّت» و در پهلوی «زام یزد» به چم ایزد زمین) نام ایزدی است که بیشتر از او با صفت «نیک گُنش» یاد می‌شود. نوزدهمین یشت - اگرچه جز نخستین هست بند آن که نام کوههای روی زمین را دربردارد، دیگر بندهای آن به «فر» مربوط می‌شود - به نام ایزد زامیاد ناگذاری شده است.

بیست و هشتمین روز ماه به نام این ایزد خوانده می شود و گل زعفران ویژه‌ی اوست. به نوشته‌ی بندھشن ایزد زامیاد از همکاران و یاران امشاسپند امرداد است.

برخی از پژوهشگران برآنند که زامیاد نام دیگری است برای امشاسپند «سپندازمد»، امشاسپندبانوی نگاهبان زمین. ولی جای پرسش باقی است که: اگر این دو یکی هستند، چرا روز پنجم ماه به نام «سپندارمد» و روز بیست و هشتم ماه به نام «زامیاد» خوانده شده است؟

زامیاد روز، نام بیست و هشتم ماه است.

زامیادبیست، نوزدهمین بیست از یستهای بیست و یک گانه‌ی اوستاست که به نام ایزد زامیاد خوانده شده است. این بیست را «کیان بیست» نیز خوانده اند.

**ذاؤرون:** (در پهلوی «زَرْمَان» به چم پیر یا پیر اندیشه) نام دیوی است از یاوران و کارگزاران بزرگ اهربیان که او را «دیو کشندۀ‌ی پدران» یا «دیو پیری» خوانده اند.

**ذرتشت(= زردشت):** (در اوستا «زَرَشُوْشَرَّ» به تعبیری به چم «دارنده‌ی اشتر زرد» و به تعبیر دیگر «دارنده‌ی روشنایی زرین رنگ») نام پیامبر و بنیانگذار دین زرتشتی یا مزداپرستی یا دین بهی و سراینده‌ی گاثاها یا پنج گاهان (کهن‌ترین بخش اوستا) است.

**ذرتشت سپیتمان:** نام زرتشت به همراه نام خانوادگی او.

**ذرتشوم:** (در اوستا «زَرَشُوْشَرَوْتِم» و در پهلوی «زَرَتُشَوْم» به چم «همانند زرتشت» یا «زرتشت سان») نام ایزدی است از همکاران «اویسر و ثریم» که پرستاری و نگاهبانی همه‌ی پیشوایان دینی بدو سپرده شده است.

برخی از پژوهشگران اوستا، این واژه را عنوان بزرگ‌ترین پیشوای دین یا «مسُمَغَان» (سرکرده و سالار مغان) دانسته‌اند که به منزله‌ی پاپ نزد کاتولیکها بوده است. بیرونی «صممغان» نوشته و کانون فرمانروایی روحانی او را شهر «ری» دانسته است.

این واژه، همچنین به چم قلمرو فرمانروایی چنین پیشوایی نیز آمده است.

**ذردر:** نام کوهی است. در بندھشن نام این کوه «زَرِيد» آمده و با «مانوش» (= اوستایی «منوش») یکی شمرده شده است. در زامیادبیست، این رشته کوه در برابر «هریتی» (= البرز) و دومین کوهی است که از آن سوی «منوش» نیز همه‌ی سرزمین‌های خاوری و باختری را در میان گرفته است.

**زَرِمَيْه**: صفت روغنی است که در ساختن خورش بهشتی بکار می رود؛ خورشی که پس از درآمدن روان پرهیزگاران و اشونان به فروغ بی پایان برای آنان می آورند.

این واژه، صفت است به چم «بهاری»(منسوب به «زَرِمَ» به چم «بهار»). در دادستان دینی درباره‌ی این واژه آمده است: «چون کَرَهَتِی به دست آمده از شیر گاو که در دومین ماه بهار دوشیده باشند، به خوبی و لذت بخشی نامی است، در اوستا این نام را برای روغنی که در خورش بهشتی بکار می رود، برگزیده اند.»

**زَرِنُومَت**: نام دریاچه یا آبگیری است که در خرد اوستا ستوده می شود. در بندھشن می خوانیم که دریاچه‌ی «زرمند»(=زرنومت) در همدان است، ولی امروزه نمی توان جای درست آن را تعیین کرد.

**زَرِنُومَیَتی**: نام یکی از رودهایی است که به دریاچه‌ی کیانسیه(هامون) می ریزد. این نام، ساخت مادینه «زرنومت»(زرمند یا دارای زر) است. در بندھشن «هیرمند» و «زرمند» نام یک رودخانه خوانده شده، ولی در زامیادیشت از «زرنومیتی» و «هئتومنت»(هیرمند) جداگانه یاد شده است.

**زَرِوَان**: (در پهلوی «زوروان» و در فارسی «زروان» به چم «زمان» و «زمانه») نام ایزدی است که از او با صفات‌های «بی کرانه» و «درنگ خدای» یاد شده و مانند دیگر مینویان و آفریدگان اهوره مزدا در خورستایش و شایسته‌ی نیایش است.

در روزگار ساسانیان، فرقه‌ای در دین زرتشتی وجود داشت که در ملل و نحل شهرستانی و دیگر بن مایه‌ها، از آن به نام «زروانیه» یاد شده است. درباره‌ی باورهای این فرقه، نوشه‌های اند که اینان اهوره مزدا و اهریمن- هر دو- را از آفریدگان «زروان» می دانستند. شهرستانی روایتی را می آورد که بنا بر آن، زروان بزرگترین آفریده‌ی نور بود و او را در چیزی شک پیدا شد و از آن شک، اهریمن پدید آمد. همو روایت دیگری را نقل می کند که به شوند آن، زروان بزرگ نه هزار و نهصد و نود و نه سال به نیایش ایستاد تا او را پسری آید و چون آرزوی او برニامد، با خود اندیشید که شاید این جهان هیچ باشد. از همین توهمندی اهریمن پدید آمد و هرمزد از عالم یقین برخاست و هر دو در شکم مادر بودند. هرمزد نزدیک در بود؛ ولی اهریمن به نیرنگ شکم مادر را بردرید و پیش از آن به بیرون شتافت و جهان را بگرفت.

در رساله‌ی «علمای اسلام به دیگر روش»- که پاسخ نامه‌ای است از سوی پیشوایان دین زرتشتی به پرسش‌های علمای دین اسلام و پیداست که نویسنده‌ی ناشناس آن، خود از گروه زروانیان بوده- چنین می خوانیم: «در دین زرتشت چنین پیداست که خدا جز از زمان، دیگر همه(را) آفریده است و آفریدگار، زمان است و زمان را کرانه پیدا

نیست و بالا پدید نیست و بن پدید نیست. او همیشه بوده است و همیشه باشد و هر که خردی دارد، نگوید که زمان از کجا پیدا آمد و با این همه بزرگواری که بود، کس نبود که وی را آفریدگار خواندی؛ چون که آفرینش نکرده بود. پس آتش و آب را بیافرید. چون به هم رسانید، اورمزد پدید آمد. زمان هم آفریدگار بود و هم خداوند به سوی آفرینش که کرده بود. پس اورمزد روشن و پاک و خوشبو و نیکو کردار بود و بر همه‌ی نیکویها توانا بود. چون فروشیب نگریست نود و شش هزار فرسنگ، اهریمن را دید سیاه و پلید و گنده و بد کردار و اورمزد را شگفت آمد که دشمنی سهمگین بود. اورمزد چون آن دشمن را دید، اندیشید که مرا این دشمن بر باید گرفت و اندیشه کرد به چند وجه اقرار همه بیندیشید و پس آغاز کرد و اورمزد هر چه کرد، به یاری زمان کرد و هر نیکی که در اورمزد بایست، بداده بود و زمان درنگ خدای اورمزد پیدا کرد...»

از مجموع افسانه‌ها و مدرکهای کهن درباره‌ی «ازروان»، می‌توان چنین برداشت کرد که زروان پیش از هر چیز دیگر وجود داست و هزار سال به نیایش ایستاد تا او را پسری که نامش هرمزد خواهد بود، پدید آید؛ پسری که باید آسمان و زمین و همه‌ی دیگر آفریدگان را بیافریند. ولی پس از هزار سال به اندیشه‌ای شک آلد فرورفت که: «آیا بیهوده کوشیده ام؟» و در این هنگام بود که هرمزد و اهریمن به زندان وی درآمدند. هرمزد از خواست و آرزوی او به داشتن فرزند و اهریمن از شک وی.

زروان چون از وجود فرزند آگاهی یافت و دانست که هرمزد به دهانه‌ی زهدان نزدیک تر است، سوگند خورد که: «هر که زودتر نزد من آید، فرمانروایی جهان را بدو بسپارم.» هرمزد که از اندیشه‌ی پدر آگاه بود، در همان زهدان، اهریمن را از آن اندیشه آگاه ساخت. اهریمن کوشید که پیش از هرمزد از زهدان بیرون شود؛ ولی چون هرمزد به دهانه‌ی زهدان نزدیکتر بود، اهریمن زهدان را درید و از آن بیرون جست و خویشتن زشت خویش را به زروان بنمود که: «من فرزند توام.»

زروان چنان فرزندی را که همه تیرگی و گند و ستیز بود، نپسندید. در همین هنگام هرمزد زاده شد که روشن و خوش بود و زروان دانست که پسر آرمانی اوست. زروان چون سوگند خورده بود، ناگریز جهان را به اهریمن سپرد و گفت: «ای اهریمن! ترا شهریار می‌کنم تا نه هزار سال فرمانروایی کنی؛ ولی هرمزد را چنان آفریده ام که بر تو چیرگی یابد و پس از دوره‌ی نه هزار ساله‌ی تو، اوست که به شهریاری جهان خواهد رسید و چنان فرمان خواهد راند که کام اوست.»

آنگاه زروان به هرمزد دسته ای «بَرَسَم» سپرد که نشانه‌ی موبدی بر جهان است و بدو گفت: «تا این زمان من برای آمدن تو نیایش کرده‌ام؛ از این پس، این توبی که برای من نیایش خواهی کرد.»

بدین گونه اهریمن فرمانروای جهان شد و هرمزد به یاری نیایش کردنها سرانجام بر او چیرگی خواهد یافت.

زروان خدای زمان است که در اوستا اهمیت چندانی ندارد؛ ولی از نوشه‌های روزگار ساسانیان برمی‌آید که در آن دوران، سخت مورد توجه و ستایش مردم بوده است. سرش او جاودانگی و بی کرانگی است و همه‌ی آفرینش در اوست. سرچشم‌هی هستی و بن‌ماهیه‌ی ماده، زمان، سامان کیهانی و در یک سخن، هستی کل است. خود سرچشم‌هی ای ندارد و سرچشم‌هی همه چیز است. هیچ کس را توان برآشتن و فرمانروایی بر او نیست. خرد و توانایی او نیز بی کران است.

زروان بی کرانه است و از این‌رو برای هیچ یک از آفریدگان او- هتا خدایان- شناختی نیست. از زروان بی کرانه، زروان کرانمند با نه هزار سال درازا پدید می‌آید که در درازای آن، میان دو فرزند زروان بی کرانه - هرمزد و اهریمن- نبرد درمی‌گیرد و با پیروزی هرمزد بر اهریمن پایان می‌پذیرد و دوران زروان کرانمند به سر می‌رسد. سال کیهانی زروانی که نه هزار سال درازا دارد، در برابر سال کیهانی مزدایی قرار می‌گیرد که دوازده هزار سال است و به چهار دوره‌ی سه هزار ساله بخش می‌شود.

آقای بهار در یادداشتی نوشته‌اند: «فرقه‌ی زروانیه گمان می‌رود پیش از زرتشت وجود داشته و دین توده‌ی مردم بوده است و پیدایش آن به دوره‌ی ساسانیان پیوندی ندارد.»

«موسس خورناتسی» مورخ ارمنی روایتی را درباره‌ی «زروان» از «سیبیل لا بروسی» نقل می‌کند که بنابر آن، زروان به اتفاق دو برادر خود «تیتان» و «هاپه توسته» که همان «سام» و «کام» و «هابت» بودند، پیش از ساختمان برج بابل بر روی زمین فرمانروا شدند و بعد زروان بر دو برادر خود چیره شد و سرانجام زرتشت مغ، پادشاه بلخیها یعنی مادها زروان را سرچشم‌ه و پدر خدایان نامید.

**ذریو:** (در اوستا «زیری ویری» به چم «زرین بَر» یا «زرین زِره») نام پسر لهراسب و برادر گشتاسپ و سپاهبد ایران در جنگهای دینی ایرانیان و تورانیان به روزگار پیامبری زرتشت و شهریاری گشتاسپ است که در همین جنگها به دست «بیدرفش» جادو، سپاهبد تورانیان کشته می‌شود.

دانستان زندگی و رزم آوری زریر در منظومه‌ی پهلوی «آیاتکار زریران» (یادگار زریر) و در هزار بیت دقیقی (که در شاهنامه فردوسی درج شده) آمده است.

**زمزم**(=زمزم): تعبیری است برای «باز» که در نسکهای فارسی و تازی آمده است.

**زند:** (در اوستا «زنتی» یا «آزیتی» به چم گزارش، تفسیر و آگاهی) در نوشته های پهلوی مقصود از این واژه، متنهای اوستایی و بويژه گزارش پهلوی آنهاست و گاه برای روشنی بیشتر «زند اوستا» می نویسنده. برخی از پژوهندگان، واژه معرب «زندیق» را از همین ریشه دانسته اند.

**زند روان:** به نوشته‌ی دارمستر نام آیین نیایشی است برای زند کردن روان و سزاوار ساختن آن به درآمدن به بهشت.

**زندیک:** (در اوستا «زند») کسی که پیرو دین مزدایی نباشد یا از آن برگشته باشد. این واژه را بیشتر با «جادو»(کسی که کارش جادویی است یا به تعبیر امروزی جادوگر) همراه می آورند.

«مانی» اندیشه و روزگار ساسانیان از سوی موبدان زرتشتی با همین واژه «زندیک» توصیف شده و این همان واژه است که معرب آن «زندیق» را در نوشته های پس از اسلام فراوان می بینیم. دکتر تفضلی نوشته است که «زندیک» در مورد کسی که متون دینی را بخلاف شرع و به روش غیرمجاز تفسیر میکرده، بکار می رفته است.

**زو:** (در اوستا «اوزو» به چم «باری رسان» پسر «تماسپ» به چم «دارنده‌ی اسبان فربه») نامی است که تنها یکبار بدان بر میخوریم. او از اشونان و پاکان شمرده شده و به فروشی او درود فرستاده شده است.

به نوشته دینکرت(كتاب هشتم، بخش ۱۲) زو پسر تهماسب از پشت منوچهر و از پادشاهان ایران زمین بوده است. در بندهشی، این نام به گونه‌ی زاب تهماسب آمده و گفته شده است که پس از کشته شدن نوذر به دست افراسیاب، او که نبیره‌ی نوذر و از پشت منوچهر بود به پادشاهی برگزیده شد و پنج سال بر ایران زمین فرمانروایی کرد.

حمزه‌ی اصفهانی این نام را یکبار زاب بن سوماسب و بار دیگر زو بن تهماسب نوشته و مدت فرمانروایی او را چهار سال دانسته است. ابوریحان بیرونی زاب بن تهماسب را به چند واسطه از پشت منوچهر شمرده و مدت پادشاهی او را نه سال نوشته است. بلعمی این نام را زوار پسر طهماسب نوشته و مدت فرمانروایی او را سی سال دانسته است.

در شاهنامه زو پسر طهماسب خوانده شده و بی آن که از نیاکان او سخنی به میان آید، مدت پادشاهی او پنج سال نوشته شده است.

**زوت:** (در اوستا «زوتَر») عنوان بزرگترین پیشوای دینی است که **یزشن** (آیین ستایش و نیایش) را رهبری می کند و هفت موبد دیگر که عنوانهای آنها به ترتیب الفبایی آبرت، آتروخش، آسترن، راسپی، سروشاورز، فربرتار و هاون است، به رهنمونی او عهده دار کارهای در برگزاری این آیین اند.

اهمیت این عنوان در دین مزدایپرستی تا بدان پایه است که به نوشه‌ی بندهشن (بخش ۳۰، بند ۳۰) در هنگام رستاخیز برای نابود کردن اهریمن یزشن برگزار می‌شود و در آن آین، اهوره مزدا خود نقش «زَوت» را بر عهده می‌گیرد. همچنین در گاهان زرتشت خود را «سرودخوان» (=زوت) خوانده است و در دینکرت می‌خوانیم که در روز پسین و هنگام فَرَشَكَرْد (نوشدن دین و جهان) زرتشت به ستایش می‌ایستد و خود در آن یزشن «زَوت» می‌شود.

امروزه نقش هفت موبد زیردست «زوت» را تنها «راسپی» بر عهده دارد و اجرا می‌کند. این واژه در سانسکریت «هوتا» یا «هوتر» است به چم سرودخوان و چکامه سرایی که در خواندن سرودهای دینی تخصص داشته باشد.

**زَور:** (در اوستا «زَوَّر» و در پهلوی و فارسی «زوهر» یا «زَور») نیازها و پیشکش‌های آبکی (مایع) مانند شیر و نوشابه‌ی «هوم» و مانند آنهاست که به آین نیایش می‌برند و در برابر «میزد» (نیازها و پیشکش‌های غیرآبکی) قرار می‌گیرد. در نوشه‌های زرتشتیان برای بازشناسی این واژه از واژه‌های همانند، آن را به گونه‌ی «آب زور» یا «آب زوهر» هم آورده‌اند و «آب زور نیایش» نام دیگری است برای «اردوی سوربانو نیایش».

گونه‌ی دیگری از «زَور» هم هست که آن را «آتش زوهر» یا «آتش زور» گویند و آن پیه‌دنبه‌ی گوسفند است که در موردهای ویژه‌ای به آتش سپند می‌دهند.

**زَور:** نام ایزد بانویی است که نیایشگران از او یاری می‌خواهند.

**زَيَرِيچ:** (در پهلوی «زَرِيز») نام یکی از کماله‌ی دیوان (دستیاران و کارگزاران بزرگ اهریمن) است. نام این دیو به چم (زُردنگ) یا (سیزرنگ) است و او را دیو گرسنگی خوانده‌اند که نامش همواره همراه «تُوروی» (دیو تشنگی) می‌آید.

زیریچ همستار امشاسب‌پند بانو امرداد است و در بندهشن «زهرساز» خوانده شده است.

**زَيرِي مِياك:** نامی است که مردم بدزبان به دیوی به نام «زَيرِي مِينَگوره» داده‌اند.

**زَيرِي مِينَگوره:** نام دیوی است که از آفریدگان اهریمن که از نیمه شب تا دمیدن خورشید، هزاران آفریده‌ی سپندمینو را می‌کشد.

می‌توان گمان برد که این نام، صورتی از نام «زَيرِي» یا «زَيرِيچ» باشد.

**زِيناؤند:** (در اوستا «ازینوَت» یا «زَئنَنگَهَوَت») به چم «دارنده‌ی رزم افزار» صفتی است که بیشتر برای تهمورث و گاه برای دیگران آمده است.

پاره نخست این ترکیب را که «زین» (به چم «رزم افزار») است در فارسی در ترکیهایی چون «زین افزار» (به همان چم «رزم افزار») و زندان (در اصل به چم انبار رزم افزار یا اسلحه خانه) می‌بینیم. دکتر تفضلی «زیناوند» را «هوشیار» معنا کرده است.

**زین گاو:** (در اوستا «زینیگو» یا «زینیگاو» و در پهلوی «زین گاو») نام یکی از دشمنان ایران است که افراسیاب او را می‌کشد. این نام با صفت «دروغ گو» (دروغ پرست) همراه آمده و «یوستی» در «نامنامه‌ی ایرانی» چم آن را «دارنده‌ی گاو زنده» دانسته است. بهار نوشته است: «به گمانی چم گاو زنده میدهد». در گزارش اوستای استاد پورداود این نام به صورت «زنگیاب» آمده است.

به نوشته‌ی بندھشن، «زین گاو» از تازیان بود که به ایرانشهر آمد و شاهی آن را بگرفت و به هر که به بدچشمی نگریست، کشته شد. ایرانیان افراسیاب را به خواهش خواستند تا آمد و آن زین گاو را کشت و خود شاهی ایرانشهر کرد.

در شاهنامه از زین گاو تازی سخنی به میان نمی‌آید؛ ولی گفته می‌شود که تازیان به ایران آمدند و افراسیاب با ایشان جنگ کرد و آنان را شکست داد.

**زینیاور خویداھه:** نام آوردگاهی است که گشتابن در آن بر همستان خود چیرگی می‌یابد. گلدنر در متن اوستای خود، این نام را «جینیاور» آورده است.

**ساوگنت:** نام کوهی است که در خرد اوستا با صفت مزا آفریده آمده و ستوده شده است.

**ساوئنگهی:** (از ریشه‌ی «سوئنگهه» به چم «سود و بهره») نام ایزد نگهبان چارپایان بزرگ و از همکاران «هاونی» است. **سایریوقت:** نام کوهی است (زمیادیشت، بند ۴).

**ساینی:** نام سرزمینهایی است که در فرودین یشت (بند ۱۴۴) فروشی‌های زنان و مردان اشون آنها ستوده شده است. پورداود نوشته است: «تعیین مملکت ساینی بكلی ناممکن است. «وندیشمان» و پس از او دارمستر نوشته اند که از

این مملکت چین اراده شده است؛ ولی امروزه کسی با این دیدگاه هم رای نیست.»

**سایوژدری:** نام کسی است که در آبان یشت (بند ۷۲) از دو پسر او «آشووزدنگهه» یاد می‌شود.

**سئنی:** نام دیوی (یا بیماری؟) است که تنها در خردادیشت (بندهای ۲ و ۳) بدان بر میخوریم و آگاهی دیگری از آن نداریم.

**سِپِتَمْدَگَاه:** (= سِپِتَتَ مَيْنِيُو گَاثَا) نام سومین روز از روزهای پنجگانه‌ی اندرگاه است که از نام سومین گاثا گرفته شده است.

**سِپِتَتَ مَيْنِيُو گَاثَا:** نام سومین گاثا یا سرود از گاهان پنجگانه‌ی زرتشت است که یستا، هات ۴۷ تا ۵۰ را دربرمیگیرد. در پهلوی و فارسی این سرود را «سِپِتَمْدَگَاه» یا «سِپِتَمْدَگَات» هم خوانده‌اند.

**سِپِتَوَدَات:** (در پهلوی «سِپِنَدَات») به چم «آفریده‌ی ورجاوند مینوی» و در فارسی به تحریف «اسفنديار» نام شاهزاده و پهلوان نامدار داستانهای کهن ایرانی و پسر گشتاب است که در اوستا به کوتاهی و در شاهنامه به گسترده‌گی از او سخن به میان می‌آید.

**سِپِتَوَدَات:** نام کوهی است (زمایادیست، بند ۶) در بندھشن (بخش ۱۲، بند ۲ و ۲۳) «سِپِنَدَات» نام کوهی است در نزدیکی «ریوند» در خراسان. در شاهنامه نیز از کوهی به نام «سِپِنَد» نام برده می‌شود که رستم به دژی در آنجا لشکر می‌کشد.

**سِپِنَجَغَر:** نام دیوی است که مانند «اپوش» دیو خشکسالی خوانده شده و در وندیداد و دینکرت و بندھشن گفته شده است که آتش «وازیشت» که از گرز شتر شراره می‌کشد، این دیو را نابود می‌کند.

**سِپِنَدَارَمَذ/ روز سِپِنَدَارَمَذ/ جشن سِپِنَدَارَمَذَگَان:** (در اوستا «سِپِتَ أَرمَيْتَی» و در پهلوی «سِپِنَدَارَمَت») یا «سِپِنَدَارَمَد» و در فارسی «سِپِنَدَارَمَد» یا «اسفندارمذ» یا «سِپِنَدَ» دارای دو جز «سِپِتَ» به چم «ورجاوند» و «آرمیتی» یا «ارمیتی» که چم آن را اندیشه و فداکاری و بردبانی و سازگاری و فروتنی نوشته‌اند. در پهلوی چم این ترکیب را «خرد کامل» نوشته‌اند.)

در گاهان، بیشتر پاره‌ی دوم آن آرمیتی به تنها یی آمده و یکی از فروزه‌های «مزدالاهوره» است؛ ولی در اوستای نو، سپندارمذ نام یکی از امشاسبان است که در گروه سه گانه‌ی امشاسبان- سپندارمذ، خردداد و امرداد- جای دارد و از نمادهای مادرخدایی اهوره مزدا به شمار می‌آید. این امشاسبان در جهان مینوی نماد دوستداری و بردبانی و فروتنی اهوره مزدا و در جهان استومند، نگاهبان زمین و پاکی و باروری و سرسبزی آن است. او دختر اهوره مزداست و ایزدانوان آبان (اردویسور اناهیتا) و دین و آشی از یاران و همکاران اویند و «ترومیتی» (نانگ هیشه) دیو ناخشنودی و خیره سری و یکی از کماله دیوان، همستار اوست.

در گاهان از «سپنْتَ آرميتي» چون پرورش دهنده‌ی آفریدگان ياد می‌شود و از طریق اوست که مردم برکت می‌یابند. مزدالهوره او را آفریده است تا رمه‌ها را مرغزاها سرسبز ببخشد. در اوستای نو، او دارنده‌ی ده هزار داروی درمان بخش است. و نام او (به ویژه در وندیداد) بیشتر هم تراز با «زمین» می‌آید.

بهار نوشته است: «در وداها (arámati) آمده که برخی آن را با زمین یکی دانسته‌اند. مولتن بر این گمان است که این نام در اصل (arâ-mâtâ) بوده است و به چم «مادر زمین». اچ. گری گمان می‌کند که در اساطیر ایرانی، «ارمتی» همسر و نه دختر خدای آسمان بوده است که برابر آن در وداها (dyâvâ prthvî) است و سپس چون هرمزد خدای بزرگ شده است، این استوره در ادبیات زرتشتی به صورت دختر هرمزد درآمده است.» واژه‌ی «ساندارامت» (به چم اندرون زمین) در زبان ارمنی، صورتی از «سپندارمذ» است.

پنجمین روز ماه و دوازدهمین ماه سال به نام این امشاسپندبانو است که در فارسی «اسفند» گفته می‌شود. گل بیدمشک را نیز ویژه‌ی او دانسته‌اند.

جشن سپندارمذ‌گان، نام جشنی است که در سپندارمذ روز (روز پنجم) ماه سپندارمذ برگزار می‌شود. ابوریحان بیرونی می‌نویسد که این جشن ویژه‌ی زنان بوده است و در آن، از شوهران خویش هدیه دریافت می‌کرده‌اند و از این رو آن جشن را مزدگیران نیز می‌خوانده‌اند.

**سپندترين:** برگردان Spəntotəmo و صفت ویژه‌ی مزدالهوره است که یک بار در گاهان و دوبار در یسنا(هات ۱ و ۳۷) و یک بار در هرمزد یشت و بارها در وندیداد آمده است.

**سپندترين مينو:** برگردان «سپنيشت مينيو» و صورت دیگری از «سپنْتَ مينيو» است. این ترکیب را گاه به «مينوی افزونی» هم برگردانده‌اند.

**سپندميون:** (در اوستا «سپنت مينيو» به چم «مينوي ورجاوند») در گاهان، مينوي مزدالهوره آفریدگار جهان نیکی و برترین فروزه‌ی اوست؛ ولی در اوستای نو تجسم شخصی یافته و هم معنا با نام اهوره مزدا شده است و گاه به جای آن می‌آید.

«آنگرَ مينيو» (=اهریمن، به چم «مينوي ستيهنه و دشمن») همستار اصلی سپندميون است و داستان نبرد دیرپایی این دو مينو و دستياران و کارگزارانشان، مضمون سرتاسر آفرينش است. در گاهان از دو مينوي آغازين- سپنت مينيو و

انگرمینیو- سخن به میان می آید و سپندمینو به همستار خود می گوید که سرشت و منش ما از آغاز در همه چیز با یکدیگر ناسازگار بوده است.

**آذرِ سپنیشت:** به چم «ورجاوندترین» نام یکی از آتشهای پنجگانه است. در زند اوستا، این واژه نام آتشی خوانده شده که در گرزمان در پیشگاه اهوره مزدا فروزان است. در بندھشن، سپنیشت آتشی است برای کار جهانی و بنیاد آتش بهرام از آن است.

**سپیتَ گونَ:** به چم «سپیدگون» یا «سپیدرنگ» نام یکی از کوههای است که گیاه هوم بر آن می روید. دارمستر این کوه را از کوههای سلسله هندوکش شمرده و به دو شاخه‌ی «کوه بابا» که هر دو «سفیدکوه» خوانده می شود، اشاره می کند.

**سپیتمان:** (در اوستا «سپیتمان») نام خاندان زرتشت و خشور و دادگذار مزدابرستی است. در گاهان هفت بار از زرتشت، تنها با نام خانوادگی اش یاد می شود. در بندھشن «سپیتمان» نهمین نیای زرتشت خوانده شده که نام خاندان و دودمان وی از آن گرفته شده است.

چم لفظی «سپیتمان» روشن نیست و تنها پاره‌ی نخست آن «سپیت» را می شناسیم که به چم «سپید» است. «یوستی» در نامنامه‌ی ایرانی، این نام را برگرفته از «سپیت مینس» می داند که در نوشته‌های یونانیان در سخن از ایران، نام یکی از سرداران است و از روی واژه باید به چم «سپیدمان» (سپیدمنش) یا «برخوردار از منش پاک و روشن» باشد. در متنهای پهلوی و فارسی و تازی، این نام با نگارش‌های سپیتم، سپیمان، سپیمان، سپیتمان، سپیتمان و اسفیتمان نیز آمده است.

برخی از پژوهندگان برآنند که «سپیتمان» نام کوچک و خشور مزدیستا و برگرفته از نام نهمین نیای اوست و زرتشت عنوان یا لقبی بوده که پس از نام آورشدن به پیامبری، بدود داده شده است.

**سپیتمانیان:** عنوان یا لقبی است که برای خویشاوندان و بستگان زرتشت که همه به «سپیتمان» نیای زرتشت می پیوندند.

زرتشت در گاهان(هات ۴۶، بند ۱۵) گروهی از خویشان خود را «سپیتمانیان» می خواند و در همان جا(هات ۵۳، بند ۳) دختر خود «پورچیستا» را «سپیتمانی» خطاب می کند.

**سپیتَ وَرِنَ:** نام کوهی است (زمایدیشت، بند ۶) برخی برآنند که این کوه همان «سپیت گونَ» است که در شمار کوههای رویشگاه گیاه هوم از آن نام برده شده است.

**سپیتیور:** نام کسی است که پیکر «جمشید» را با اره برید و به دونیم کرد (زمایادیشت، بند ۴۶).

در بندهشن می خوانیم: «سپیتیور برادرِ جمشید است که با اژدی دهاک، جمشید را کشت.»

در شاهنامه نامی از سپیتیور نیامده و تنها گفته شده است که جمشید پس از آن که خود را جهان آفرین می خواند و درنتیجه فریزان از او می گسلد، از ضحاک (اژدی دهاک) شکست می خورد و سد سال پنهان از چشم مردمان زندگی می کند تا به چنگ ضحاک می افتاد و او جمشید را با اره به دونیم می کند.

به نوشته‌ی روضه الصفا جمشید را پس از آن که سد سال فراری بود، در کنار دریای چین در میان درختی کهنسال و میان تهی یافتد و با اره به دونیم کردن.

**سپینج اوروشك:** نام یکی از دیوپستان همسtar گشتسپ است. این نام در پهلوی به «سپینجروش» تبدیل شده است.

**ستروسار:** (شاید در اصل «ستاروسار» به چم «ستاره سر» یا «کوهی که سر به ستاره می کشد») نام یکی از کوههایی است که گیاه هوم بر آن می روید. دارمستر این کوه را از سلسله «غوربند» می شمارد.

**ستوت یسنیه:** در یسنا (هات های ۵۴ و ۵۵) و در چندین جای دیگر اوستا، از بخشهایی از «یسنیه» که سروden آنها ویژگی دارد، به ساخت جمع «ستوت یسنیه» یاد شده است. درباره‌ی اینکه این یسنیه های ویژه کدامند، پژوهندگان و گزارشگران اوستا دیدگاه های گوناگونی ابراز داشته اند. در کتابهای روایت «ستود یشت» (=ستوت یسنیه) نخستین نسک اوستا و دارای ۲۳ کرده (بخش) خوانده شده و در «شایست و نشایست» گفته شده است که این یسنیه ها از یسنیه، هات ۱۴ آغاز می شود؛ ولی به پایان آنها اشاره ای نرفته است. دینکرد «ستوت یسنیه» را نسک بیست و یکمین (واپسین نسک) اوستا می شمارد. «وست» هاتهای ۱۴-۱۸، ۲۲-۵۱، ۵۳-۵۵ و ۵۹-۵۸ را «ستوت یسنیه» می داند و دارمستر هاتهای ۱۴-۵۹ را و دیگران نیز هر یک دیدگاه هایی دارند.

در فرهنگ پهلوی «ستوت یسن» و «ستوت یست» و «ستوت یشت» ضبط گردیده و درباره‌ی آن گفته شده است: «نام یکی از نسکهای اوستاست که شامل گاهان و یسنیه، هفت هات می شود.»

**ستویس:** (در اوستا «ستوئس» و در پهلوی «ستویس» یا «سدویس» آمده و چم آن را به اختلاف «دارای سد چاکر» یا «دارای سدخانه» نوشته اند). نام ایزد- ستاره ای است از یاران و همکاران نزدیک ایزد «تشتر» که او را سپاهبد نیمروز (=جنوب) خوانده اند و دریاها به خویشکاری اوست و از ستارگان گردند، ناهید دشمن اوست.

گیگر اوستاشناس آلمانی، ستویس را یکی از ستارگان برج «نسر واقع» می‌شمارد و دارمستر آن را با «پروین» و بارتولومه با «دبران» یکی می‌انگارد و تقی زاده در گاه شماری، آن را «سهیل» می‌داند که دومین ستاره‌ی درخشنان آسمان است.

**ستیر:** (=سیر) واحد وزنی که به قولی شش و نیم و به قولی چهار درم بوده است.

در زند وندیداد «ستیر» یکی از واحدهای پول است؛ ولی از مبلغ آن سخنی در میان نیست.

**سِج** (=سیچ): نام دیگر «مرشون» دیو فراموشی و زوال است که از او با توصیف «نهان روان» یاد شده.

**سَچِی:** شخص دچار به یکی از بیماریها یا نارسایهای تنی است. از چگونگی این بیماری یا نارسایی، آگاهی نداریم. در آبان یشت (بند ۹۲) ایزدانو اردوسور اناهیتا کسانی را که نباید از «зор» پیشکش شده بدو بنوشند، نام می‌برد و سچی یکی از آنهاست.

**سُدْرَه:** پیراهن دینی زرتشتیان است که در زیر دیگر جامه‌ها می‌پوشند و «کُشتی» را بر روی آن می‌بندند. نام دیگر این پیراهن «شبی» (در پهلوی «شَبِيك») است.

سدره پیراهن سفید و ساده و گشاد و بی‌یخه‌ای است با آستینهای کوتاه که بلندی آن تا زانو می‌رسد و از پیش، چاکی در میان دارد تا پایان سینه و در آخر آن چاک، کیسه‌ی کوچکی دوخته شده است که آن را «کیسه‌ی کِرِفه» (کیسه‌ی ثواب) می‌گویند و نشانه‌ای از گنجینه‌ی اندیشه و گفتار و کردار نیک است. پوشیدن این پیراهن-همچنان که بستن کشتی- بر هر زرتشتی که به سن بلوغ (پانزده سالگی) رسیده باشد، واجب است. (گفتنی است که در میان جامه‌های سنتی کودکان نوزاد در خانواده‌های اصفهانی، جامه‌ای به نام «سدره» هست که می‌تواند یادگاری از «سُدْرَه» زرتشتیان باشد).

**سَدْوِيس:** در نوشته‌های پهلوی نام دریابی است میان دریای «فراخ کرت» و دریای «پویتیک» (=پویدیک). بهار در بررسی جغرافیای اساطیر ایران، دریای سدویس را با دریای «عمان» (=پارس) یکی می‌داند.

**سِدِیس:** نخستین سه شبانه روز پس از مرگ هر کس را بدین نام می‌خوانند. گویا این واژه، شکل دگرگون شده ای از «سِدوش» یا «سه دوش» (=سه شب) است.

**سَرَایِ آشَه:** تعبیری است برای «بهشت» که «سرای منش نیک» و «خانمان اشه» نیز خوانده شده است.

**سَرَدار:** دارمستر نوشته است: «موبدی که او را سردار می‌خوانند، همه‌ی چیزهایی را که برای برگزاری یزشن باشته است، آماده و پاکیزه می‌کند و می‌آراید.»

با این توصیفی که دارم است از کار «سردار» در یزشن می کند، گویا باید عنوان دیگری باشد برای «سروشاوِر» و شاید اصطلاح پارسیان (زرتشتیان هند) است.

**سَرِدَّ**: نام ایزد نگاهبان سال است.

**سروَقَتْ فِذْرِي**: (به چم «دارنده‌ی پدری نامی و بلندآوازه») نام مادر «هوشیدر» نخستین سوشیانت مزداپرستان است از خاندان «بهروز خداپرست» که در پایان دهمین هزاره بر اثر تن شویی در دریاچه‌ی کیانیه (هامون) و بارگیری از تخمه (یا فره) زرتشت، آبستن می‌شود و «هوشیدر» از او زاده می‌شود.  
نام مادر هوشیدر و در «صد در بنده‌شن» به صورت «نامی بَد» (= پهلوی «نامیگ پَد») آمده است.

**سُرُوش**: (در اوستا «سروش» از ریشه‌ی «سرو» به چم «شنیدن، شنایی و فرمانبرداری، بویژه شنایی و فرمانبرداری از فرمانهای ایزدی و سخن خداوندی») نام یکی از بزرگترین ایزدان و مینویان در دین مزداپرستی و نماد شنایی و فرمانبرداری و تجسم پرهیزگاری و درست کرداری است. پایگاه این ایزد را با ایزدمهر برابر دانسته و گاه او را در شمار امشاسپندان آورده‌اند.

سروش از جمله ایزدانی است که در کار داوری پسین، خویشکاری دارد و کار شمار و سنجش کردارهای مردمان بر دست اوست. نام این ایزد در اوستا بیشتر با صفت‌های پارسا، پرهیزگار، پاک، نیک، پیروز، بخشندۀ‌ی پاداش نیک، توانا، دلیر، سخت رزم افزار، بُرْزمند، تن-منشۀ، جهان آرا، رَدِ پاکی، اهورایی و سالار آفریدگان اهوره مزدا آمده است. از میان این صفت‌ها، بویژه «تن-منشۀ» یادکردنی است که در اوستا «تنو-منشۀ» آمده، یعنی که همه‌ی تن و سراسر هستی او «منشۀ» (یا شنایی و فرمانبرداری از «منشۀ») است و این صفتی است هماهنگ با خویشکاری اصلی ایزد سروش.

درباره‌ی این مهین ایزد دین مزداپرستی در اوستا می‌خوانیم که در میان آفریدگان مزدا، سروش نخستین کسی است که زبان به ستایش و نیایش آفریدگار و امشاسپندان گشود و نخستین کسی است که «یزشن» به جای آورد و پنج سرود (گاهان زرتشت) را بسرورد.

ابوریحان بیرونی نیز می‌نویسد سروش نخستین کسی است که مردمان را به ستایش پروردگار، به زمزمه کردن و بازگرفتن فرمان داد.

در ادبیات دینی زرتشتیان، سروش پیک ایزدی و آورنده‌ی گفتار اهورایی خوانده شده است و بر بنیاد همین برداشت، در کتابهای فارسی و تازی هم او را با «جبriel» یکی برابر دانسته‌اند. حال آنکه ایزد

«نیریوسنگهه» (نریوسنگ) این خویشکاری را دارد. نام سروش بیشتر همراه ایزدان مهر و رشن و ایزدانو آشی می‌آید و در «ارت یشت» (بنده ۱۶) به ایزدانو آشی گفته می‌شود: «اهوره مزدا پدر تو، سپندارمذ مادر تو و سروش نیک و پارسا و رشن و مهر برادران تواند».

سروش نیز مانند ایزد مهر، همواره بیدار است و هرگز خواب در چشم او راه نمی‌یابد. اوست که سرتاسر جهان استومند و همه‌ی آفریدگان مزدا را پس از فرورفتن خورشید با رزم افزار آخته‌ی خویش نگاهبانی می‌کند. گردونه‌ی سروش را تیز مانند گردونه‌ی مهر، چهار اسب سپید درخشان بی‌سایه و زرین سم می‌کشدند و پایگاه او هم مانند پایگاه ایزدمهر، بر فراز البرز کوه در بارگاهی هزار ستون و خودروشن و ستاره‌آذین است.

سروش در اوستا بیشتر با دیو دروغ در ستیزه است و در هر شب سه بار به گرد زمین می‌گردد و با دیوان نبرد می‌کند. از جمله دیوان دشمن سروش، «کوند» دیو بی‌می‌مست است که نام او شاید با «گند» و «گندی» در فارسی پیوند داشته باشد و طبیعی است که در برابر سروش، ایزد همیشه بیدار و دلیر و چالاک و رزم آور قرار گیرد؛ ولی بزرگترین همستان ایزد سروش، «ائیشم» دیو خشم خونین درفش است که واپسین کماله‌ی دیوان به شمار می‌آید. خروس نماینده و کارگزار و گماشته‌ی ایزد شب زنده دار سروش بر روی زمین است که بامدادان بانگ بر میدارد و مردمان را به بیداری و ستایش آفریدگار و کار و کوشش فرامیخواند و مژده‌ی سپری شده شب تیره و دمیدن سپیده‌ی پر فروغ را می‌دهد.

«سروش یشت هادخت» (یازدهمین یشت اوستای کنونی) که بخشی از یستمین نسک گم شده‌ی اوستای کهن به نام «هادخت نسک» است و نیز «سروش یشت سرشب» که در نخستین سه شب پس از مرگ هر کس و نیز در سراسر سال، هر شب پیش از خواب خوانده می‌شود و «سروش باز» که یکی از نیایش‌های خرد اوستاست و «سروش درون» همه ویژه‌ی ستایش و نیایش این ایزد بزرگ و نشانه‌ی ارزش فراوانی است که برای او قائل بوده‌اند. هفدهمین روز ماه را نیز به نام این ایزد می‌خوانند.

در ادبیات فارسی (بویژه در حمامه و ادب عرفانی) سروش حضوری پیوسته و نقشی چشمگیر دارد و می‌توان گفت که شخصیت او در این بخش از فرهنگ ایرانی، گسترش نوینی یافته است.

**سروش‌اوَرْز:** (در پهلوی «سُرُوشَاوَرْز») عنوان هشتمین تن از پیشوایان (موبدان) هشت گانه‌ای است که در ایران باستان، برگزاری بیشتر (آین ستایش و نیایش) را برعهده می‌گرفتند.

کار «سروش اورز» سامان بخشی به وضع پرستشگاه در هنگام یزشن بوده است. چم این ترکیب، «گماشته و کارگزار سروش» است و همین عنوان را به «خروس» هم - که نماینده و کارگزار ایزد سروش بر روی زمین است - داده اند.

**سروش باز:** نام یکی از نیایشهای نامی زرتشیان است که هر بامداد پس از برخاستن از خواب می خوانند و آن را «نیرنگ دست شو» نیز نامیده اند.

سروش باز سپاس و درودی است که بامدادان پس از سپری شدن تیرگی شب به ایزد سروش - که در سراسر شب به نگاهبانی جهان ایستاده است - می گویند. افزون بر آن، همه‌ی نیایش‌های زرتشیان - و به ویژه نیایشهای آین دادبود در گذشتگان - با سروش باز آغاز می شود.

سروش باز ۵ بند دارد و دو پاره‌ی پازند نیز به آغاز آن افزوده اند. جای این نیایش در بخش خرد اوستاست.

**سروش درون:** شش هات از یسنا(هاتهای ۳-۸) را بدین نام خوانده اند.

**سروشو - چرن:** (در پهلوی «سروشو چرnam») «تنیبیه‌ی است ویژه برای حدی از گناه و این دسته از گناهان نیز سروشو چرnam خوانده می شوند. واژه در اصل نام چوبدستی است که پیشوایان دین برای تنیبیه گناهکاران در دست می گرفته اند.»

در ارداویراف نامه آمده است: «هر کس را کرفه (=ثواب) سه سروشو چرnam بیش از گناه باشد، به بهشت رود و کسی را که گناه سه سروشو چرnam بیش از کرفه باشد، به دوزخ بربند.»

پورداود با اشاره به این نوشه‌ی ارداویراف نامه درباره‌ی سروش چرnam می نویسد: «وزن سبکی است.»

«دکتر رحیم عفیفی» در زیرنویس گزارش فارسی ارداویراف نامه می نویسد: «در اینجا منظور سبکی وزن است.»

در وندیداد بارها «سروشو - چرن» در کنار و مترادف با «اسپهه - اشترا» به چم تازیانه یا افزار تنیبیه گناهکاران می آید و چنین می نماید که از هر دو، یک افزار اراده شده است.

**سروش یشت سرسب:** یسنا، هات ۵۷ را که هر شب پیش از خواییدن و در نخستین سه شب پس از درگذشت هر کس می خوانند. بدین عنوان یاد می کنند. دارمستر با تصور اینکه این یسنا تنها برای خواندن در نخستین سه شب پس از مرگ است، آن را به نادرست «سروش یشت سه شبه» خوانده است.

سروش یشت هادخت: نام یازدهمین یشت از یشتهای بیست و یک گانه‌ی اوستاست که ۵ کرده و ۲۳ بند دارد و بخشی از بیستمین نسک گم شده‌ی اوستای در روزگار باستان بوده است.

**سُقْتَن**: کارواژه‌ای است که در گزارش فارسی وندیداد بکاررفته و بهار درباره‌ی آن نوشته است: « فعل سُقْتَن و سُقْتَن و واژه‌ی «سوورا» را شاید بتوان از ریشه‌ی *sav* به چم صداکردن و آوازدادن دانست که امروزه واژه‌ی سوت را به صورت اسم مفعول از آن در دست داریم.»

**سَكِيَّتَه**: نام گونه‌ای «خرفستر» است که اهربین به پیارگی خویش در برابر آفرینش اهورایی دومین سرزمین جهان (جلگه‌ی سعد)، آن را می‌آفریند تا مرگ در گله‌ی گاوان بیفکند.

دارمستر این واژه را ناشناخته خوانده و گمان برده است که چم آن «حشره‌ی گله‌ی گاو» باشد. در زند وندیداد و گزارش اسفندیارچی آمده است: «حشره‌ای است که در میان غله و علوفه پنهان می‌شود و بانیش زهرآلود خود، گاوی را که آن غله و علوفه را می‌خورد، می‌گزد.»

**سَكَ - دَيَد**: آینی است برای پاک کردن محیط زندگی از گند و نپاکی «نسو» (دیو لاشه و مردار). سگی که باید در آین «سگ- دید» بیاورند، «سگ زرد چهار چشم یا سگ سفید زردگوش» توصیف شده است. بهار درباره‌ی ریشه‌ی اساتیری آین «سگ- دید» نوشته است: «در ریگ ودا، یمه دو پیام برنده دارد که هر دو سگ‌اند. سگهای یمه، چهار چشم، پهن بینی، راه راه و قهقهه‌ای اند. این دو سگ، پاسدار راه بهشت اند و مردگان را وامی دارند تا بی آنکه از راه به در روند، به انجمان پدران که در کنار یمه نشسته اند، بپیوندند. این سگها در مراسم تشیع مردگان در کیش زرتشتی نیز خویشکاری به عهده دارند که با این استوره مربوط است. ولی پیوند خود را با جم از دست داده اند.»

نگارنده گمان می‌برد که سگان دوگانه‌ی یمه (= جم) با دو سگ نگاهبان «چیوندپل» که در اساتیر ایران آمده است، مربوط باشند. این پیوند را هم در برابری شماره‌ی سگان و هم در یکسانی خویشکاری و کار آنها که پاسداری راه بهشت است، می‌توان دید. در آین «سگ- دید» تنها یک سگ را می‌بینیم که موبدی آن را از درازای راه عبور دادن مرده به دخمه می‌گذارند و کارش زدن و دور راندن «نسو» (دیو لاشه و مردار) است.

**سَنَاوِيَّذَكَ**: نام یکی از کسانی است که به دست گرشاسب کشته می‌شود.

**سَنَّكَهَوَكَ**: نام یکی از دو دختر (یا خواهر) جمشید است که اژدی دهاک پس از چیرگی بر جمشید، آنان را به همسری بر می‌گزیند و هنگام پیروزی فریدون بر اژدی دهاک، به همسری وی درمی‌آیند.

در شاهنامه به جای این نام، «شهرناز» آمده است. «دکتر بهمن سرکاراتی» در گفتار تحقیقی و ارزنده‌ی خود به نام «بنیان اساتیری حماسه‌ی ملی ایران»، این دو خواهر (شهرناز و ارنواز شاهنامه یا سنگهوهک و آرنوک اوستایی) را تجسم مردمانه‌ی دو امشاسب‌بانو خرداد و امرداد می‌شمارد.

**سَوْرَوَ:** (در پهلوی «ساول») سومین تن از کماله دیوان (مهین دیوان و کارگزاران اهریمن) و همسtar امشاسب‌بند شهریور است.

**سوشیانت (= سوشیانس):** (در اوستا «سوشیانت») به چم «سودبخش» یا «سودران» و در معنای گسترده، «رهانند» یا «رهایی بخش» است. در گاهان این صفت چند بار برای زرتشت آمده؛ ولی در دیگر بخش‌های اوستا صفت یا عنوان هر یک از سه موعود زرتشیان و بویژه سومین آنهاست که نام او «آستوت ارت» است.

**سَوْكَ:** (در پهلوی «سُوگ») ایزدبانوی نگاهبان خوشی و بالیدن و پرورش و نماد خوشی ایزدی است. نام این ایزدبانو را در یشتها و در وندیداد با صفات‌های «نیک»، «اشون»، «فراخ دیدگاه» و «مزدا آفریده» همراه می‌بینیم.

در بندھشن، این ایزدبانو «سُوگ نیکو» خوانده شده و از یاران و همکاران امشاسب‌بند شهریور به شمار آمده است. در جای دیگری از همان نسک، از همکاران ماه شمرده شده و درباره‌ی او چنین آمده است: «مینوی را که با ماه همکار است، سُوگ خوانند. همه‌ی نیکویها که از آبرگران (کارگزاران بلندپایه‌ی اهورایی، ایزدان) به گیتی آفریده شد، نخست به سوگ آید. سوگ آن را به ماه سپارد و ماه به اردویسور و اردویسور به سپهر و سپهر به جهان بخشاید.»

بهار نوشه است: «در ادبیات دینی ایران، گویا دو ایزد سُوگ موجود بوده است. یکی ایزد سوگ، الهه‌ای که خواسته و سود می‌بخشد و بیشتر بر می‌آید که این ایزد با سپهر و ایزدان آسمانی همکار باشد و دیگری که در پیوند با هرمزد، مهر، باد و فره می‌آید، ایزدی است نیز آسمانی که برابر با Šoká سانسکریت است به چم درخشنان، در اوستا این نام به صورت *saoka* پدیدار می‌شود.»

**سوگند:** (در اوستا «سوگنت») صفت است از مصدر «سوگ» به چم سوختن و زبانه کشیدن که «سو» به چم روشنایی چراغ و بینایی چشم در فارسی از آن برجا مانده است. این صفت در اوستا، نام «گوگرد» بوده و چون آب آمیخته به سوده‌ی گوگرد را در آین دادرسی به همپتکاران (معدیان) می‌نوشانیده اند تا گناهکاری یا بیگناهی آنان ثابت

شود، سوگند در ادبیات پهلوی به چم «ور» (آین دادرسی) بکاررفته و در فارسی نیز سوگند خوردن یادگار آن است.

**سوم:** در اساطیر کهن هندوان، سوم (برابر «هوم» در اوستا) شهربیار گیاهان دارویی است که از آسمان آمده‌اند.  
**سوزرا:** (در اوستا «سوزرا» یا «سوفرا») نام یکی از دو افزاری است که اهوره مزدا به جم می‌دهد تا با آنها بر جهان فرمان براند. این نام در وندیداد آمده و با صفت «زرین» همراه است. درباره‌ی چیستی این افزار، پژوهندگان اوستا برداشت‌هایی بسیار گوناگون دارند و آن را به خیش، تیر، مهر (خاتم) و جز آن ترجمه کرده‌اند. ولی هیچ یک از این چمها پایه و اساس ندارد و با توصیفی که در متن داستان جم از آن آمده است، سازگار نمی‌آید.

«شهرام(م)هدایتی» در مقاله‌ای به نام «سوزرا و آشtra در داستان جم وندیداد» در شناخت این افزار و افزار دیگر (آشtra) پژوهش کرده و بدین نتیجه رسیده است که «سوزرا» افزاری آوای است چون نفیر یا گاودم و «صور» در عربی از همین ریشه است و در فارسی کنونی هم «سوت» (در گوییشها «شوت») از آن بازمانده است. «هدایتی» بر آن است که سوزرا یا سوفرا یا سوفار اوستا از واژه‌ی عبری «شوفار» وام گرفته شده که بیش از هفتادبار در «عهد عتیق» بکاررفته و چم آن افزاری است چون کرنای که بدان بانگ برمی‌آورند و واژه‌ی «شیپور» فارسی نیز بازمانده‌ای از این واژه‌ی عهد عتیق به شمار می‌آید.

بهار هم در برداشتی همانند درباره‌ی «سوزرا»، آن را با فعل «سفتن» یا «سفتن» (گمان می‌رود از ریشه‌ی sav به چم «صداکردن») در پیوند دانسته و توضیح «فروود گرزید» را که در گزارش پهلوی وندیداد درباره‌ی کارواژه (فعل) «سفتن» آمده، با توجه به چم «گرزیدن» (نالیدن و دادخواهی) شوند روشنی بر آوایی بودن «سوزرا» و برابری آن با نفیر یا گاودم شمرده است. بهار همچنین گمان برده است که واژه‌ی «سورنای» یا «سرنا» در فارسی از ریشه‌ی «سوزرا» باشد.

«زادسپرم» می‌نویسد: «... (چون) یشت کرده شد، به همانگونه که جم در آن صور زرین، آن گاودم بدمید، سوشیانس پیروز گر برخواند که...»

یکی از پژوهندگان معاصر (دکتر جواد برومند سعید)، کوشیده است تا «سوزرا»‌ی جمشید را نخست با «جام جم» و سپس با «استرلاپ» انطباق دهد؛ ولی با وجود شاهد مثالهای فراوانی که از آثار ادبی گذشته، آورده، نتوانسته است، ادعای خویش را با شوندهای روشن و استوار به اثبات برساند.

**سَوَهَى:** (در پهلوی «سوه») نام یکی از هفت اقلیم یا کشور روی زمین بنابر بخش بندی ایرانیان باستان است. سوهی کشوری است در باختر.

**سیامَكَ:** نام کوهی است (زمایدیشت، بند۵) «وست» گمان برده است که این کوه همان «سیاه کوه» در افغانستان باشد که از سوی خاور هرات تا هری رود کشیده شده است.

سیامَكَ به چم «سیاه موی» یا «دارای موی سیاه» است و نام پسر «گیومرت» در شاهنامه همین واژه است.

**سیاوَش:** (در اوستا «سیاوَرَشَن» و در پهلوی «سیاوَخَش» و در فارسی «سیاوَش» یا «سیاوَوش» به چم «دارنده‌ی اسب سیاه» یا «دارنده‌ی اسب قهوه‌ای») نام پسر «کاووس» و پدر «کیخسرو» است که به فرمان افراسیاب کشته می‌شود. در اوستا چندبار بدین داستان اشاره رفته و در شاهنامه داستانی دراز و اندوهبار درباره‌ی آن آمده است.

بهار استوره‌ی سیاوش را یکی از آینهای ایزدان گیاهی می‌داند و با آینهای تموز و ایستر بابلی و از آن کهتر با آینهای سومری مربوط می‌شمارد و گمان می‌برد که شاید واژه‌ی اوستایی در اصل به چم «مرد سیاه» یا «مرد سیاه چرده» باشد که اشاره به رنگ سیاهی است که در این آینین بر چهره می‌مالیدند یا صورتکی سیاه که بکار می‌بردند و بر این مبنای گمان می‌برد که « حاجی فیروز» نیز بازمانده‌ای از این آینین کهنه باشد. البته همه‌ی این گمانها و برداشت‌ها نیاز به پژوهش‌های دیگری دارد تا اثبات شود.

**سیچَيِ دَوَ:** نام کوهی است (زمایدیشت، بند۵) به نوشه بنده‌شن این کوه رشته‌ای از کوه «آنترِکنگهه» به شمار می‌آید.

**سَيِّرِيَمَ:** نام بخشی از «خرده اوستا» است مشتمل بر سی بند که به نام بردن و وصف کردن و ستودن اهوره مزدا و دیگر مینویان و ایزدان نگاهبان سی روز ماه و یاران و همکاران آنان اختصاص دارد. «سی روزه» را در روز سی ام هر ماه و بویژه در روز سی ام ششمین و دوازدهمین ماه پس از درگذشت هر کسی می‌خوانند و آن را نیایشی برای روان مردگان می‌شمارند و به همین سبب، یسنا، هات ۲۶ را که درباره‌ی فروشی هاست، در پایان آن افزوده‌اند.

**سَيِّرِيَمَ:** نام یکی از سرزمینها و تیره‌های باستانی است که در اوستا آمده و بعدها نام «سلم» (= سرم) یکی از سه پسر فریدون از آن گرفته شده است. در ادبیات پهلوی «هُرُوم» (= روم) جانشین «سیریم» اوستایی شده و آسیای کوچک و سوریه را در نوشه‌های دوره‌ی ساسانی (و سپس در دوره‌ی اسلامی) بدین نام خوانده‌اند.

در شاهنامه، «سلم» نام یکی از پسران سه گانه‌ی فریدون است که فرمانروایی و شهریاری روم بر عهده دارد.

**سی-شو:** شستشوی ساده‌ی تن شخص آلوده به «نسو» را که شامل سی بار شستن با گمیز و آب می‌شود. «سی-شو» می‌نامند. این گونه شستشو تنها در صورتی پذیرفته است که آین «سگ-دید» انجام پذیرفته باشد. در غیر اینصورت، شخص آلوده باید در آین «برشنوم» شرکت کند.

**سیغویو:** گمان می‌رود نام سرزمه‌ی بوده که سنگی از سنگهای آن را دارای ویژگی‌های شگفت و معجزه آسا در یاری رسانی و نیروبخشی به مردمان می‌دانسته‌اند.

**سیمرغ:** (در اوستا «سین» یا «مرغوسین» و در پهلوی «سین مورو» و در فارسی «سیمرغ» و «سیرنگ») نام مرغی است اساطیری که در اوستا و نسکهای پهلوی، آشیانه‌ی او بر فراز درخت (اویسپویش) در میان دریای فراخکرت و در شاهنامه بر فراز البرز کوه است.

در شاهنامه (بویژه در داستان خاندان زال) سیمرغ نقش مهمی دارد و در داستان اسفندیار به سیمرغ دیگری نیز بر می‌خوریم که اسفندیار او را می‌کشد.

در گزیده‌های زادسپرم، سیمرغ و شبکور دو مرغی شمرده شده‌اند که اهوره مزدا آنها را «دیگر سرشت» بیافرید و دهان و دندان دارند و به شیر پستان، بچگان پرورند.

در ادبیات فارسی (بویژه در ادب عرفانی) سیمرغ (=عنقا) حضوری مکرر و چشمگیر دارد و شیخ عطار، منظومه‌ی عرفانی منطق الطیر را برپایه برداشت صوفیانه و اخلاقی خویش از نام و شخصیت این مرغ اساطیری پرداخته است.

**شایست و نشایست:** نسکی است به زبان پهلوی (دارای ۱۳۷۰۰ واژه) درباره‌ی فرمانهای دین زرتشتی و روا و ناروا در این دین. متن این نسک را «جهانگیر تاودیا» از پارسیان هند با آوانوشت به خط لاتین و برگردان انگلیسی، منتشر کرده است.

در برخی از جاه، نام این کتاب را «شایست لا شایست» هم نوشته‌اند.

**شَئْتَ:** نام یکی از داروهایی است که زنان آبستن با بکار بردن آن، دشتک (جنین) را از زهدان خود می‌انداخته‌اند.

**شبی:** (در پهلوی «شبیگ») نام دیگری است برای «سُدره».

**شفتن:** (=شِفتیدن) خارانیدن، خراسیدن، شخودن.

**شهریور / روز شهریور / جشن شهریور گان:** (در اوستا «خُشَّرَوَرِیَه» و در پهلوی «شَهْرِوَر» و در فارسی «شهریور» یا «شَهْرِر» به چم «شهریاری دلخواه» یا «شهریاری آرمانی» یا «توانایی مینوی آرمانی» یا «آرمان شهر») در گاهان، یکی از فروزه‌های مزاداهوره و در اوستای نو، نام یکی از امشاسپندان است که در جهان مینوی نماد شهریاری و فر و

فرمانروایی اهوره مزدا و در جهان استومند نگاهبان فلزها و پاسدار فر و پیروزی شهریاران دادگر و یاور بینایان و دستگیر مستمندان است و او را مینوی مهربانی و جوانمردی خوانده اند.

شهریور جزو گروه امشاسب‌پندان نرینه (بهمن، اردیبهشت، شهریور) است که نماد پدرخدایی اهوره مزدا به شمار می‌آید.

در گاهان آمده است که اهوره مزدا پاداش و پادافره‌ی واپسین را به میانجی شهریور به مردمان می‌دهد. واژه‌ی «شهریور» در این مورد می‌تواند ایهامی هم به فلز داشته باشد و اشاره‌ای به آزمون آهن گدازان و آذرِ فروزان به شمار می‌آید.

در اوستای نو، گاه واژه‌ی شهریور به روشنی چم فلز می‌دهد. از آن جمله است در وندیداد. ایزدان مهر و خورشید و آسمان و انیران و سوک و اردوسوراناهیتا و هوم و آپم نپات، از یاران و همکاران امشاسب‌پند شهریور و «سورو» کماله دیو نماد شهریاری بد و آشوب و مستی، همسtar بزرگ اوست.

چهارمین روز ماه و ششمین ماه سال را به نام این امشاسب‌پند می‌خوانند و به نوشته‌ی بندھشن، شاسپرغم (ریحان) گیاه و پیشه‌ی اوست.

نام جشنی است که در شهریور روز شهریور ماه برگزار می‌شد و به نوشته‌ی ابو ریحان بیرونی آن را «آذر جشن» نیز می‌خوانده اند.

صد دَر: (= صَدْ در نثر، صَدْ در بندھشن) نام دو رساله‌ی دینی زرتشتیان است به زبان فارسی که به کوشش «هیربد بهمن جی نوشیروانجی دهابر» در سال ۱۹۰۹ میلادی در بمبئی منتشر شد.

موضوع این دو رساله، شرح و بیان شایست و نشایست یا روا و نارواهای دینی و اخلاقی مزداپرستان است که هریک در صدَّر (صد باب یا هات) گردآوری شده است.

از نویسنده‌گان یا گردآورنده‌گان این رساله‌ها آگاهی نداریم و تاریخ نگارش آنها به گمانی در پایان سده‌ی نهم یزد گردی (۸۶۴ تا ۸۹۶) بوده است.

رساله‌های «صد در نثر» و «صد در بندھشن» از جمله نوشته‌های دینی زرتشتیان است که روایات خوانده می‌شود و موضع آنها پاسخهای موبدان ایرانی است به پرسش‌های دینی موبدان همکیش خود در هندوستان و به دو دسته‌ی «روایات کهن» و «روایات نو» یا «روایات بزرگ» بخش می‌شود.

**علمای اسلام:** رساله‌ای است کوتاه به زبان فارسی که موضوع آن گفت شنود میان علمای دین اسلام و موبدان دین زرتشتی است و در آن، موبدان در پاسخ پیشوايان مسلمانان، اصول دین مزدابرستی را شرح داده‌اند.

**علمای اسلام به دیگر روش:** در کتابهای روایات از دو رساله‌ی «علمای اسلام» یاد شده است که نخستین آن دو، کامل‌تر از دومی است و مطلب آن دو نیز متفاوت است. دومین رساله‌(رساله مختصر) را برای بازشناختن از نخستین، «علمای اسلام به دیگر روش» خوانده و تاریخ نگارش آن را پس از ششسی‌یزدگردی نوشته‌اند. نویسنده‌ی ناشناخته «علمای اسلام به دیگر روش» از فرقه‌ی زروانیان بوده است.

**غنان:** نام یکی از داروهایی است که زنان آبستن با بکار بردن آن دشتک(جنین) را از زهدان خود می‌انداخته‌اند. **فر:** (در اوستا «خَورِنَه» یا «خَورِنَگَه» و در پارسی باستان «فَرَنَه» و در پهلوی «خَورَه» یا «خَورَگَه» و در نوشته‌های مانوی «فَرِه» و در فارسی «فر» یا «خُورِه» یا «خُرِه») فروغ یا موهبتی است ایزدی که هر کس از آن برخوردار شود، برازنده‌ی سalarی و فرمانروایی گردد و به شهریاری رسد و آسایش گسترش دادگر شود. از پرتو فر است که مردی آشون و اهورایی به رهبری مردمان برانگیخته شود و در شهریاری و دین گسترش بر همگان برتری یابد. در اشاره به این سرنشت دوگانه‌ی فره مندان که در شاهنامه می‌خوانیم:

منم گفت با فره ایزدی / همم شهریاری و هم موبدي

کوتاه سخن آن که به باور مزدابرستان، همه‌ی آفریدگان برگزیده و نامدار اهوره مزدا، از پیامبران و پیشوايان اشون یزدان پرست گرفته تا فرمانروایان و شهریاران دادگر و پهلوانان و رزم آوران راست راه و درست کردار، فره مند و برخوردار از این فروغ یا موهبت ایزدی است. به همین روی در اوستا نه تنها شهریاران و پهلوانان بیدادگر و ستمکار همچون اژدی دهاک و افراسیاب از فربی بهره اند و هر چند تلاش می‌ورزند، هرگز نمی‌توانند از آن برخوردار گرددند، بلکه شهریاران فره مندی همچون جمشید و کاووس هم چون دچار برتنی و خودستایی شوند و پا از گلیم خویش فراتر ننهند و زبان به دروغ بیالايند و بیدادگری پیشه کنند، فر از آنان می‌گسلد و به سرانجامی شوم دچار می‌شوند.

در اوستا معمولاً از دو فر یاد می‌شود: «آیرینم خَورِن»(فر ایرانی) و «کَوئِنِم خَورِن»(فر کیانی). فر ایرانی از ستور برخوردار، خوب‌رمه، توانگر و فره مند است. خرد نیک آفریده و دارایی خوب فراهم شده می‌بخشد. آز را در هم می‌شکند و دشمن(انیران) را فرومی‌کوبد. فر ایرانی اهریمن و دیوان کارگزار و دستیار او و سرزمنهای ایران را شکست می‌دهد.

فر کیانی بهره‌ی ناموران و شهریاران و اشونان می‌شود و از پرتو آن به رستگاری و کامروایی می‌رسند. این فر همیشه از آن ایرانیان است و تا پدیدار شدن سوشیانت و برپایی رستاخیز، روی از ایران و ایرانیان برخواهد تافت.

مهرداد بهار نوشته است: «فر به چم سعادت، شکوه و درخشش است. در ادبیات اوستایی و پهلوی، فر با برکت، اقبال و خواسته مربوط است و در واقع، رسیدن به برکت، اقبال و خواسته، وابسته به داشتن فره است. ولی فره بر اثر خویشکاری به دست می‌آید. اگر هر کس، هر طبقه و هر قوم خویشکاری ورزد، یعنی به خویشکاری خویش و خویشکاری طبقه و قوم خود عمل کند، فره مند می‌گردد و به سعادت و خواسته می‌رسد.

فره نیروی کیهانی و ایزدی نیز هست. فره سوزان، درخشان و روشنی بخش است. بدین روی، برمی‌آید که فره باید نیرویی کیهانی و ایزدی باشد که بر اثر خویشکاری ورزیدن مردم، به صورت قدرت، ثروت، موفقیت و جز آن بر زندگی مردم اثر می‌گذارد و شکل می‌پذیرد. از این نکته روشن می‌گردد که خویشکاری رابط این نیروی کیهانی جهان انسانی است...

بهره‌وری از فره فقط پس از ورزیدن خویشکاری حاصل می‌شود که خویشکاری روان است... با هر انسان، روانی آفریده شده است که بر اثر انجام دادن یا انجام ندادن وظایف عمومی و خصوصی خویش - خویشکاری - به بهشت یا دوزخ می‌رود و این روان است که در این جهان، انسان را سعادتمند و فره مند یا بی سعادت و بی فره می‌کند. از نوشه‌های پهلوی برمی‌آید که فره بعدها، در دوره‌ی ساسانی با بخت معنایی برابر یافته است. این مساله، به گمان نگارنده، تحول بعدی فره است. در زمانی که توده‌ی مردم، در زیر فشارهای شدید طبقاتی و اجتماعی دوره‌ی ساسانی، از هرگونه سعادت دنیوی محروم بودند و ورزیدن یا نورزیدن خویشکاری تاثیری در یافتن یا از دست دادن فره نداشت، دیگر نمی‌شد با ارتباط حتمی فره مند بودن و ورزیدن خویشکاری باورمند ماند. بنابراین سعادت و قدرت و خواسته که نتایج عینی فره مند بودن بود، با بخت پیوستگی یافت و درنتیجه، فره چم بخت پیدا کرد و مرد خویشکار، تنها می‌توانست به سعادت اخروی روان خویش دل بندد.

چنانکه در باورهای تیره‌های دیگر نیز دیده می‌شود، باور به فره مربوط به جامعه‌ی کهن و نخستین انسان است. فره نیروی رابط جهان انسان و جهان خدایان است. انسان یا قبیله‌ای خویشکاری خویش را در مورد جهان خود و جهان پیرامون خود دقیقاً انجام داده باشد، انتظار دارد ایزدان یا مظاهر طبیعت نیز در برابر، او را یاری دهنده. شاید همین باور به پیوند طبیعی است که بعدها با تخصصی شدن کارها در جامعه، خویشکاری جادوگران را در مورد انگیختن لطف

ایزدان و دور کردن قهر ایشان مشخص می کرد. جادوگر می توانست پیوند فر یا قیله‌ی خود را با جهان خدایان حفظ کند و گسترش دهد و آنان را ودادار که فره بخشی کنند؛ یعنی سعادت و نیکختی فرد یا جامعه را تامین کنند. سپس، هنگامی که هازمان طبقاتی شد، فره نیز مفهومی طبقاتی یافت، فره آسروئان یا روحانیان، فره کیان یا فره پادشاهی و جز آن، نمودار تاثیر این تحولات طبقاتی بر امر فره است.

برخی از پژوهشگران برآنند که مفهوم «فر» به دینهای سامی نیز راه یافته و در دین یهود عنوان «Sexina» به خود گرفته و در قرآن از آن به «سکینه» تعبیر شده و شش بار بکار رفته است.

**فرابازو:** نام یکی از واحدهای اندازه گیری درازا بوده است. دارمستر آن را واحدی ناشناخته خوانده و گمان برده است که به درازای بازو باشد.

**فرآپیه:** نام کوهی است (زمیادیشت، بند<sup>۶</sup>).

**فراخ کرت:** (در اوستا «وُاوروکَش» و در پهلوی «فراخ کرت» یا «فراخ کرد» به چم «فراخ بریده») نام دریایی است بزرگ در اساتیر ایران که در سراسر اوستا، پیوسته از آن نام برده می شود.

پورداود گمان برده است که این دریا با دریای کاسپین (مازندران) یکی باشد و در این برداشت، به نوشته های منتهای گوناگون استناد کرده است. از آن جمله این نوشته‌ی بندھشن که «کنگ دژ» را در چندین فرسنگی خاور دریای فراخ کرت می داند و یادآوری مینوی خرد که «کنگ دژ» را در خاور و در سرحد ایران ویج می داند.

ولی بهار در بررسی جغرافیای اساتیر ایران، پس از بحث و پژوهش دقیقی، این دریا را با اقیانوس هند، یکی می شمارد.

در تیریشت می خوانیم: «آنگاه مه از آن سوی هند- از کوهی که در میانه‌ی دریای فراخ کرت جای دارد- برخیزد.» و این تاییدی آشکار است بر یکی بودن فراخ کرت و اقیانوس هند.

**فرادت فشو:** (به چم «پرورنده‌ی چارپایان کوچک») نام ایزد نگاهبان چارپایان خرد و از یاران و همکاران ایزد «رپیشون» است.

**فرادت ویو:** (به چم «پرورنده‌ی مردان») نام ایزدی نگاهبان و پرورنده و افزاینده‌ی مردمان و از یاران و همکاران ایزد «ازیرین» است.

**فراراثنی:** نام یکی از واحدهای اندازه گیری درازا بوده است که زند وندیداد آن را برابر با چهارده انگشت و دارمستر برابر با یک پا می شمارد.

**فراز آشکوب:** (در پهلوی «فرَّاج آشکوب») سقف بلند، خانه‌ی بلند.

**فرَّبرِتَر:** (در پهلوی «فرَّبرتار») عنوان چهارمین تن از هشت موبدی است که در ایران باستان برگزاری یزشن (آینستایش و نیایش) را برعهده می‌گرفتند. کار «فربرتر» آماده کردن افزارها و گذاشتن آنها در دسترس پیشوای بزرگتر بوده است.

**فرَّدَثَا:** (به چم «افزایش و بالش و رویش») نام رودی است که از سوی شمال خاوری به دریاچه‌ی هامون می‌ریزد و اکنون «فراه رود» خوانده می‌شود. درازای این رود از سرچشمۀ تاریزشگاه ۵۰۰ کیلومتر است و شهر «فره» یا «فراه» که در یورش مغولان ویران شد، بر کرانه‌ی همین رود جای داشت.

**فرَّدَدَفْشُو:** (در پهلوی «فرَّدَدَفْش») نام کشور یا اقلیم جنوب خاوری است در بخش بندی جهان به هفت کشور یا اقلیم که در ایران باستان معمول بود.

**فرَّزَدانُو:** (در پهلوی «فرَّزَدان») نام دریاچه‌ای است که گشتابپ در کنار آن از ایزدبانو اردویسور اناهیتا خواستار پیروزی بر همسنارانش می‌شود.

در بهمن یشت می‌خوانیم: «او خشیتِ اِرِث (هوشیدر) در کنار دریاچه‌ی فرزدان زاده خواهد شد.» در بندهشن آمده است: «فرزدان در سکستان (سیستان) جای داد. اگر پارسا ی چیزی در آن بیفگند، آب آن را می‌پذیرد و نگاه می‌دارد؛ ولی اگر ناپارسا ی چیزی در آن بیندازد، آب آن چیز را بیرون می‌افگند. سرچشمۀ فرزدان به فراخ کرت پیوسته است.»

پوردادود نیز نوشته است که جای این دریاچه باید در سیستان باشد. «یوستی» در «نامنامه‌ی ایرانی» گمان برده است که این دریاچه همان «آب ایستاده» کنونی در جنوب غزنۀ است، ولی بارتولومه گمان او را نادرست می‌داند.

**فرَسَپَاتَ:** نام یکی از داروهایی است که زنان آبستن با بکار بردن آن، دشتک (جنین) را از زهدان خود می‌انداخته‌اند.

**فرَسَتوِيه...:** نام یکی از نیایشهای دینی مزداقستان است.

**فرَشَكَرَد:** (در اوستا «فرشو کِرتی») جهان نوساخته در پایان دوره‌ی دوازده هزار ساله‌ی زمان کرانمند برقراری جاودانه‌ی پاکی و اشه و پرهیزگاری یا نوسازی جهان و دین پس از برخاستن سوشیانتها و پاک کردن جهان از همه‌ی پتیاره‌های اهریمنی است.

**فرَشَوْشَرْ هُوْكُو:** (در گاهان و در اوستای نو «فرَشَوْشَرْ» به چم «دارنده‌ی شتر کارآمد و راهوار») نام یکی از نخستین پذیرندگان و پیروان دین زرتشت و پدرزن اوست و «هوُگو» یا «هوُو» نام خانوادگی وی است. او برادرش «جاماسپ هوُگو» هر دو وزیر گشتاسب اند و از مزدابرستان نامبردار به شمار می‌آیند که در سرتاسر از آنان با درود و ستایش یاد می‌شود. «شهاب الدین شهرودی» در نسک «حکمت اشراف» خود «فرشوستر» را در تراز «جاماسپ» و «بودرجمهر» از حکیمان ایران کهن می‌داند که روش فلسفی آنان قاعده‌ی اشراف در نور و تاریکی بوده است.

**فَرَّگَرْد:** (به چم «فرابریده») هر یک از بخشاهی «وندیداد» (و نیز برخی از نسکهای پهلوی، از جمله ارداویراف نامه) را با این عنوان می‌خوانند. این واژه به زبان تازی هم رفته و در شعر ابونواس به صورت «فِرْجَرْد» (جمع آن «فِرْجَرْدَات») آمده است.

**فرِ ناگرفتنی:** «فر ناگرفتنی آفریده‌ی اهوره مزدا، خویشکاری آسرُونان (آترُبانان) است و از آن روی ناگرفتنی است که باید با فرهنگ بدست آورده شود.» (زند یسنا، هات ۳، بند ۱۶). پورداود درباره‌ی افزوده شدن صفت «ناگرفتنی» به فر نوشت: «این صفت به این مناسبت است که در کرده‌های ۷-۹ زامیادیشت میان خواستاران فر ستیزه در میگیرد و هنوز پس از گرشاسب به کسی تعلق پیدا نکرده است.» در بندشن آمده است: «فره ناگرفتنی آن است که آسرُونان راست؛ چرا که همواره دانایی با ایشان است. هرمزد خود آسرُون است. از این روی (آن را) فره ناگرفتنی خوانند که هرمزد در میان مینوان، مینویی تواند بود که ناگرفت فره است. بدین روی ایدون تواند بود که او را (هتا) مینوان نبینند.»

**آذرِ فرن بَغ:** (= فَرَوْيَغ = فَرَوْبَاك = فَرَا = حُرَاد = حُرْدَاد = خُورَا=خُوره(خُرَه)= خُرِين به چم «فره ایزدی» یا «فره خدایی») نام یکی از سه آتشکده‌ی بزرگ روزگار ساسانیان است که در کاریان فارس بود و به موبدان و اشرف اختصاص داشت.

آذر فرن بَغ همان است که ابوریحان بیرونی آن را «آذرخور» می‌نامد و در یادگردن از ماهها و جشن‌های ایرانیان می‌گوید: «پیروز پادشاه ساسانی هنگام خشکسالی بدین آتشکده روی آورد و نماز گزارد و ستایش آفریدگار را به جای آورد و خواستار شد که آن گزند را از مردم گیتی بگرداند و کام او برآمد و باران فربارید و آن روز سی ام از بهمن ماه بود که ایران روز باشد و مردم از خوشی و شادی که به آنان روی آورده بود، به روی همدیگر آب می‌پاشیدند و این آیین تا به امروز در ایران پایدار است و از این روست که در همه جا و در اصفهان نیز به یاد روزی که

بر ایرانیان باران فروبارید، جشن می گیرند و این جشن را آبریزگان(آفریجگان) می خوانند، یعنی جشن ریختن آب.

در بندھشن آمده است: «جم به شهریاری خویش، همه‌ی کارها را به یاری این سه آتشکده(آذر بزرگ مهر، آذر فرن بخ و آذر گشنسپ) بهتر همی کرد و آذر خره را به دادگاه(آتشکده) در خره اومند کوه(فرهمند کوه) به خوارزم بنشاند. هنگامی که دیوان جم را (با اره) بیریدند، آذر خره، فره جمشید را از دست اژدای دهک(ضحاک) رهایی بخشید. در پادشاهی گشتاسپ، چنانکه در دین آمده است، (این آتش را) از خوارزم به روشن کوه کاریان(بردن و بدانجا) نشاندند، همان گونه که اکنون نیز در آن جاست.»

**فرنی:** (به چم «افزون و فراوان») نام بزرگترین دختر زرتشت است. در پهلوی این نام را «فرن» نوشته اند. در فروردین یشت(بند ۱۳۹) فروشی این بانو همراه با فروشی های مادر و دو خواهرش ستوده شده است. در همان یشت(بند ۱۴۰) از چهار زن اشون دیگر به همین نام نیز سخن می آید و فروشی های آنان ستوده می شود.

**فَرَوَار:** بر وزن پروار، خانه‌ی تابستانی را گویند عموماً، و بالاخانه‌ای که پیرامون آن درها و پنجره‌ها داشته باشد، به ویژه و به چم خانه‌ی زمستانی هم به نظر آمده است.

در «متهای پهلوی» ویراسته‌ی «جاماسب آسانا» واژه‌ی Parvârân و در «زبور پهلوی» ویراسته‌ی «آندریاس-بار» به چم «کاخ» آمده است. Paryvâry

**فَرَوَانِه:** نخستین واژه‌ی یسنا(هات ۱۲) ویژه‌ی خستویی مزدابرستان به پیروی از دین مزدابرستی و فرمانهای آن است که بارها در سراسر اوستا هنگام اشاره به این هات از یسنا بکار رفته است.

این هات از یسنا را «فراریتی» (=خستویی) می نامند و بندهای ۸-۹ آن را که در «نیرنگ کشتی بستن» گنجانیده شده است، زرتشتیان چندین بار در شبازو ز، هنگام کشتی بستن می خوانند.

**فَرُورَدِين / جشن فَرُودَگان / فَرُورَدِين یشت:** فروردین، جمع «فَرَوَار» است که در زبان پارسی باستان «فَرَوَارَتی» و جمع آن «فَرَوَارَتین» بوده و مفردش برابر «فروشی» اوستایی است. نوزدهمین روز ماه و نخستین ماه سال و سیزدهمین یشت اوستا، بدین نام خوانده شده است.

نام جشنی است که در روز نوزدهم ماه فروردین برگزار می شد و آن را فروردینگان نیز می خوانند. همچنین نام جشن ده روزه‌ای است که از ۲۵ اسفندماه تا پایان پنجمین روز اندرگاه بربا میشد و ویژه‌ی ستایش و بزرگداشت فَرَوَارَهَا(فروشی‌ها) در گذشتگان و اشونان و پارسایان پیشین بود و برابر بود با واپسین گهنه‌ی سال.

این جشن که ابوریحان بیرونی نیز بدان اشاره کرده است، همان جشن است که زرتشتیان کنونی در ده روز پایان سال به نام «فروردیان» برگزار می‌کنند و آینهای دینی بجای می‌آورند. در مینوی خرد تنها پنج روز اندرگاه جشن فروردیان خوانده شده است.

جشن فروردین یا نوروز که تاکنون بزرگترین جشن سالیانه‌ی همه‌ی ایرانیان (و برخی از تیره‌ها و مردم ایرانی تبار و ایرانی فرهنگ سرزمینهای همسایه) و آغاز بهار و سال خورشیدی ایرانی به شمار می‌آید، همان جشن فروردگان (فروردینگان یا فروردیان) باستانی است و اگرچه امروزه به ظاهر رنگ و روی دینی کهن را از دست داده؛ ولی هنوز تمام نشانه‌های دیرینه‌ی این جشن را به گونه‌ای نمادی دربرمی‌گیرد.

فروردین یشت، نام سیزدهمین یشت از یشتهای بیست و یک گانه‌ی اوستاست که ۳۱ کرده و ۱۵۸ بند دارد و موضع آن، ستایش و بزرگداشت فروشی‌های همه‌ی مردان و زنان اشون و پارسا از گیومرث تا سوشیانت است.

**فروشی:** (در پارسی باستان «فَرَوْرَتِی» و در پهلوی «فَرَوَهَر» و در فارسی «فَرَوَر» یا «فَرَوَرَد» یا با دگرگونی آواها «فُرُوهَر») نام پنجمین نیروی مینوی آفریدگان است که پیش از آفرینش گیتیانه و هستی تن، وجود دارد و پس از مرگ نیز پایدار می‌ماند.

بسیاری از پژوهندگان و دانشوران، «ایده» (=مثال) را در فلسفه‌ی افلاطون، صورتی از فروشی در اندیشه‌های دینی و هستی نگری ایرانیان می‌دانند.

در اوستا و دیگر متنهای معتبر دینی مزدابرستان، از فروشی بدکارداران سخنی به میان نمی‌آید و تنها اشونان و پارسایان و راستی پرستانند که فروشی دارند. تنها در «صد در بندهشن» می‌خوانیم که فروشی مرد گناهکار با بوى و روان او در دوزخ بسر خواهد بود. ولی از خود اوستا چنین برمی‌آید که «دیو» به منزله‌ی فروشی شخص گناهکار است، چنانکه در وندیداد در توصیف گناهکار می‌خوانیم: «اوست که در همه‌ی هستی خویش همسان دیو است. اوست که پیش از مرگ همسان دیو است و پس از مرگ یکی از دیوان ناپیدا شود.»

نه تنها مردمان و مینویان آفریده‌ی اهوره مزدا، بلکه همه‌ی آفریدگان آسمانی و زمینی و آتش و آب و گیاه و جانور نیز دارای فروشی ویژه‌ی خودند که از آنها نگاهبانی و پاسداری می‌کند. از همه برتر، خود آفریدگار جهان-اهوره مزدا- نیز دارای فروشی است؛ چنانکه در وندیداد آفریدگار از زرتشت می‌خواهد که فروشی وی را که بزرگترین، بهترین، زیباترین، استوارترین، هوشیارترین، بزرگمندترین و در اشه بلنداپایگاه ترین (مینویان) است، بستاید.

درباره‌ی چم فروشی، در سنت زرتشتیان و در میان آرای پژوهندگان اوستا به تعبیرهای گوناگون بر می‌خوریم که پرداختن به یکایک آنها در اینجا، سخن را به درازا می‌کشاند.

پوردادود، پس از بررسی و نقدهای بسیار از این برداشت‌ها، با توجه به دو جز سازنده‌ی این واژه‌ی ترکیبی، چم «پشتیبانی کردی و پناه دادن» یا «پوشاندن و دربرگرفتن» را (که با چم نخستین نیز سازگاری دارد) برای آن پیشنهاد کرده که با خویشکاری فروشی‌ها نیز همانگ است.

بهار در ریشه‌یابی این ترکیب و چگونگی چم آن و نیز خویشکاری می‌نویسد: «این واژه گویا از صورت فرضی

آمده است. واژه‌ی *vərəθra* به چم دفاع و ایستادگی است و با واژه‌ی ایرانی میانه و نو «گرد» به چم دلیر و قهرمان خویشاوند است. شوند(علت) این نامگذاری را باید در خویشکاری پدافند عمومی بر ضد اهربیمن و اعمال دلاورانه‌ی فروشی‌ها در پدافند از خویشان و نزدیکان دانست.

با توجه به خویشکاری‌های پرشماری که در زمینه‌ی پدافندی، برکت بخشیدن و همکاری با هرمzed در کار نگاهداری جهان بر دوش فروشی‌های توان باور داشت که در گامه‌ای بسیار کهن، تیره‌های ایرانی به فروشی به عنوان روان نیاگان می‌نگریسته‌اند و بعدها روان و فروهر از یکدیگر جدا گشته، دو چیز مستقل شدند.»

درباره‌ی خویشکاری فروشی‌ها و ارزش نقشی که در سامان آفرینش بر عهده دارند، فروردین یشت گویا و رساست.

**فرهمند (فرهمند):** (در اوستا «خورنه ونت») برخوردار از فر، دارنده‌ی فر.

**فریان:** نام یکی از خاندانهای بلندآوازه‌ی تورانی است که ناموران آن از دوستان زرتشت بوده‌اند. در گاهان از این خاندان به نیکی یاد شده است. نامی ترین کسی از این خاندان که در اوستا از او نام برده شد، «یوایشت» است.

**فریدون:** (در اوستا «ثریتون» پسر «آثویه» و در پهلوی «فردون» و در فارسی «آفریدون»، و «آفریدون» و «فریدون») نام یکی از کهن ترین چهره‌های اساطیری در اوستا و دیگر منتهای دینی ایرانیان و نیز در شاهنامه و دیگر نسکه‌های فارسی و تازی پس از اسلام.

در یستا «آتبین» پدر فریدون دومین کسی است که در جهان استومند، نوشابه‌ی آیینی هوم را از گیاه هوم برمیگیرد و به پاداش این کار است که پسری به نام فریدون بدو داده می‌شود؛ پسری که ضحاک سه پوزه‌ی سه کله‌ی شش چشم... را شکست می‌دهد و به بند می‌کشد. هموست که دو همسر ضحاک (دختران یا خواهران جمشید) را به

همسری خود درمی آورد. فر شاهی که به پیکر مرغ «وارِغن» از جمشید جدا می شود، به فریدون می پیوندد و از پرتو آن پیروزترین مردمان می شود.

در وندیداد، از «ثربت»- نخستین پزشک و درمان بخش روی زمین- سخن به میان می آید و دارمستر، پس از بحث و ریشه یابی این نام و سنجهش آن با «ثرثون»، نتیجه می گیرد که ثربت و ثربتون دو شکل یک نام است و در واقع این فریدون است که از او به عنوان نخستین پزشک یاد می شود. همانند این برداشت دارمستر را در ادب و سنت ایرانیان نیز درباره‌ی فریدون می بینیم و نام او در شمار نامهایی است که بر تعویذهای درمان بخش می نوشتند.

در شاهنامه فریدون پسر آ بتین و فرانک خوانده شده و داستان پادشاهی او که با قیام مردم به سرداری کاوه‌ی آهنگر و پیروزی بر ضحاک آغاز می شود، در مرز اساتیر و حمامه جای دارد. پادشاهی فریدون با بخش کردن سرزمینهای زیر فرمان او میان سه پسرش ایرج و سلم و تور و کشته شدن ایرج به دست برادران و جنگ منوچهر- نیبره‌ی ایرج- با آن دو برادرکش و کشتن آنها پایان می پذیرد که خود آغازی است بر نبردهای دراز ایرانیان و تورانیان؛ نبردهای که سرتاسر بخش حمامی شاهنامه را دربرمی گیرد.

**فشوشومنَّره:** (به چم «منشره درباره‌ی چارپایان سودمند اهلی») عنوانی است که به یسنا، هات ۵۸ داده شده. این هات جزو «هادخت نسک» ییستمین نسک گمشده‌ی روزگار باستان بوده است. در نسک پهلوی «شایست و نشایست» فشوشو منشره بخشی از نسکهای گاثاییک (وابسته به گاتها) خوانده شده است.

فشوشو منشره یکی از نامی ترین نیاشهای مزدابرستان و نمازی است برای فراوانی و گشايش. در ویسپرد که سخن از نیاشهای مهم و نمازهای برگزیده‌ی مزدابرستان می رود، این نماز نیز در شمار آنهاست.

در «هرمزد یشت» فشوشو منشره در شمار نامهای اهوره مزدا آمده، یعنی که آفریدگار خود «منشره‌ی پرورش دهنده ی چارپایان و افزاینده‌ی روزی و فراوانی» است.

**کابل بد سایه:** برپایه گزارش پهلوی وندیداد نام هفتمین سرزمین و کشور نیکی که اهوره مزدا آفریده، «وئه کرته» (=کابل) بدسايه است. «نیبرگ» اصل این نام را «وئو کرته» (آفریده دیو) می داند و انتباط آن با کابل را مربوط به برگردان‌های پهلوی اوستا و تنها گمانی می شمارد.

«کربستین سن» آن را با نام *Vêgerd* که به نوشته دینکرد، یکی از برادران هوشنگ بوده است، مربوط می داند و می گوید این نام در اصل «نام نژاد» (*éponyme*) است و کشور *Gandhara* (=قندھار) را مشخص می کند.

در بحث درباره‌ی صفت «بدسایه»، بیشتر گزارشگران و پژوهندگان اوستا همان چم رایج «سایه» را درنظر داشته و درنتیجه دچار سردرگمی شده‌اند. از آن جمله است دارمستر که در گزارش وندیداد، سایه را به ساخت جمع گونه و مجموع نام و صفت را «وئه کرته‌ی سایه‌های بد (زیان بخش)» آورده است.

دکتر احمد تفضلی در مقاله‌ای به زبان انگلیسی زیر عنوان «پاره‌ای نقل قول‌های پارسی میانه در متنهای کهن تازی و فارسی» که در یادنامه‌ی «ژان دومناش» (از انتشارات بنیاد فرهنگ ایران) منتشر شده است، با استناد به کاربرد واژه «سایه» در تاریخ قم، چم سرای، ساختمان و خانه را برای آن باز می‌شناسد و به واژه‌ی ترکیبی «همسایه» هم اشاره می‌کند.

یادآوری می‌شود که در «قابوس نامه» «همسایه» برابر «همسرایه» (هم سرای، هم خانه) آمده است و در گویش گیلکی تا به امروز «سایه سر» به چم «بزرگ و سالار خانواده» بکار می‌رود.

بنابر آنچه گفته شد، ترکیب وصفی «بدسایه» را که در وندیداد برای «وئه کرته» آمده است، باید به چم «بدسرای» یا «دارای خانه‌های بد» گرفت. ولی جای این پرسش است که: چرا هفتمنی سرزمین و کشور نیک آفریده‌ی اهوره مزدا، با چنین صفتی توصیف می‌شود؟

**کاووس:** (در اوستا «کوی اوسن» و در پهلوی «کایوس» یا «کاهوس» و در فارسی «کاووس» - که «کاووس» هم نوشته می‌شود - و «کیکاووس» و یا معرب آن «قابوس») نام یکی از شاهان و فرمانروایان نامور و بلندآوازه‌ی اساطیری در اوستا و دیگر متنهای کهن است و در حمامه‌ی ایران و متنهای تاریخی پس از اسلام، پادشاهی نامدار و پرشکوه و توانا و بلندآوازه از دودمان کیانیان به شمار می‌آید.

در اوستا و بندھشن کاووس پسر «کی اپیوه» و نیبره‌ی «کی قباد» است، ولی در شاهنامه و برخی از بن‌مايه‌های دیگر تازی و فارسی، پسر «کی قباد» خوانده شده است.

نام کاووس از دو پاره «کوی» و «اوسن» ترکیب یافته که پاره نخست به گونه «کی» (به چم پادشاه و فرمانروا) بر سر نام بسیاری از شاهان داستانی کهن مانند کی قباد، کی خسرو، کی لهراسب و کی گشتاسب باقی مانده است و پاره دوم را - که به چم آرزو و اراده و میل است - به صورت نام عام هم در اوستا می‌بینیم؛ چنانکه در گاهان بدین گونه بکار رفته است. در گزارش پهلوی آن را به «خرستندي» برگردانده اند. بارتولومه، آن را به چم «دارنده‌ی چشم‌ها» می‌داند؛ ولی اشپیگل و یوستی آن را «آرزومند، با اراده، توانا» برگردان کرده اند.

کاووس در اساتیر و حماسه‌ی ایرانیان، از یک سو نماد توانایی و بلندپروازی و از سوی دیگر نمونه‌ی سرکشی و نافرمانی و گناهکاری و خیره سری در برابر آفریدگار و نمونه نابخردی و تندخویی است. پس از جمشید، او دومین فرمانروا و شهریاری است که «فر» از وی پسوند می‌گسلد و در نتیجه به شوربختی دچار می‌شد.

به نوشته‌ی دینکرد در «سوتکر نسک» نخستین نسک از نسکهای بیست و یک گانه‌ی اوستای کهن که بعدها از دست رفته، از کاووس به تفضیل سخن رفته بوده است و نویسنده‌ی دینکرد در خلاصه‌ای که از آن شرح مفصل در نسک خویش آورده، می‌نویسد: «کاووس در هفت کشور بر دیوان و مردمان چیرگی داشت و فرمان می‌راند و شاهی می‌کرد و فرمانش تندتر از جنبش دست، روان می‌شد. او هفت کاخ بر فراز البرز ساخت. یکی زرین، دو سیمین، دو پولادین و دو آبگینه‌ای (بلورین). کاووس دیوان مزندری را از تباہ کردن جهان بازداشت و آنان را به خدمت خویش گماشت. مردمی که از پیری نیرویشان تباہ شده و جانشان نزدیک به بیرون رفتن از تن بود، خود را به کاخ او می‌رسانند و در پیرامون آن میگشتند تا پیری از ایشان دور می‌شند و جوانی بدانان بازمی‌گشت...»

پس دیوان آهنگ مرگ کاووس کردند و دیو خشم بدین کار نزد کاووس آمد و شاهی بزرگی را که او بر هفت کشور داشت، در چشم وی خوار کرد و او را به شهریاری آسمان و پایگاه امشاپیندان بفریفت و کاووس از فریبکاری دیو خشم و دیگر دیوان، پیکار با ایزدان را بنیاد نهاد و با گروه دیوان و دروندان به تاریکی بی کران پرتاب شد و از سپاهش جدا افتاد و از خیره سری دست از ستیزه با ایزدان برنداشت و آفریدگار، فر ایزدی از او برگرفت و سپاه کاووس از اوج بر زمین افتاد و کاووس به دریای فراخ کرت فرود آمد و این نیز گفته شده است که هنگام گردش در آسمان، کسی پیوسته به کاووس بود و از پی آنان ایزد نریوسنگ می‌تاخت و می‌خواست که او را جدا کند. ناگاه از کیخسرو هنوز نازاده چنان بانگی برخاست که گویی از هزار سپاهی خروش برآمده باشد، که: «ای نریوسنگ! مباد که او را بکشی؛ چرا که اگر او را بکشی، در آینده کسی نباشد که سپاه کین خواه را به نبرد با توران برانگیزد؛ چه از این مرد، سیاوش زاید و از سیاوش من زایم که خسروام که دلیران و یاوران دینی را به نبرد بالاوران تورانی در پهنه‌ی کارزار برانگیز و آن سپاه را پریشان سازم و چنان کنم که پادشاه توران روی به گریز نهد.

نریوسنگ از این سخن فروشی کیخسرو شاد شد و دست از کاووس بداشت و کاووس زنده ماند.» در نسک پهلوی «دانا و مینوی خرد» نیز در همین زمینه آمده است: «و از کاووس این سود بود که سیاوش از تن او آفریده شد.»

استوره‌ی فرمانروایی شکوهمند کاووس بر مردمان و دیوان و درگیری و نبرد او با دیوان و سرانجام فریب خوردن او از دیوان و پرواز به آسمان و فروافتادن او از اوج غرور و برتنی و سرکشی را با دگرگونی‌های در خور ساخت و پرداخت داستانهای نیمه اساطیری- نیمه حماسی و با رنگ آمیزی ویژه‌ی روایتهای پهلوانی- غنایی در شاهنامه و صورتهای ساده تری از آن را در برخی از متنهای تاریخی پس از اسلام هم می‌بینیم.

در استوره‌ی دیگری درباره‌ی کاووس (در گزیده‌های زادسپرم) آمده است که اهوره مزدا برای نشانه گذاری مرز ایران و توران، گاو بزرگی را آفرید و در بیشه‌ای بر سر مرز برپای داشت تا هنگام درگیریهای دو قوم، مرز میان سرزمینهای آنان بازشناخته شود. کاووس که می‌خواست بخشی از خاک توران را زیر فرمان خود درآورد، آن گاو را به دستیاری «سریت» کشت و این گناه او را زرتشت که بعدها زاده شد، به جهانیان گفت و پادافره‌ی آن از مرگ نیز بدتر بود.

یکی دیگر از گناهان بزرگ کاووس که در دینکرد از آن یاد شده، کشن و زیر دانا و زیرک خود اوشن است.

**گئَّت:** نام گروهی از بدکرداران و تباہکاران است. واژه‌ای است ناشناخته که از مفهوم درست آن آگاهی نداریم.  
**کَبَسْتَ:** (در اوستا «کَپَسْتَ» و در پهلوی «کَپَسْتَ» و در فارسی «کَبَسْتَ» و معرب آن «کَبَسْتَه») در تیرشیت در شمار زیانها و آفت‌هایی است که اگر مردمان ستایش و نیایشی شایسته برای ایزد تشرت بجای آورند، به سرزمینهای آنان راه نخواهد یافت.

این واژه در فرهنگ‌های فارسی متداول با «خنظل» یا «هندوانه‌ی ابوجهل» شمرده شده و نام گیاهی است تلخ با میوه‌ای بسیاری تلخ که کاربرد دارویی نیز دارد و جز آن به چم کلی گیاهان زهردار هم آمده است.

گلدنر آن را به «زهرا» و دارمستر به «گیاهان زهرآلود» برگردانده است. در وندیداد در نیایشها ویژه‌ی پاک کردن پهنه‌ی زندگی از ناپاکی و آلودگی، از جمله آمده است: «من کبست را دور می‌رانم». از این کاربرد نیز بر می‌آید که «کبست» (کپستی) ماده‌ای زهرآگین و آلاینده است.

**کَخُوارِدَ:** (در پهلوی «کوخرید» یا «کوخریت») این واژه در یسنا(هات ۶۱، بند ۲) بکاررفته و به نوشته‌ی گریده‌های زادسپرم، نام قبیله‌ی از طبقه‌ای از آفریدگان اهریمنی بوده که به کردارهای زشت و پست شناخته بوده است و در گزارش پهلوی اوستا «فره کاستاران» یعنی کاهش دهنده‌گان و از میان برندگان فره، خوانده می‌شود. این گروه از زناشویی دیو خشم- که از کماله‌ی دیوان است- با منوشک خواهر منوچهر پدید آمده‌اند.

در اردیبهشت یشت این واژه بجای ساخت مادینه‌ی آن «کخواریدی» برای زن بکار رفته است.

**کَخُوْذِی:** صفتی است برای اهربیمن. در زند اوستا، درباره‌ی این صفت توضیح داده شده است: «کسی که از روشنایی می‌کاهد.»

**کَدَرَوَأَسَپَ:** (به چم «دارنده‌ی اسبان کهر») نام کوهی است (زمایدیشت، بند<sup>۶</sup>) در بندهشن این کوه «کُندراسپ» نامیده شده و در همان نسک درباره‌ی آن گفته شده است: «کوه کندراسپ که دریاچه‌ی سوبر بر فراز آن جای دارد، در توسر است.»

**کَدِه:** به چم جای و سرای و خانه است و در گزارش وندیداد آن را به چم اتاق یا جای سرپوشیده‌ای بکار برده ایم که در زمستان در گوشه‌ای از خانه یا در هر کوی برای گذاشتن پیکر مرده در آن می‌ساختند تا هنگامی که هوا برای بردن مرده به دخمه مساعد شود.

**کَرَ:** نام کسی است از تورانیهای «دانو» از خاندان «آسَبَنَ».

**کَرَ:** نام یکی ماهی شگفت اساتیری است که در دریای فراخ کرت زندگی میکند و پاسدار و نگاهبان درخت «گوکِرنَ» (هوم سفید) در برابر گرندرسانی آفریدگان اهربیمن است. در بندهشن آمده است که وزغ یا قورباغه یکی از زشت ترین آفریدگان اهربیمن است و در دریای فراخ کرت بر گرد درخت «هوم سفید» شنا می‌کند تا آن را بجود؛ ولی ماهی خداگونه‌ی کَرَ هر جا که وزغ بلغزد، از آن درخت نگاهبانی می‌کند.

نیرویی بینایی ماهی کَرَ در اوستا نمونه و مثال است. زرتشت ایزدبانو چیستا را می‌ستاید و از او خواستار آنچنان نیروی بینایی می‌شود که ماهی کَرَ در آب داراست که خیزابی همچندِ موی را در رود «رَنگها»‌ی دور کرانه در ژرفای هزار بالای آدمی تواند دید.

«جَكْسَن» میان گونه‌ای سگ ماهی با نام علمی *Accipenser Huso* به درازای ۴,۵۷ متر که استخوان آن را در موزه‌ی علوم طبیعی تفلیس دیده است با کَرَ ماهی اوستایی این همانی قائل می‌شود.

**کَرَپ (کَرَپان):** در گاهان عنوان گروهی از پیشوایان دیوپرستان و دشمنان دین مزدابرستی است. در اوستای نو هم بدین نام- که بیشتر به ساخت جمع آمده است- برمیخوریم که در شمار دیوان و جادوان و پریان و اشموغان و ستمکاران قرار دارد.

در پهلوی به پیشوایان دینی مخالف زرتشت گفته می شود که دشمن ترین دشمنان او بودند و «تور برادروش» کشنده‌ی زرتشت نیز یکی از همین گروه بود. در سانسکریت kalpa به چم اجراکننده و مراقب شاعیر و آداب و رسوم دینی است.

**گَرْدِه:** (در اصل به چم «بریده») عنوان هر یک از بخش‌های درونی بسته‌ها و نیز بخش‌های ویسپرد است.

**گِرِسانی:** نام یکی از شهرياران دشمن دین مزدابرستی است که روا نمی داشت پیشوایان دینی در سرزمین او آموزش‌های خود را گسترش دهنده. ایزد هوم، دست این دین ستیز را از شهرياری کوتاه کرد.

**گَرْشِفت:** (در اوستایی «گَرْشِپَت» یا «گَرْشِپَتَر» و در پهلوی «گَرْشِفت») به چم «تیزپرواز». در زند در شرح آن آمده است: «چَخَرَوَای» نام مرغ مینوی است که در بهشت جای دارد و هرگاه در جهان استومند بسر برد، شهريار پرنده‌گان است. اوست که داد (اهورایی) را به «ورجمکرد» برد و اوستا را با زبان پرنده‌گان برخواند.

در وندیداد زرتشت از آفریدگار می پرسد که: «چه کس دین مزدابرستی را بدان ورجمکرد برد؟» و اهوره مزدا پاسخ می دهد: «ای سپیتمان زرتشت! گَرْشِفت مرغ.»

دارمستر نوشته است: «پرنده را به شوند شتاب پروازش بیشتر تجسم آذربخش می دانستند و همچنان که تندر را آوای خدایی می دانستند که از فراز سخن می گوید، نغمه‌ی پرنده را نیز گفتار خدایی و گونه‌ای وحی می انگاشتند.» در گزیده‌های زادسپرم از باریابی هفت گونه موجود که اندر دین همانند هفت امشاسب‌پندند، سخن به میان می آید. این هفت موجود که از پنج گونه جانوران و نماد جهانی امشاسب‌پند بهمن اند، به همپرسگی (دیدار) اهوره مزدا می روند و پیش از رفتن به همپرسگی، ایشان را زبان گشوده می شود و همچون مردمان سخن می گویند. گَرْشِفت (گَرْشِپَت) و سیمرغ از پرنده‌گان در این شمارند.

بهار نوشته است: «مرغی است که رهبر و بزرگ مرغان گوشت خوار است و زبان مردم را می داند و دین مزدیستان را به ورجمشید می برد. گونه‌ای کرکس، نوعی عقاب؟»

**گَرْشَنَز:** نام خاندانی ایرانی است که در پرتوفروشی‌های اشونان، بسیار نیرومند می شود.

**گَرْكُوي:** نام یکی از آتشکده‌های نامی روزگار باستان است که شاید در شهر کرکوی سیستان بوده. در خرد اوستا «مَيْنيوْ كَرْدُ»؛ ولی پوردادو گمان بوده است که در این ترکیب، واکه «د» با واکه «ک» که در الفبای اوستایی همانندی دارد، اشتباه شده و صورت اصلی و درست آن «مَيْنيوْ كَرْكَو» بوده است.

درباره‌ی این آتشکده، سروی پنج خطی در شکل چکامه هجایی از پایان دوره‌ی ساسانی یا آغاز دوره‌ی اسلامی به گویش دری در تاریخ سیستان آمده که اصل آن در شاهنامه‌ی گم شده‌ی ابوالموید بوده است.

**کسوى:** نام یکی از دیوان بزرگ دستیار و کارگزار اهریمن است.

**کسويش:** شخص دچار شده به یکی از بیماریها یا نارساییهای تنی است. از چگونگی این بیماری یا نارسایی آگاهی نداریم. در آبان یشت ایزدانو اردوسور اناهیتا از کسويش در شمار کسانی که باید از زور پيشكشى بدو بنوشند، نام می‌برد و در وندیداد اهوره مزدا از کسويش در زمرة‌ی بیماران یا نارساتنانی که روانیست به ورجمکرد راه یابند، یاد می‌کند.

استاد مقدم در گزارش همین فرگرد دوم وندیداد به جای این نام «کوته(بدن)» آورده و در یادداشت خود آن را «نقص یا علتی در بدن» شمرده است.

بهار در گزارش همین فرگرد وندیداد در برابر این واژه «کوته بین» آورده و در یادداشت خود افزوده است: «در پهلوی کِن سوگ و کُودَک وِین که نخستین به چم کم سو و دومین به چم کوته دید است و منظور کسی است که درست نمی‌بیند.»

پوردادود کسويش را نام ديو کين و كيفر می‌داند.

**کِش:** نام شیارهای است که در آین «بَشْنُوم» و برخی آینهای دیگر بر گرد نیاشکر می‌کشنند.

**کشتزار- پیمان:** عنوان یکی از شش گونه پیمان در دادهای وندیدادی است و آن پیمانی است که ارزش آن برابر بهای یک کشتزار آباد و بارآور باشد.

**کُشتی (= کُستی):** در اوستا «آیوانگَهَن» به چم «میان بند» یا «کمربند» به چم عام و نام کمربند ویژه‌ی مزداپرستان است که در پهلوی به صورت «آیانگَهَن» درآمده و در فارسی «هامیان» و «همیان» را از این ریشه داریم. ولی در زبان پهلوی و ادبیات زرتشتی میانه بیشتر به جای این واژه، «کوستیگ» بکاررفته که در فارسی کُشتی و کُستی شده و مغرب آن «کُستیج» است که آن را به «کساتیج» جمع بسته‌اند. «کشتی گیری» نام ورزش نامی نیز از همین واژه است به چم گرفن کمربند.

کشتی یا بند دین و کمربند دینی مزداپرستان هفتاد و نه نخ از پشم سپید گوسبند است که باید زن موبدی آنها را بریسد و در شش رشته‌ی دوازده نخی بیافد. شماره‌ی هفتاد و دو نشانه‌ی هفتاد و دو هات یسنا(مهما) ترین بخش

اوستا) است و دوازده اشاره به دوازده ماه سال دارد و شش یادآور شش گهناه یعنی جشن‌های دینی ششگانه‌ی آفرینش در درازای سال است.

این رشته‌های شش گانه را سه بار بر دور کمر می‌بندند به نشانه‌ی سه باور بنيادی دین مزدابرستی: اندیشه‌ی نیک، گفتار نیک، کردار نیک. در دور دوم، دو گره در پیش و در دور سوم- که واپسین دور است- دو گره دیگر در پشت می‌زنند. در «صد در بندھشن» درباره‌ی این چهار گره می‌خوانیم: «گره یکم به هستی آفریدگار یگانه گواهی می‌دهد. گره دوم به راست بودن و اهورایی بودن دین مزدابرستی گواه است. گره سوم نشان خستویی به پیامبری زرتشت و گره چهارم نماد باور به اندیشه‌ی نیک و گفتار نیک و کردار نیک است.»

کشتی را بر روی «سُدره» می‌بندند. هر کودک زرتشتی باید در سن پانزده سالگی به نشانه‌ی بلوغ و درآمدن به جرگه‌ی مزدابرستان، سدره پوشید و کشتی بیند و جشن کشتی بندی یکی از بزرگترین رویدادهای زندگی هر زرتشتی است. این جشن را پارسیان(زرتشتیان مقیم هند) به گویش گجراتی «نوجوت» می‌نامند که در فارسی «نوزوت» یا «نوزود» می‌شود و پورداود بر آن است که در اصل «نوزاد» یا «نوزاد» بوده به چم «زایش نو» و مقصود آن است که این جشن و آین کشتی بستن به منزله‌ی زایشی دیگر برای کودک زرتشتی است.

مزدابرستان برای پوشیدن سدره و بستن کشتی، چندان ارزش قایلند که می‌گویند هر گامی که یک زرتشتی پس از پانزده سالگی بدون دربرداشتن سدره و کشتی بردارد، گناه بزرگی از او سرزده است و از این روی همواره سدره و کشتی را بر تن دارند و تنها چندبار در شبانه روز کشتی نو می‌کنند؛ یعنی رشته‌های ششگانه را از میان می‌گشایند و آفریدگار را ستایش می‌کنند و اهربیمن را نفرین می‌فرستند و «نیرنگ کشتی بستن» را می‌خوانند و کشتی را از نو بر میان برمی‌بندند. این چندبار کشتی نو کردن، عبارت است از: یکی بی‌درنگ پس از برخاستن از خواب، دوم پس از بول و بزار، سوم پیش از نماز گزاردن، چهارم هنگام به گرمابه رفتن و تن شستن و پنجم پیش از خوراک خوردن. اگر کسی پس از برخاستن از خواب و پیش از خوراک خوردن، در نو کردن کشتی کوتاهی کند، چندان اشکالی ندارد؛ ولی در سه مورد دیگر، کوتاهی روانیست و باید کشتی نو کند.

هنگام نو کردن کشتی، اگر بامداد باشد رو به خاور و اگر پس از نیمروز باشد رو به باخته و اگر شبانگاه باشد رو به چراغ یا ماه می‌کنند.

در دوره‌های اخیر، آین کشتی بستن کودک را در هفت سالگی و در مواردی در بازه‌ی میان هفت سالگی تا پانزده سالگی برگزار می‌کنند و در هر حال از پانزده سالگی تاخیر نمی‌کنند.

بهار درباره‌ی «کشتی بستن» می‌نویسد: «کوستیگ، بندی است سپندینه که زرتشیان بر کمر می‌بندند و گمان دارند این بند مرز میان دو بخش تن انسان است: بخش زیرین که از آن اعمال نیک بر می‌خیزد و بخش زیرین که از طریق آن، اهریمن می‌تواند انسان را به عمل بد برانگیزاند.»

**کُشتی بَرَسَم:** بندی است بافته از برگهای خرما که شاخه‌های «برسم» را بدان می‌بندند و چون همانند کشتی است که مزدای پرستان بر میان می‌بندند، آن را بدین نام می‌خوانند.

**کَهْيَو:** نام کوهی است. (زمایادیشت، بند ۴)

**کَمَالَه دِيَوَان (کَمَالَگَان):** (در اوستای نو «کَمَرِذَ» و در پهلوی «کَمَالَگَ») به چم «چه سری!» و به مفهوم گسترده‌تر «چه سر نفرت انگیزی!» صفت است برای هفت تن از دیوان بزرگ دستیار و کارگزار اهریمن که در برابر امشاسپندان قرار می‌گیرند و نامهای آنها چنین است: «آکَّ مَنَ» (آکومن)، «ایندر» (اندر)، «سورو» (ساوول)، «نانگ هیشیه» (ناگهیس)، «تَرَوَمَيَتِي» (ترومد)، «تَورَوَي» (تریز) و «زَرَيَچ» (زریز).

از این هفت نام، «تَرَوَمَيَتِي» را نه نامی جداگانه، بلکه صفتی برای «نانگ هیشیه» دانسته‌اند که گاه به جای نام او می‌آید.

**کُنَامِ دروْج:** تعبیری است برای دوزخ که سرای منش بد (آک من) و پایگاه دیوان و دروغان است.

**کَنَگ:** (در اوستا «کَنَگَهَ» و در پهلوی «کَنَگَ دِيَزَ» و در شاهنامه‌ی فردوسی «کَنَگَ دِزَ») نام دز یا شهری است در جایی از توران زمین که با داستان سیاوش در آن سرزمین پیوند دارد و بر کوهی به همین نام واقع شده است.

بهار در گفتاری بحث و استدلال کرده است که «کنگ دز» شهری است آسمانی و کیخسرو در پایان جهان، آن را بر زمین فرود می‌آورد و بر روی «سیاوش گرد» - که سیاوش آن را در توران ساخته است - قرار میدهد.

**کَوَايِرِيس:** نام کوهی است (زمایادیشت، بند ۶). برخی از پژوهندگان اوستا این نام را با «کُندراس» یا «کویراس» که در بندھشن نام کوهی است در ایران ویج، یکی دانسته‌اند.

**کُوسروَپَت:** (به چم «تهی نشیب») نام یکی از کوههای است که به نوشته‌ی یسنا گیاه هوم بر آن می‌روید. دارمستر گمان برده است که این واژه، نام یکی از تنگه‌های کوه غوربند باشد.

**کُونَدِي:** (در پهلوی «کوندَگَ») نام دیوی است که از او با صفت «بی می‌مست» یاد می‌شود. بهار درباره‌ی این نام نوشته است: «چم مشخصی ندارد». ولی دارمستر می‌نویسد: «کوندی گوتاه شده‌ی گوتندی یا گوتند است و واژه‌ی هم آوای آن در سانکسیریت گوتند به چم تغار چوبی یا ظرف جامه شوبی و تن شوبی است و بنابر یک استعاره‌ی

اساتیری، ابر بارانی معنی میدهد. این واژه بعدها نام دیوی در ابر شده است. این دیو را در اساطیر یونان به نام Káavðos می‌شناسند.

باید یادآوری کرد که از بند ۴۱ فرگرد نوزدهم وندیداد، هیچ نشانه‌ای بر پیوند این دیو با ابر به دست نمی‌آید. در آن بند، تنها گفته می‌شود که ایزد سروش این دیو را فرومی‌کوید.

پورداود گمان برده است که این دیو، دیو کندی و سستی باشد.

**کوندیز:** نام دیوی است. دارمستر آن را زاده‌ی «کوندی» می‌داند.

**کون مرذی:** همجنس بازی، همخوابگی مرد با مرد، لواط که در دین مزدابرستی گناهی نابخشودنی و مرگ ارزان است و از پتیاره آفرینی‌های اهریمن به شمار می‌آید.

**کوئی:** در گاهان نام یا عنوان یکی از فرمانروایان دشمنِ دین زرتشت است که همواره از او به زشتی یاد می‌شود؛ ولی در همانجا این واژه عنوانی است برای «گشتاسب» فرمانروای دین پذیرفتار و پشتیبان زرتشت. همین واژه است که در فارسی «کی» شده و آن را بر سر نام همه‌ی فرمانروایان دودمان کیانیان (از کی قباد تا کی گشتاسب) می‌بینیم. گاه در گاهان و دیگر بخش‌های اوستا، این واژه به ساخت جمع می‌آید و گروهی از فرمانروایان دشمن دین مزدابرستی از آن اراده می‌شود. بهار «کوئی» را «فرمانروا- روحانی» برگردان کرده و یادآور شده که از قرار معلوم در زمان زرتشت، این واژه به چم «ریس- کاهن» عشیره‌های آریایی بوده است. در ودaha کوئی به چم چکامه سرای سرودهای مذهبی بوده که به حافظه سپرده می‌شده است. همچنین عنوانی بوده است برای کاهنان خدای «سومه».

**کویرینت:** نام جایی است که اژی دهاک در آن، ایزد «ویو» (اندرهای) را می‌ستاید و از آن با صفت «سخت راه» یاد می‌شود.

پورداود نوشه است: «کویرینت همان است که اکنون موسوم است به کرنده و بر بالای کوهی میان بابل و ایران جای دارد و نزدیک به «بوری» (بابل) میهن اصلی اژی دهاک است. این کوه همان است که در بندهشن «أسپروچ» و در شاهنامه «أسپروز» نامیده شده است:

«همی رفت کاووس لشکر فروز/ بزد گاه بر پیشِ کوه اسپروز»

یونانیها این کوه را «زاگرس» خوانده‌اند. درباره‌ی یکی بودن «بوری» و «بابل» همچنان بررسی و پژوهش نیاز است. «نیبرگ» یکی دانستن «بوری» و «بابل» را نادرست می‌داند و «بوری» را سرزمین «بَر»‌ها می‌خواند.

**کهرکتاس:** نامی است زشت و ناروا برای خروس. در اوستا نام پسندیده و سزاوار برای خروس، «پَرودَرْش» است که چم «پیش بین» دارد؛ ولی چندبار گفته شده است که مردم بذبان، این مرغ را «کهرکتاس» می خوانند. این نام از اسمهای صوت است، همانند «کیکری کیتوم» لاتینی که با اندک دگرگونی در همه زبانهای اروپایی برای بانگ خروس بکار می رود. هنوز هم در گیلان، آواز ماکیان را «کرکتاس» می گویند.

**کی آرش:** (در اوستا «کَوَى أَرْشَن») نام یکی از پسران «کَيِ آپیوه» و نبیره‌ی «کَيِ قباد» و برادر کاووس است که در فارسی به گونه‌ی «کیارش» هم نوشته می شود. در شاهنامه کی آرش - همچنان که برادرش کاووس - پسر کی قباد خوانده شده است.

**کی اپیوه:** (در اوستا «کَوَى آپَيِ وَنَگَهُو») نام پسر کی قباد و پدر کاووس و کی آرش و کی بیارش و کی پشین است. بندھشن نیز تبارنامه‌ی کی اپیوه را همین گونه آورده است. این نام در نسکهای طبری و حمزه و بیرونی و دیگران، به گونه‌ی کیافوه، کی افووه، کی افنه، کی بینه، کینیه و افووه ضبط شده است.

**کیانیان:** نام دومین دودمان پادشاهی در اساتیر و حماسه‌ی ایران است که از «کی قباد» تا «کی خسرو» (دوره‌ی نخست) و از «کی لهراسب» تا «دارای سوم» (دوره‌ی دوم) شهریاری و فرمانروایی می کنند. بهار درباره‌ی این دودمان نوشته است: «خاندان کیانی به دو دسته بخش می شود. از کیقاباد تا کیخسرو و از لهراسب تا پایان کار کیانیان، که دسته‌ی دوم نیز از خود لهراسب تا بهمن مربوط به خاندان کیانی آسیای میانه و از اردشیر یا بهمن تا دارای دارایان مربوط به خاندان هخامنشی است.

گویا دسته‌ی دوم را به دسته‌ی نخستین چسبانیده اند. در اساتیر کهن با کیخسرو و رفتن او به آسمان، این دوره‌ی اساتیری بسر می رسیده است و درست به همین شوند که او واپسین شاه بوده است، بنا به اساتیر، در پایان جهان باز خواهد گشت و جاودانه به پادشاهی جهان خواهد رسید. ولی بعدها که دسته‌ی دوم را به دنبال دسته نخست آوردن و بدان چسبانیده اند، گشتاسپ، شاه پایان جهان شد که پادشاهی را از کیخسرو تحويل خواهد گرفت. ولی افسانه‌هایی که در میان مردم وجود داشته است و در شاهنامه نیز بازتاب داشته است، نشان می دهد که مردم، برعکس روحانیان زرتشتی، از گشتاسپ راضی نبوده اند و همچنان استوره‌ی پادشاهی جاودانه‌ی کیخسرو را که پر از داد و دادگری بوده است، پذیرفته و حفظ کرده اند.»

**کیانسیه:** نام دیگر دریاچه‌ی «هامون» در سیستان است که در اوستا «کَنْسَ آَوَيْه» یا «کَنْسُو» بوده و در پهلوی و پازند «کیانسیه» یا «کیانسه» یا «کانسیه» و در فارسی در نسکهای مانند «صد در بندھشن» و «روایات داراب هرمزدیار» به گونه‌ی «کانفسه» آمده است.

این نام در اوستا گاه با «زریه»(=دریا) و گاه با «آپ»(=آب) یاد شده است. دریاچه‌ی کیانسیه(هامون) در اساطیر دینی ایرانیان، یکی از ور جاوندترین آبهای روی زمین است. در بندھشن می خوانیم: «در باره‌ی این سه پسر زرتشت که اوشیدر، اوشیدرماه و سوشیانس اند، گوید که پیش از آن که زرتشت جفتی یابد، آنگاه ایشان(=ایزدان) فرهی زرتشت را اندر دریای کیانسیه برای نگاهداری به آبان فره که ایزد اناهید است، سپردند. اکنون نیز گویند که سه چراغ اندرین دریا بدرخشد، به شب (آنها را) همی بینند. یکی یکی چون ایشان را زمانه‌ی خود رسد، چنین شود که کنیزکی برای سرشتن بدان آب کیانسه شود و او را فره اندر تن آمیزد، آبستن شود. ایشان یکی یکی، به زمانه‌ی خویش چنین زاده شوند.»

**کی بیارش:** (در اوستا «کَوَى بِيرَشَن» و در پهلوی «کَيِ ويَارَش») نام پسر کی اپیوه و نبیره‌ی کی قباد و برادر کاووس است.

**کی پیشین:** (در اوستا «کَوَى پِيسِين» یا «کَوَى پِيسِينگَه») نام پسر کی اپیوه و نبیره‌ی کی قباد و برادر کاووس است. این نام در برخی از دست نویس‌های شاهنامه «نشین» شده و در طبری به صورت «فاشین» آمده است.

**کی خسرو(کیخسرو):** (در اوستا «کَوَى هَوَسَرَوَه» یا «کَوَى هَوَسَرَوَنَگَه» و در پهلوی «کَيِ هوَسَرَو» و در فارسی «کیخسرو» یا «خسرو») نام پسر سیاوش و فریگیس و نبیره‌ی کاووس و افراسیاب و یکی از نامدارترین شهریاران و دلاوران در اساطیر و حمامه‌ی ایرانیان است.

نام کیخسرو مرکب از دو پاره است: پاره‌ی نخست همان «کَيِ»(=کوی) است که بر سر نام همه شاهان و شاهزادگان کیانی می بینیم و پاره دوم «هَوَسَرَوَه»(=هَوَسَرَوَنَگَه) به چم نامور و نیکنام و خوش نام و خوش آوازه است. کیخسرو مانند «جم» از شخصیت‌های کهن هند و ایرانی است که در وداها نام او را به صورت «سوشروس»(Sushravs) می بینیم.

در یشتها بارها با ستایش و بزرگداشت ویژه با توصیف پهلوان سرزمینهای ایرانی و استوار دارنده‌ی کشور و کینخواه سیاوش که ناجوانمردانه به فرمان افراسیاب تورانی کشته شد، از او نام برده شده است.

بنابر اساطیر ایران، کیخسرو بر همه‌ی کشورها فرمان می‌راند و جادوان و فرمانروایان ستمکار را برمی‌اندازد. در فروردین یشت ستایش بی‌همانندی درباره‌ی آمده است و فروشی او به عنوان «فره مندترین و درخشان ترین و دلاورترین و بزرگترین شهریار ایرانی» ستوده می‌شود.

در شاهنامه‌ی فردوسی نیز هیچ شهریار و فرمانروایی ارج و پایگاه کیخسرو را ندارد و مهم‌ترین خویشکاری را در درازای جنگ‌های خونین و پرکین و کشتار ایرانیان و تورانیان، کیخسرو به سرانجام می‌رساند و پایان کار او که نمایشی پیامبرانه و مینوی دارد، در واقع پایان دوران اساطیری کهن ایرانی و بازتاب آن در حمامه‌ی ملی ایرانیان است.

می‌توان گفت که شهریاری کیخسرو با چگونگی شگفت آغاز و پایانش و با آنچه در هنگام و هنگامه‌ی آن می‌گذرد، نمونه‌ی آرمانی شهریاری و رهبری کامل و بی‌کم و کاست از دیدگاه ایرانیان بوده است و به گفته‌ی بهار به همین شوند ایرانیان باور داشته اند که او جاودان است در پایان جهان از آسمان بازخواهد گشت و جاودانه شهرباری خواهد کرد.

**کَيَذَّ**: نام گناهی بزرگ است که چگونگی آن روشن نیست و گاه به گونه‌ی صفت برای ورزندگان آن گناه نیز بکار می‌رود. **كَيَذَّ** ساخت نرینه‌ی واژه و **كَيَذِي** ساخت مادینه‌ی آن است. پوردادود نوشه است که در پهلوی این واژه به «کاستاری» برگردانده شده و از آنجا که در شمار گناهان سنگین چون دزدی و راهزنی و جادویی و پیمان شکنی می‌آید و در خرده اوستا در برابر «خَسْتَوِيِّ» قرار گرفته است، چنین برمی‌آید که گناه بی باوری به دین و انکار و ریشخند آن باشد.

**كَيِشِ واپسِين**: این ترکیب در خرده اوستا آمده و هدف از آن چندان روشن نیست. پوردادود نوشه است: «شاید هدف، ایمان عهد سوشیانت باشد. چنانکه می‌دانیم، در پیدایی سه موعود زرتشتی... دین مزدیسنا دیگر باره رونق می‌گیرد و هر یک از موعودها به نوبه‌ی پیدایی خود نسک نوی به اوستا بیفزایند.»

**كَيِ قَبَاد**: (در اوستا «كَوَى كَوَات» و در پهلوی «كَوَاد» یا «کَبَاد» و معرب آن که در فارسی هم بکار می‌رود «قباد» است).

کی قباد سر دودمان و بنیانگذار پادشاهی کیانیان است.

**كَافَان**: (در اوستا «كَاثَا» و در پهلوی «كَاس» و در فارسی «كَاه» به چم «سرود») عنوان کلی هر یک از پنج سرود زرتشت است که بر سر نامهای ویژه‌ی هر کدام می‌آید.

در فارسی به جای گاثا، گاهی «گات» هم نوشته اند. «گاه» در اصطلاح هنر موسیقی ایرانی نیز ریشه در همین «گاثا»‌ی اوستایی دارد.

**گافاها:** نام کهن ترین بخش اوستاست که گاهان پنجگانه با پنج سرود زرتشت سپیمان را در بر می گیرد. در فارسی این نام را «گاتها» نیز نوشته اند. و همچنین گاهان.

**گاس:** در پهلوی این واژه به دو چم آمده است: یکی «گاثا» (= سرود) و دیگری «یک سطر چکامه» (= پیمان = پیمان) که در برابر «آفسمن» اوستایی است.

**گاو- پیمان:** نام یکی از شش گونه پیمان در دادهای وندیدادی است و آن پیمانی است که ارزش آن برابر بهای یک گاو باشد.

**گاو درفش:** در اوستا «گاوش درفش» و در پهلوی «گاو درفش» تمثیلی است برای هر چیز که در جنبش و لرزش باشد.

ابوریحان بیرونی می نویسد: «این رایت که درفش کاویان نام داشت، از پوست خرس بود و به قولی دیگر از پوست شیر و به زر و گوهر آراسته بود.»

خوارزمی نیز همانند این وصف را درباره‌ی درفش کاویان یا کابی یا علم کاویان می آورد. برخی این ترکیب را یادآور «درفش کاویانی» در شاهنامه می دانند؛ ولی آقای دکتر بهار در یادداشتی به نگارنده نوشته اند: «منظور از «گاو درفش»، درفشی دارای نقش گاو است که نشانی از نقشهای توتمی است و این پیوندی با درفش کاویان ندارد.»

**گاو نخستین:** (= گاو پاک = گاو یگانه آفریده = گاو یکتا آفریده) به نوشته‌ی بندھشن، نخستین جانوری است که اهوره مزدا او را در ایران ویج به میانه‌ی جهان در کرانه‌ی رود دایتی نیک بیافرید. آن گاو، سپید و روشن بود چون ماه و او را بالا به اندازه‌ی سه نای بود. آب و گیاه برای یاری رسانی بدو آفریده شد؛ چون در دوران آمیختگی، او را زور و بالندگی از ایشان بود.

این گاو را اهریمن به یاری جهی کشت و از تخمه‌ی اوست که همه‌ی ستوران و چارپایان جهان پدید آمدند. **گوتهم:** نام یکی از دیوپرستان همسtar زرتشت است که تنها یک بار در اوستا آمده و در هیچ جای دیگری از اوستا یا منتهای پهلوی دیده نشده است.

در سانسکریت «گوَتَم» نام گروهی از سرودخوانان و داست و نام اصلی «بودا» بینانگزار دین بودایی نیز همین واژه بوده است. به همین شوند برخی از پژوهندگان اوستا، هم سخنی یادشده در بند ۱۶ فروردین یشت، میان زرتشت و گوتم را هم سخنی زرتشت با بودا انگاشته اند که پایه و بنیادی ندارد.

**گذرگاه داوری:** تعبیر دیگری است از «چینودپل».

**گر(= گُری):** بیماری جَرَب. یکی از بیماریهای پوستی انسان و سگ و دام است. در تیریشت و وندیداد از این بیماری نام برده شده است.

**گُرُز پرتابی:** در اوستا «گذَا» نام یکی از رزم افزارهای ایرانیان باستان است که به نوشته‌ی مهریشت هزارتای از آن در گردونه‌ی ایزد مهر هست.

در گزارش پورداود، در برابر این واژه‌ی اوستایی، «گُرُزِه» آمده است و در زیرنویس درباره‌ی آن توضیح داده اند: «گویا یک گُرُزی بوده که می‌انداخته اند... چون هم اکنون در فارسی نامی برای گُرُزی که می‌انداخته اند، نداریم (یعنی به این نام تاکنون برنخورده ایم) از این جهت آن را به گُرُزه برگردان کرده ام...» در گزارش کنونی اوستا، ترکیب «گُرُز پرتابی» ربه جای «گذَا»‌ی اوستایی آوردیم.

در متن پهلوی «خسرو قبادان و ریدک وی» واژه‌ی «سرانگیز» (= گُرُز) به همین مفهوم آمده و هم از ترکیب آن چم برکنند سر همسтар را دربردارد و هم از کاربرد آن با کارواژه «انداختن» روشن می‌شود که «گُرُز پرتابی» بوده است.

**گَرْزَمَان:** (در گاهان «گَرْدَمَان» و در دیگر بخش‌های اوستا «گَرْوَنَمَان» و در پهلوی «گَرْوَتَمَان» و در فارسی «گَرْزَمَان») به چم «خان و مان سرود و ستایش» یا «سرای نیایش») نام بارگاه اهوره مزدا یا بهشت برین است.

به نوشته‌ی بندهشن «انگر روشن» (= انیران) نام دیگر «گَرْوَتَمَان» (گَرْزَمَان) است. در لغت فرس اسدی آمده است: «گَرْزَمَان: پارسیان گَویند عرش است و شعرا گَویند آسمان است.»

**گَرْسِیوَز:** (در اوستا «کَرْسَوَزَد» به چم «دارنده‌ی پایداری اندک») نام برادر افراسیاب، شاه توران است که در کشتن سیاوش نقش مهمی دارد و بارها در اوستا از او به نفرین و زشتی یاد شده است. وی سرانجام همراه با افراسیاب به دست کیخسرو کشته می‌شود.

در شاهنامه اگرچه مادر سیاوش دختری تورانی از خاندان گَرْسِیوَز خوانده شده است؛ ولی گَرْسِیوَز - همانگونه که در اوستا می‌بینیم - تبهکار کین توزی است که همه‌ی زمینه‌های موردنیاز را برای ریختن خون سیاوش آمده می‌کند و سرانجام آن فاجعه را به بار می‌آورد.

**گُرشاپ**: (در اوستا «کِرِسالپ» به چم «دارنده‌ی اسب لاغر») یکی از نامدارترین چهره‌ها در اساطیر ایران است. در یستا «ثریت» پدر گُرشاپ از خاندان سام، سومین کسی از مردمان است که نوشابه‌ی آینی «هوم» را آماده می‌کند و به پاداش این کار و رجایوند دو پسر (گُرشاپ و اوراخشیه) بدو داده می‌شود.

در همین هات یستا - همچنان که در بسیاری از جاهای دیگر اوستا - از گُرشاپ با صفت‌های زیردست، گیسوار (دارنده‌ی گیسوی بلند) و گرزبردار یاد می‌شود.

به نوشته‌ی زامیادیشت فرهی جنگاوری و دلیری (یکی از سه فره جمشید)، هنگامی که از جمشید می‌گسلد، به گُرشاپ می‌پیوند و بدین سان می‌توان گفت که در سامان اساطیر ایران، آن بخش از خویشکاری جمشید که با دلاوری و نبرد پیوند دارد به گُرشاپ واگذار می‌شود و شاید شوند آن که در نسکه‌ای پس از اسلام، دودمان گُرشاپ را به جمشید پیوسته‌اند، همین بوده است.

پورداوود نوشته است که گُرشاپ در اوستا به متزله‌ی رستم شاهنامه یا هر کول اساطیر یونان است. این سنجهش به طور کلی درست است؛ جز آنکه شخصیت گُرشاپ اوستا و متنهای دینی پهلوی خداگونه و نبردهای او همه نبرد غولان است و همارودان او بیشتر ازدهایان و پتیارگان اهریمنی اند و او همچون توانمندترین و نام آورترین ایزدان به رزم آفریدگان اهریمن می‌رود؛ حال آنکه جنبه‌ی اساطیری شخصیت رستم در شاهنامه بسیار کم رنگ‌تر از آن گُرشاپ است و نبردهای او زمینه و حال و هوای انسانی و زمینی بیشتری دارد.

در شاهنامه و گُرشاپ نامه و بیشتر متنهای پس از اسلام، از سام پسر گُرشاپ پسر نریمان سخن به میان می‌آید و این سه نام نتیجه‌ی درهم آمیختن نام و نام خانوادگی و یکی از صفت‌های گُرشاپ است. درست آن است که بگوییم گُرشاپ نریمان (= نرمنش، دلیر) از خاندان سام. «ابوریحان بیرونی» بر یکی بودن این هر سه نام تاکید ورزیده است.

گُرشاپ در ادبیات دینی ایرانیان به اندازه‌ای اهمیت داشته که فرگرد پانزدهم «سوتکرنسک» (یکی از نسکه‌ای گم شده‌ی اوستای کهن) ویژه‌ی او بوده است و امروز تنها گریده‌ای از این فرگرد را در نسک پهلوی دینکرت در دست داریم؛ ولی در سرتاسر اوستای کنونی (به جز گاهان) نیز کمتر بخشی است که در آن نامی از گُرشاپ یا اشاره‌ای به زندگی و نبردها و دلاوریهای او نیامده باشد و خواننده‌ی اوستا پیوسته بدین نمونه‌ها برمیخورد. همچنین است متنهای دینی به زبان پهلوی که همواره در آنها نام و گوشه‌هایی از زندگی نامه گُرشاپ را می‌بینیم.

گرشاپ از جاودانگان و در شمار یاوران سوشیات است. او نمرده است و تا روز گار سوشیات در خواب خواهد بود. در وندیداد(فرگرد ۱، بند ۱۰) گفته شده است که اهریمن در برابر آفرینش سرزمین «وَهٗ كِرَتَه» به پتیارگی و جادویی، پری «خَتَّیتی» را بیافرید که به گرشاپ پیوست.

در بندھشن می خوانیم که: «گفته شده است که سام(مقصود گرشاپ از خاندان سام است) یکی از جاودانگان است؛ ولی به شوند بی پرواایی نسبت به دین مزدابرستی، یکی از تورانیان به نام نوهین(=نیاک یا نیها یا نیهاک) او را در دشت پیشانسی(نژدیک کابل) با تیری زخمی کرد و خواب غیرطبیعی بوشاپ بر او چیره شد. فر از فراز آسمان بالای او ایستاده است تا روزی که اژی دهاک دیگر باره زنجیر بگسلد و بنای تباھی و ویرانی بگذارد، او از خواب برخیزد و اژی دهاک را با گرز خویش فروکوبد و نابود کند. ده هزار فروشی های اشونان به نگاهبانی پیکر او گماشته شده اند.»(در فروردین یشت(بند ۶۱) شماره‌ی فروشی های نگاهبان گرشاپ ۹۹۹۹۹ تن است. لابد در بندھشن هم در اصل صدهزار بوده که بعد به نادرستی ده هزار شده است).

همین داستان در بهمن یشت(وهومن یسن)(بخش ۹، بندھای ۲۴-۱۲) چنین آمده است: «هنگامی که اژی دهاک زنجیر بگسلد و آزمندانه به جهان روی آورد و گناهان بی شمار از او سرزند و یک سوم از مردمان و ستوران و گوسپندان و دیگر آفریدگان ایزدی را نابود کند و به آب و آتش و گناه گرند رساند؛ آنگاه آب و آتش و گیاه به درگاه اهوره مزدا گله می برند و می گویند. فریدون را دیگر باره برانگیزد تا اژی دهاک را فروکوبد. ای اهوره مزدا! اگر خواهش ما برآورده نشود، ما را نیروی پایداری در جهان نخواهد ماند. آتش گوید: من ندرخشم. آب گوید: من نتازم(چون آب و آتش به درگاه اهوره مزدا گله برده اند، ناچار باید گیاه نیز گفته باشد: «من نرویم» ولی در متن بهمن یشت چنین جمله ای نیامده است). آنگاه آفریدگار اهوره مزدا به سروش و نریوسنگ گوید: پیکر سام(گرشاپ) را بجنانید تا از خواب برخیزد. ایزد سروش و ایزد نریوسنگ سه بار خوش برآورند و گرشاپ را بخوانند. بار چهارم سام(گرشاپ) با پیروزی برخیزد و به اژی دهاک روی آورد و به سخنان او گوش ندهد و گرز به تارک او فروکوبد و نابودش کند. آنگاه ویرانی و تباھی از جهان بیرون رود و هزاره آغاز شود. پس سوشیانتها دیگر باره جهان را پاک کنند و رستاخیز و زندگی آینده را برانگیزنند.»

در فروردین یشت(بند ۶۱) به فروشی های پاک نیک توانای اشونان درود فرستاده می شود که ۹۹۹۹۹ تن از آنان به نگاهبانی از پیکر سام(گرشاپ) گیسور و گرزبردار گماشته شده اند.

در دینکرت گزیده‌ی آنچه را گفتیم در سوتکرنسک، باستانی درباره‌ی گرشاسب آمده بوده است، چنین می‌خوانیم: «در فرگرد پانزدهم (آت فَرَوْخُشیا) اهوره مزدا روان گرشاسب را در وضع هولناکی به زرتشت نشان می‌دهد و این وضع به سبب پیشینه‌ی کارهای گرشاسب و برتری یافتن مردمان و دوری جستن آنان از گناه در پرتو کوشش‌های بی شمار وی، بر زرتشت ناگوار می‌آید و گرشاسب از آفریدگار اهوره مزدا خواستار بخشایش گناهی می‌شود که در بی‌پروایی نسبت به آتش از او سرزده است. گرشاسب در این هم سخنی با آفریدگار، از او پایگاهی والا می‌خواهد و به گواه شایستگی خویش برای داشتن چنین پایگاهی، کارهای دلیرانه‌ای را که از خویشکاری‌های وی بوده است، برمی‌شمارد. از آن جمله است کشن اژدهای شاخدار، شکست دادن گندرو زرین پاشنه و چیره شدن بر نیروی هولناک آن نابکار و برانداختن دودمان ناپاک نیویک و داشتیانی و پایان بخشیدن به ستم و زیان آنان و به سازش آوردن باد نیرومند گزندرسان و بازداشت آن از تباہ کردن آفریدگان اهورایی.

گرشاسب همچنین به اهوره مزدا می‌گوید که او روزی در آینده ازی دهاک زنجیر گسسته را که به تباہی جهان و نابودی آفریدگان برخواهد خاست، فروخواهد کوفت و برخواهد انداخت و آفریدگان گیتی را رامش و آسایش خواهد بخشید.

ولی ایزد آذر همچنان به ناخشنودی از گرشاسب پای می‌فشارد و به شوند آزاری که از گرشاسب بدو رسیده است، او را از درآمدن به بهشت بازمی‌دارد و از سوی دیگر «گوشورون» گرشاسب را به شوند آبادی که از وی بهره‌اش شده است، از فروافتادن به دوزخ پاس می‌دارد و سرانجام، زرتشت از ایزد آذر خواستار بخشایش گناه گرشاسب می‌شود و آذر این خواهش را می‌پذیرد و روان گرشاسب به همیستگان (برزخ) درمی‌آید.

این داستان با تفضیل بیشتری در نسک «روایت پهلوی» (و بخش افتاده‌ای از آن در «صد در بندهشن») آمده است. **گرهم**: نام یکی از شهربیاران و پیشوایان دیوپرستان و از همستانان (رقیبان) و دشمنان زرتشت و دین وی است. این نام تنها سه بار در گاهان (یسنا ۳۲، بند ۱۲-۱۴) آمده و در هیچ جای دیگر اوستا تکرار نشده است. نام گرهم با کربلا همراه آمده و زرتشت آنان را نکوهیده است که خود و پیروانشان با خوش و شادمانی چارپایان را فراهم می‌کنند. آنان از دروغ پرستانند و در روز پسین به کنام دروغ (دوزخ) درآیند.

در گزارش پهلوی اوستا، این نام به «گرهمک» تبدیل شده است.

**گزیده‌های زادسپر**: (در پهلوی «وَچِيَّكِيهَى زاتِسِپَرَم») نام نسکی است به زبان پهلوی نوشته‌ی «زادسپر» یووان پیمان (زادسپر پسر جوان جم) هیربد نیمروز که در میانه‌ی سده‌ی سوم هجری زاده شد.

متن این نسک با ویراستاری و دیباچه نویسی بهرام گور انکلساریا در ۱۹۶۴ میلادی در بمبئی به چاپ رسیده و بخشایی از آن به زبانهای اروپایی نیز برگردان و منتشر شده است. در زبان فارسی چند بخش از این نسک با برگردان مهرداد بهار در نسک «پژوهشی در اساطیر ایران» و نیز واژه نامه‌ی نسک (در یک پاره جداگانه) به کوشش و پژوهش ایشان منتشر شده است.

برگردان فارسی متن کامل نسک از «محمد تقی راشد محصل» همراه یادداشت‌های پژوهشی ایشان در سال ۱۳۶۶ در تهران منتشر شد.

موضوع نسک، شرح بخشایی از اساطیر و باورهای دینی مزدابرستان درباره‌ی آفرینش و رستاخیز و فرشکرد و مطلبایی از این دست است.

**گشتاسپ**: (در اوستا «ویشتاسپ» به چم «دارنده‌ی اسب آماده») نام یکی از فرمانروایان هم زمان زرتشت است که پیامبر مزدابرستی بدو پناه برد و او دین وی را پذیرفت و از وی پشتیبانی کرد.

در گاهان، زرتشت چهار بار از این فرمانروا نام می‌برد که سه بار آن به گونه‌ی «کوی ویشتاسپ» (کی گشتاسپ) است و «کوی» (= کی) - چنانکه در زیر همین واژه گفته ایم - به چم ریس عشیره و فرمانروا، عنوان فرمانروایان دودمان کیانیان است که گشتاسپ نیز یکی از آنان است.

به شوند اهمیت فراوانی که در دین زرتشتی برای گشتاسپ و نقش او در استوارسازی و گسترش این دین قابل بوده اند، در اوستای کهن نسکی جداگانه به نام او در ستایش او وجود داشته که در دینکرد از آن یاد شده است. در اوستای کنونی هم - گذشته از گاهان که گفتم - بارها به نام و ستایش گشتاسپ برمیخوریم و در ویسپرد بخشی به نام «آفرین پیامبر زرتشت» هست که درود و آفرین و آرزوی نیک است از زبان زرتشت خطاب به گشتاسپ.

گفتنی است که در شاهنامه چهره‌ی گشتاسپ به کلی با آنچه در اوستا می‌بینیم، ناسازگار است و در واقع در نقطه‌ی برابر آن قرار دارد. به نظر می‌رسد که روایت اوستا درباره‌ی گشتاسپ، نمایشگر باور و برداشت موبدان زرتشتی و حوزه‌های دینی مزدابرستی بوده و در برابر آن، نقل و روایت دیگری از زندگی و کارکرد وی در میان مردم ایران وجود داشته که در شاهنامه آمده است. در حماسه‌ی فردوسی، گشتاسپ شاهی خودکامه و ستمگر و نیرنگ باز و ناتوان است که نمی‌تواند از ایران در برابر تاخت و تاز تورانیان پدافند کند و به سیستان می‌گریزد و هنگام هجوم تورانیان، همسر او کتایون به سراغش می‌رود و با سرزنش وی خبر این تاخت و تاز را بدو می‌رساند.

داستان رزمها و دلاوریها و سرانجام تلخ اسفندیار پسر گشتاسب، یکی از تراژدیهای بزرگ (و شاید بتوان گفت بزرگترین تراژدی) شاهنامه‌ی فردوسی است. در این داستان نقش گشتاسب، به کشنده دادن دانسته و آگاهانه‌ی اسفندیار است و این سخنی است که اسفندیار، خود در واپسین دم زندگی بدان گواهی می‌دهد:

«نه سیمرغ و تیر و نه گرز و کمان/ به رزم از تن من ببردند جان

که این کرد گشتاسب با من چنین/ بر او برخوانم ز جان آفرین»

بهار به درستی نوشته است: «در مجموع داستان گشتاسب در شاهنامه، یکی از موارد اندک است که بازتاب تاریخی رخدادهای اجتماعی و تضادهای طبقاتی را حفظ کرده است».

**گشنسب (آذر...):** (در اوستا «اتور گشنسب» و در پهلوی «آدور گشنسب» و در فارسی «آذر گشنسب» یا «آذر گشنسب» یا «آذر گشسب» به چم «آتش اسب نر») نام یکی از سه آتشکده‌ی بزرگ روزگار ساسانی است که آن را آتش ویژه‌ی ارتشتاران می‌دانسته اند و جای آن در کوه «آسنوت» در آذربایجان بوده است.

شوند نامیدن این آتشکده بدین نام، آن است که بنابر اساطیر ایران، کیخسرو هنگام گشودن «بهمن دژ» در نیمروز با تیرگی شبانه که دیوان به پتیارگی و جادویی پدید آوردند، روپرورد. آنگاه آتشی بر یال اسب وی فرود آمد و جهان را دیگر باره روشن و تابان کرد و کیخسرو پس از پیروزی و گشودن بهمن دژ، به پاس این یاوری اهورایی، آتش فرود آمده را در آنجا بنشاند.

**گفتار- پیمان:** نام یکی از شش گونه پیمان در دادهای وندیدادی است که شرح آن را در وندیداد می‌خوانیم. در این گونه پیمان- که ساده‌ترین گونه هاست- دو سوی پیمان، با همسخنی و گفتگو با یکدیگر پیمان می‌بنند و در واقع باور کردن به راست گفتاری یکدیگر، پشتوانه‌ی چنین پیمانی است.

**گمیز:** (مرکب از «گ» = گاو + میز = «شاش» یا «ادرار») ادرار گاو است که گاه به چم مطلق ادرار هم بکار رفته است.

در روش‌هایی که در وندیداد آمده، بنا به سنتی دیرینه که ریشه در اساطیر کهن هندوایرانی دارد، گمیز را در گامه‌ای از آینین پاک کردن تن و جامه‌ی آلدگان به نسو(مردار) بکار می‌برده اند.

کریستین سن می نویسد: «... جمشید جسد تهمورث را پاک کرد و برای او استودانی ساخت و آن جسد را در آنجا نهاد... دست جمشید بر اثر تماس با اهرمن، دچار برص گردید و خشک شد و پیوسته نگران بود که مبادا این درد به مردمان نیز سرایت کند و بر اثر آن، آدمیان تباش شوند؛ تا روزی که در بیابان زار و نزار به خواب رفته بود. گاوی بر

دست او ادرار کرد و او آن گاو را در خواب دید... آنگاه سروش به نزد وی آمد و... از او خواست که به مردمان توصیه کند که هر گاه از خواب بیدار می شوند «دستشوی» (=ادرار گاو) بر تن خویش زنند».

کریستین سن آنگاه می افزاید: «با دست زدن به جسد موجود ناپاک، دست کسی که او را آزاد کرده است به بیماری دچار می شود؛ شفای آن از اتفاق نیک، از گاوی است که بر دست بیمار ادرار می کند و اصل کاربرد ادرار گاو به عنوان وسیله ی پاک کردن، از این جاست».

**گَنْدِرِوَ زَرِينَ پَاشِنه:** نام پتیاره ای است اهریمنی که به نوشته ی آبان یشت گرشاسب او را در کرانه ی دریای فراخکرت از پای درمی آورد و می کشد. در نسکهای دوره های پسین نوشته اند که آب دریا تا پاشنه ی این پتیاره یا دیو بود و این توصیف از آن جا پیدا شده که واژه ی اوستایی «زَرِيَّ» (=زرین) را در ترکیب وصفی «زَرِيَّ پَاشِنِم» (=زرین پاشنه) با واژه ی اوستایی دیگری یعنی «زَرِيَّه» (=زره یا دریا) اشتباه کرده و مجموع ترکیب را «زَرِه پَاشِنِه» (=دریا پاشنه) خوانده اند و آن توصیف توجیهی را برای آن ساخته اند.

**گُودَ:** نام آبشاری است در رود «رنگها» (=آرنگ) که گرشاسب در کرانه ی آن ایزد «وَيَوَ» (=اندروای) را می ستاید و از او خواستار کامیابی و پیروزی می شود.

**گُوسفند - پیمان:** نام یکی از گونه های ششگانه ی پیمان در دادهای وندیدای است. ارزش چنین پیمانی برابر بهای یک گوسپند است.

**گُوسنَ:** نام جانوری است که از روده ی آن زه کمان می ساخته اند. این واژه تنها یک بار در اوستا (مهریشت، بند ۱۲۸) آمده و گفته شده است که در گردونه ی ایزدمهر، هزار کمان هست که بسی از آنها زه گوسن دارد. دارمستر و کانگا این واژه را به روده ی گاو تعبیر کرده اند.

**گِوش:** (در اوستا «گُو» = گاو = گاوُش = گوش و در پهلوی «گُوش» و در فارسی «گاو») در اصل به چم «جهان» و «گیتی» و «مجموعه ی آفرینش» و همچنین نام کلی همه ی چارپایان و ستوران اهلی است. گاه این واژه به چم گوشت یا شیر هم آمده است.

**گُوش(روز...):** نام روز چهاردهم ماه است که به نام «گُوش» (=گوش)، ایزدانوی نگاهبان چارپایان و ستوران خوانده می شود.

**گِوش تَشَن:** (به چم «آفریدگار جهان» یا «سازنده ی آفرینش») در گاهان به گمان بسیار، عنوانی است برای اهوره مزدا. در اوستای نو نام ایزدانوی نگاهبان چارپایان و ستوران است. این نام در بسیاری از جاهای اوستا با «گوش

اورون» (= گوشورون) همراه می‌آید. گاه به جای دو جز این نام، تنها «گوش» بکار رفته است. «درواسپ» نیز نام دیگر این ایزدانوست و «گوش یشت» یا «درواسپ یشت» در ستایش اوست. چهاردهمین روز ماه را نیز به نام این ایزدانو می‌خوانند.

**گوشورون:** («گوش اورون» به چم «روان آفرینش» یا «جهان آفرینش» یا «روان زمین») در گاهان یکی از نمادها یا فروزه‌های آفرینش مزدالاهوره و در اوستای نو ایزدانوی نگاهبان ستوران و چارپایان است که «گوش» (= گوش) و «گوش تَشَن» نیز خوانده می‌شود. برخی از پژوهندگان «گوشورون» را تنها «روان گاو» یا نماینده‌ی همه چارپایان و ستوران می‌خوانند و با «گوش تَش» که آفریدگار گاو است، یکی نمی‌دانند. در گاهان گوشورون از بدکداری دیو خشم و ستم و بیدادی که مردمان در جهان بر چارپایان روا می‌دارند، به در گاه اهوره مزدا می‌نالد و گله می‌کند و پس از همسخنی با وی، سرانجام زرتشت به نگاهبانی و پشتیبانی از چارپایان گماشته می‌شود. در اوستای نو گوشورون با توصیف نگاهبان گله‌ها و رمه‌ها یاد شده است.

در ادبیات پهلوی گوشورون روان «گاو نخستین» است و پرورش مردم جهان، خویشکاری اوست. در نسک «روایت پهلوی» گوشورون به پشتیبانی از گرشاسب بر می‌خیزد و او را از افتادن به دوزخ رهایی می‌بخشد. گوشورون از ایزدان همکار و یاور امشاسب‌بهمن است.

**گوش یشت:** نام نهمین یشت از یشتهای بیست و یک گانه‌ی اوستاست در ستایش و نیایش ایزدانوی نگاهبان چارپایان و ستوران. این یشت، هفت کرده و ۳۳ بند دارد.

**گوکِرن:** (در پهلوی «گوکِرن» شاید به چم «گاو شاخ») نام درختی است اساطیری که «هوم سفید» نیز خوانده شده و به نوشته‌ی بندهشن در میان دریای فراخکرت روییده و ماهی «کر» در برابر گزندرسانی اهریمن و آفریدگان اهریمنی، نگاهبان آن است. برخی از پژوهندگان برآنند که گوکرن با «کوکنار» فارسی یکی است.

در بندهشن آمده است که ایزد هوم در گوکرن است و فرشکردسازی به یاری آن صورت می‌گیرد، بدین سان که از پیه گاو «هدایوش» و «هوم سفید» خوراکی به نام «آنوش» (جاودانگی) درست کنند و به همه‌ی مردمان دهند و آنان بر اثر آن جاودانه شوند. در همین نسک، در خت گوکرن، دشمن پیری، زنده گر (زندگی بخش) مردگان و آنوشه گر (جاودانگی بخش) زندگان خوانده شده است.

**گهنهبار = گاهنبار**: (در پهلوی «گاسان بار») نام یکی از جشن‌های ششگانه‌ی آفرینش است که در زمانهای معنی در درازای سال برگزار می‌شود.

استوره‌ی آفرینش در اساطیر ایران چنین است که اهوره مزدا آفریدگان خود را در شش بار (بر روی هم در یک سال) می‌آفریند و هریک از این بارهای آفرینش، نام جداگانه‌ای دارد که به ترتیب چنین است:

۱. نخستین گهنهبار به نام «میدیوزَرم» (آفرینش آسمان).

۲. دومین گهنهبار به نام «میدیوشَم» (آفرینش آب).

۳. سومین گهنهبار به نام «پتیه شهیم» (آفرینش زمین).

۴. چهارمین گهنهبار به نام «ایاسِرم» (آفرینش گیاهان).

۵. پنجمین گهنهبار به نام «میدیارِم» (آفرینش جانوران).

۶. ششمین گهنهبار به نام «همسپَتمَدم» (آفرینش مردمان).

**گیومرت**: (در اوستا «گیه مَرْتَن» و در پهلوی «گیومرد») به چم «زنده‌ی میرا» یا «جان نیستی پذیر» و در فارسی به نحریف «کیومرت» و در واقع «گیومرت») نام نخستین بشر آفریده‌ی اهوره مزداست. او ششمین آفریده‌ی استومند آفریدگار است که آفرینش او هفتاد روز به درازا می‌کشد و در واپسین گهنهبار انجام می‌پذیرد.

گیومرت نخستین کسی است که اندیشید و آموزش و منش اهوره مزدا را دریافت و از این رو با صفت «نخست اندیش» از وی یاد شده است. اهوره مزدا مردمان جهان را از تبار او پدید آورد. «مشی» (=مشیه) و مشیانه (نخستین زن و مرد جهان) از تحمله‌ی بازمانده‌ی گیومرت به شکل دو شاخه‌ی ریباس (=ریواس) از زمین سربرآوردند و سپس پیکر آدمی پذیرفتند.

در تحلیل استوره گیومرت می‌توان گفت که او بیشتر به تحمله‌ی بزرگ مردمان در جهان می‌ماند تا به انسانی واقعی.

در اوستا هنگام درود فرستادن به فروشی‌های مردمان، همواره گفته می‌شود: «از گیومرت تا سوشیانت».

در بندھشن آمده است: «گیومرت نخستین بشر را اهوره مزدا بیافرید. او در مدت سی سال تنها در کوهساران بسر برد و در هنگام مرگ از صلب او نطفه‌ای خارج شد، بواسطه‌ی خورشید پالایش گردید و در جوف خاک محفوظ بماند. پس از چهل سال از آن نطفه، گیاهی به شکل دو شاخه‌ی ریباس به هم پیچیده در مهرماه و مهرروز (هنگام جشن مهرگان) از زمین بروییدند. پس از آن شکل نباتی به صورت دو انسان تبدیل یافتند که در قامت و چهره شبیه

یکدیگر بودند، یکی نر موسوم به مشیه و دیگری ماده موسوم به مشیانه. پس از پنجاه سال، آن دو با یکدیگر ازدواج نمودند و پس از انقضای مدت نه ماه از آنان یک جفت نر و ماده پا به عرصه ظهور نهادند. از این یک جفت، هفت جفت پسر و دختر متولد شدند. یکی از آن هفت جفت موسوم بوده به سیامک و زنش موسوم به نساک (= وساک). از سیامک و نساک یک جفت زاده شدند و موسوم به فرواک و فراواکین. از آنان پانزده جفت به وجود آمدند که کلیه ای نزادهای مختلف هفت کشور، از پشت آنان است. یکی از آن پانزده جفت، هوشناک و زنش گوزک نام داشتند و ایرانیان از پشت آنان می باشند).

**گیه:** نخستین جز نام «گیومرت» است که در اوستا گاه «گیه مرتَن» و گاه به تنها یی «گیه» آمده است.

**لهراسپ:** (در اوستا «أَوْرُوتْ أَسْبَ» به چم «دارنده ای اسب تندرو» و در فارسی «لهراسپ» یا «لهراسب» یا «کی لهراسب») نام یکی از فرمانروایان کیانی است.

در شاهنامه، کیخسو و هنگام ترک جهان و رفتن به آسمان، شهریاری خویش را بدو وامی گذارد؛ ولی این کار در آغاز با ناخشنودی و اعتراض پهلوانان و نامداران رویرو می شود و سرانجام فرمانروایی او را با گونه ای اکراه می پذیرند.

**ماراسپند / روزِ ماراسپند:** (در اوستا «مَثَرَسِپِنَتَ» و در پهلوی «ماراسپند» و در پارسی «ماراسپند» یا «ماراسپند» به چم «منتره ای ورجاوند» یا «سخن ورجاوند اهورایی» است.

این نام ترکیبی در اوستا هم به صورت آهیخته بکار می رود و هم نام ایزدی است. در نسک بندھشن درباره ای آن می خوانیم: «ماراسپند سخن هرمزد است که اوستاست و آن را تعبیر، ستایش پاک است». در ادبیات پهلوی از آن با نام «مانسَرِ پاک» نیز یاد شده است.

در اوستای نو بیشتر به چم نام ایزدی که نماد سخن ورجاوند اهورایی است، توجه می شود و «روان سپیدِ روشن درخشانِ اهوره مزدا» (فروردین یشت، بند ۸۱)، «پیک دشمن دیو» (همان، بند ۱۴۶)، «نیروی آسایش بخش اشون» (خردادیشت، بند ۴) و «سخت نیرومند در برابر دیوان» (سروش یشت، بند ۲) خوانده شده است و اهوره مزدا او را که فره مندترین فره مندان است به از میان بردن ۹۹۹۹ ییماری که اهربیمن آفریده است، می گمارد. (وندیداد، فرگرد ۲۲، بندھای ۲ و ۶).

روز ماراسپند، نام روز بیست و نهم ماه است.

**ماربانک:** نام گونه‌ای مار است که در زند وندیداد «مارسگ» نمای که روی بخش پسین خود می‌نشیند، توصیف شده است.

**ماه:** (در اوستا «ماونگهه») نام کره آسمانی نامی و نام سی روز گرددش ماه به گرد زمین و نام ایزدی است که «ماه یشت» و «ماه نیایش» در ستایش و نیایش اوست و گیاه «روگس» (=لک یا لاک) را ویژه او خوانده اند. در اوستای نو و بندهشن، ماه «دربر گیرنده تخمه‌ی گاو» (=چارپایان و ستوران) خوانده شده است. در بندهشن می‌خوانیم که نخستین جانور آفریده اهوره مزدا «ورزاو» بود. اهریمن دیو آز و رنج و گرسنگی و بیماری را به آزار ورزاو گماشت. ورزاو از آن آسیب اهریمنی چندان لاغر و ناتوان شد که جان سپرد. هنگام مردن، از هر یک از اندامهای او پنجاه و پنج گونه بُنَشَن و دوازده گونه گیاه درمانی پدید آمد و آنچه از تخمه‌ی ورزاو پاک و نیرومند بود، به ماه راه یافت و در پرتو فروغ آن پالوده شد و از آن، جفتی جاندار نرینه و مادینه پدید آمد و از آن دو، دویست و هشتاد و دو جانور دیگر زاده شد.

هنگامی که ورزاو جان می‌سپرد، روان گاو او (گوشورون) از کالبدش بیرون آمد و در برابر وی ایستاد و چنان خروشی برکشید که گویی هزار مرد با هم قریاد برآورده اند و از ستمی که در زمین بر ستوران می‌رود، بنالید و از اهوره مزدا پرسید:

- جهان آفریدگان را به که سپردی؟ کردارهای زشت او زمین را ویران کرد و گیاهان بی آب ماندند.  
کجاست آن مردی که تو نوید آفریدن او را دادی، مردی که دین رهایی و رستگاری آورد؟

اهوره مزدا گفت:

ای گوشورون! رنج تو از اهریمن است. اگر آن مردی که آفریدن او را نوید داده ام، امروز هستی یافته بود، هر آینه اهریمن چنین گستاخ نمیشد.

آنگاه گوشورون به ستارگان شتافت و گله از سر گرفت. پس به ماه درآمد و باز خروش شکوه برآورد و سرانجام به سپهر خورشید شتافت و در آنجا اهوره مزدا فروشی زرتشت را بدو نمود و گفت: این است آن کسی که خواهم آفرید و دین رهایی خواهد آورد.

پس گوشورون خشنود شد و خویشکاری خود را که پرورش مردمان و خوارک دادن به آنان است، پذیرفت. (بندهشن، بخش ۴ و «اورمزد و اهریمن» نوشه‌ی دارمستتر، رویه‌های ۱۴۴-۱۴۵)

این نوشته‌ی بندهشن، گزارشی است از همسخنی گوشورون(روان آفرینش) با مزادالهوره در نخستین سرود گاهان(یسنا).<sup>(۲۹)</sup>

ابوریحان بیرونی می‌نویسد که ایرانیان در روزگار او می‌پنداشته‌اند که گردونه‌ی ماه را گاوی از نور که دو شاخ زرین و ده پای سیمین دارد، می‌کشد. این گردونه در شب شانزدهم دی ماه به مدت یک ساعت پدیدار می‌شود و کسی که آن را بنگرد، هر آرزویی که داشته باشد، برآورده می‌شود.

### ماه روز/ماه نیایش/ماه یشت: نام دوازدهمین روز ماه است.

نام سومین نیایش از پنج نیایش نامی مزدایران در «خرده اوستا»ست که ۱۲ بند دارد. این نیایش را در سی روز ماه، سه بار می‌خوانند: بار نخست هنگام دیدن ماه نو(هلال)، بار دوم در میانه‌ی ماه، هنگام پرماه(بدر تمام) و بار سوم در پایان ماه، هنگامی که ماه دیگر باره باریک می‌نماید.

نام هفتمین یشت از یشتهای ییست و یک گانه‌ی اوستاست در ستایش و نیایش ماه که از یشتهای کوتاه به شماره می‌آید و تنها ۷ بند دارد.

**ماهیه:** نام ایزد نگاهبان ماه است.

**مَنَّخ:** نام کوهی است(زمایادیشت، بند<sup>(۴)</sup>)

**مدیوماه سپیتمان:** (در اوستا «مَيْدِيُوبيٰ یا مَيْدِيُوبيٰ ماونگهه» و در پهلوی «متیوک ماه» به چم «در میانه‌ی ماه زایده») بنابر سنتهای دینی مزدایران و اشاره‌هایی در اوستای نو و منتهای پارسی میانه، نام پسر عمومی زرتشت و نخستین پذیرفتار و پیرو دین زرتشت است. مدیوماه پسر «آراستی» و از خاندان سپیتمان است.

زرتشت در گاهان از مدیوماه سپیتمان در شمار ناموران و یاران بزرگ خود یاد می‌کند که پس از دریافت دین مزدا، دیگر مردمان را بدین کیش راست رهنمون شد.

در فروردین یشت(بند<sup>(۹۵)</sup>) پس از ستایش فروشی مدیوماه پسر آراستی، او نخستین کسی خوانده شده است که به گفتار و آموزش زرتشت گوش فراداد.

در بندهشن(بخش<sup>(۳۲)</sup>، بند<sup>(۳)</sup>) آمده است: «آنگاه که زرتشت در ایران ویج دین آورد، مدیوماه آن را پذیرفت.»

در گزیده‌های زادسپرم(بخش<sup>(۲۴)</sup>) گفته شده است: «زرتشت در نخستین ده سال پیامبری خود، یک پیرو داشت و او مدیوماه بود. دو سال پس از آن، گشتابپ دین وی(را) پذیرفت.»

در دینکرت(بخش<sup>(۲۴)</sup>، بند<sup>(۱۹)</sup>) نیز نام مدیوماه در سرآغاز نامهای پذیرفتاران و پیروان دین زرتشت آمده است.

**مودم-پیمان:** نام یکی از گونه های ششگانه‌ی پیمان در دادهای وندیدادی است.

**مَوِّشَونَ:** نام دیو زوال و فراموشی، از دستیاران و کارگزاران بزرگ اهربیمن است. در زند اوستا، نام این دیو به «سِج (سیچ) نهان روان» برگردان شده است.

در بندهشن (بخش ۲۸، بند ۲۶) می‌خوانیم: «سِج دشمنی است که نیستی و زوال آورد.»

در صد در بندهشن (بخش ۳۲) آمده است: «در دینِ به پیداست که دروجی است (دیو دروغ) آن را سیچ خوانند. به هر خانه که کودک بود، آن کوشد تا گرنده بدان خانه رساند.»

**مرگ آفرین:** یکی از صفت‌های اهربیمن است.

**مرگ ارزان:** شایسته‌ی مرگ، سزاوار کشتن. کسی که پادافره‌ی گناهش مرگ (اعدام) باشد.

**دیوان مَزَنْدَرِی:** در بیشتر بخش‌های اوستا (بویژه در یشتها) بارها از دیوان «مَزَنَ» یاد می‌شود که در بسیاری از گزارشها - و از آن جمله در گزارش پورداوود - به دیوان مازندران برگردانده شده است. (دیوان مازندران در شاهنامه نیز باید بنابر همین بنیاد بکار رفته باشد). ولی پژوهشگران اوستا و اساطیر و حماسه‌ی ایران درباره این واژه و شناخت دقیق آن، بررسی‌های تازه‌ای کرده و به نتیجه‌ی دیگری رسیده‌اند. بهار می‌نویسد: «مَزَنَ به چم بزرگ، لقب گروهی از دیوان عظیم الجثه است. مَزَنَر صفت تفضیلی است و لقب همان گروه دیوان است. در نامه‌ی دینکرد درباره ای قد و بالای مزندران یا مَزَنَان چنین آمده است: ایشان را بلندی (چنان) است که دریای فراخ کرد تا میان ران (رسد) و باشد که تا ناف و آنجا که ژرفترین جای است، تا دهان آید.»

ضیاپور نیز در گفتاری به جست و جوی جای واقعی مازندران رفته و پس از بحث و سنجش نوشته‌ها و نظرها، چنین برداشت کرده است که مازندران شاهنامه نه این مازندران کنونی، بلکه بخشی از سرزمین هندوستان و همان جای دیوان مَزَنَی و یا مزندران است.

**مَزِيْشَوَفَت:** (به چم «دارنده‌ی بزرگی») نام کوهی است. برخی از پژوهندگان، این نام را با «مَسِيس» - نامی که ارمنیان در روزگار باستان به کوه آرارات» داده بودند - یکی شمرده‌اند.

**مَشَی و مَشیانه:** (= مَهْلَی و مَهْلیانَه) نام نخستین مرد و زن در اساطیر ایران است که از تخمه‌ی بازمانده‌ی گیومرت در زمین، به گونه‌ی دو شاخه‌ی ریباس (ریواس) می‌رویند و سپس به پیکر آدمی درمی‌آیند و همه آدمیان در جهان، از تبار آنانند.

نام این نخستین مرد و زن- که «مشیه و مشیانه» هم نوشته شده است- در اوستای کنونی نیست؛ ولی به نوشته‌ی دینکرد در «چهرداد نسک»(یکی از نسکهای گم شده اوستای کهن) از آنان سخن در میان بوده است.

در شاهنامه نام و نشانی از مشی و مشیانه به چشم نمی‌خورد و «سیامک» پسر گیومرت است.

**مُغ**: (از ریشه‌ی اوستایی «مو گو»(mogu) به چم «کار بزرگ»، «وظیفه‌ی مهم»، «بزرگی و شکوه» که برخی از پژوهندگان، آن را با واژه‌ی «مَكْهَه» در سانسکریت که به چم «دارایی»، «پاداش» و «دهش» است، خویشاوند می‌دانند. در گزارش پهلوی اوستا، این واژه به (makîh) به چم «مهی و بزرگی» برگردانده شده و برای روشنگری بیشتر، افزوده شده است: «أَيْضَحَكِيهٌ=وَيَرَكِي»).

در دوره‌های پسین‌تر، «مُغ» به چم «موبد» یا «آُربان» و نیز «پیرو دین زرتشتی» بکار رفته است. در گاهان از این واژه نشانی نمی‌بینیم و به گمانی کاربرد آن مربوط به دوران تدوین اوستای نو و شاخه‌ی باختری دین زرتشتی است. ولی چندین بار از «مَكَّه» و «مَكَّون» سخن به میان آمده است.

در ادب فارسی، واژه‌ی «مُغ» و ترکیب‌های گوناگون آن، فراوان بکار رفته است و از آن، مطلق زرتشتی و پیرو دین مزدابرستی را اراده کرده اند و گفتگی است که در عرفان ایرانی و در چکامه‌های غنایی فارسی، چم‌های کنایی و رمزی گسترده‌ای به این واژه و ترکیب‌های آن داده شده است. از جمله ترکیب‌های «مُغ» می‌توان اینها را یاد کرد: پیر مغان، دیر مغان، خرابات مغان، مغکده، مغ زاده، مغ بچه، مغ سرا، سرای مغان، سنت مغان، مغانه و می‌مغانه.

واژه «مجوس» که در نوشته‌های عربی و فارسی سده‌های میانه به چم مطلق زرتشتی بکار رفته است و در قرآن و احادیث اسلامی هم دیده می‌شود، معرب «مَكَّون» یونانی است که خود از واژه‌ی «مُغ» مایه دارد و در زبانهای اروپایی به جای آن آمده است که البته بیشتر چم «جادو» و «جادوگر» می‌دهد و این چم ربطی به دین ایرانیان- که آشکارا هرگونه جادو و جادویی را می‌نکوهد و اهریمنی می‌داند- ندارد و شاید باید از کارکرد مغان کلدانی مایه گرفته باشد.

**مَكَّون**: واژه‌ای است گاهانی که ما آن را به همین صورت در این گزارش آورده‌ایم و برآئیم که به مفهوم هموند یا عضو «مَكَّه» بکار رفته است.

**مَكَّه**: واژه‌ای است گاهانی که ما آن را به همین صورت در این گزارش آورده‌ایم و برآئیم که به مفهوم جرگه یا انجمان پذیرندگان و پیروان پیام و آموزش زرتشت بکار رفته است.

برخی از پژوهندگان، این واژه را با «مغ» همراهیش پنداشته و به چم «آین مغ» یا «انجمان برادری مغان» و همانند آن گرفته اند. «مسينا» می گوید «مگه» به چم «هدیه‌ی الهی» و «دین راستین» است. «نیبرگ» از اجتماع زرتشت و یارانش، تصور یک گروه شمنی دارد و می گوید واژه‌ی «مگه» در اصل به چم گروه خوانندگانی بوده که در انجمن گاهانی سرود می خوانده اند و بعدها به چم جای سرودخوانی گاهانی و برگزاری آین نیایش بکار رفته و هنگامی که این سرودخوانی کهن فراموش شده، به چم جای راندن دیوان درآمده که همان «برشnom گاه» در وندیداد است.

این چم‌ها و تعبیرهای دیگری که اوستاشناسان تاکنون برای این واژه پیشنهاد کرده اند، هیچ کدام روشنگر و رسانیست و ما ترجیح دادیم که در حال حاضر، صورت اصلی آن را بکار بربیم.

**مَثَرَه:** گفتار و رجاؤند اهورایی، کلام سپندینه، سخن ایزدی.

**مَثَرَه درمانی:** درمان بیمار با «مَثَرَه» که به منزله‌ی «گفتار درمانی» یا «روان درمانی» امروزی است.

**منوچهر:** (در اوستا «منوش چیز» به چم «منوش نژاد») نام یکی از فرمانروایان بلندآوازه‌ی پیشدادی از خاندان ایرج است.

در شاهنامه داستان نبردهای خونین منوچهر با سلم تور- برادران ایرج- و دیگر رویدادهای دروان شهریاری او را می خوانیم. داستان چیرگی تورانیان بر بخش بزرگی از ایران زمین و تیراندازی آرش کمانگیر برای نشانه گذاری مرز ایران و توران که ابوریحان بیرونی نیز آن را نقل کرده است، در روزگار فرمانروایی منوچهر روی میدهد.

**منوش:** نام کوهی است (زمایدیشت، بند ۱). این واژه همچنین نام یکی از نیاکان منوچهر پادشاه پیشدادی است. در بندھشن این نام، «مانوش» خوانده شده و درباره‌ی آن آمده است: آن کوه بزرگی است که منوچهر در آنجا زاده شد.

**موبد:** (در اوستا «مُغوبَيَّتی» و در پهلوی «مَغوبَيَّت») عنوان پیشوایان دینی زرتشتی است.

**موبدان موبد(= موبد موبدان):** در پهلوی «مَغوبَيَّتان مَغوبَيَّت») عنوان موبد بزرگ یا بزرگترین موبد در میان موبدان است. در اوستا گاه «رَتَو» (= رَد) نیز به همین چم آمده است.

**مورگ:** عنوان گروهی از دشمنان دین مزدابرستی است که از دیدگاه گروه بندی هازمانی (اجتماعی)، در برابر ارتشاران (یکی از گروه‌های سه گانه در جامعه‌ی ایران باستان) قرار می گرفته اند.

پورداود این نام را به قرینه‌ی واژه‌های همانند(و شاید هم‌ریشه) آن که در آبان یشت و وندياد آمده، به چم‌های کم شعور، کاهل، تباہ کننده و آسیب رسان گرفته است.

در گزارش پهلوی اوستا، این واژه به «موتک کرتار» تبدیل شده است و برای توضیح افزوده‌اند: «کسی که همه چیز را تباہ کند». در برگردان سانسکریت اوستا، مورک به *mândya* به چم تنبلی و ناتوانی برگردانده شده است.

**موش پری:** (در اوستا «موش پیریکا» و در پهلوی «موش پریگ») نام یکی از پریان است که نیایشگران برای ایستادگی در برابر گزندرسانی‌های او و دیگر آفریدگان اهریمن و پیروان راه دروغ، نهادهای اهورایی را می‌ستایند. در این بند از یسنا نام موش پری با دیو «آز» همراه آمده است.

در بندهشن «گوزهر» و «موش پریگ» با ستارگان گردنده(سیاره‌ها)- که خویشکاری آنها اهریمنی است- پیوند دارند و در برابر ما و خورشید قرار می‌گیرند. در همین کتاب، «موش پریگ» دزد و دنباله دار خوانده شده است و می‌دانیم که پریان در اوستا همان ستارگان دنباله دارند و «گوزهر» (= جوزهر) نیز در فرهنگ‌های فارسی «عقده‌ی راس ذنب و یا دو نقطه‌ی تقاطع فلک حامل و مایل قمر» تعریف شده است.

در بندهشن همچنین می‌خوایم که: «خورشید موش پری را به هم پیمانگی به گردونه‌ی خویش لست تا گناه کردن کم تواند؛ چرا که اگر هرزه‌(رها) شود، تا بازگرفتن، بس بدی بخشد.»

**مویذی:** نام دیوی است. دارمستر نوشته است ناشناخته و افزوده است که اسفندیارچی آن را به ویرانگری و تباہی برگردان کرده است.

**مهر:** (در اوستایی «میثرا» و در پهلوی «میتر» یا «میهر») در اوستای نو ایزد فروغ و روشنایی و پیمان شناسی و یکی از بزرگترین ایزدان و مینویان در اساطیر کهن و هند و ایرانی است که در بخش‌های پسین اوستا دیگرباره ارزش ویژه‌ای می‌یابد. «مهریشت»، دهمین یشت اوستا، که یکی از بلندترین و شیواترین یشتهاست، سرود ستایش و نیایش و حمامه‌ی رزم آوریهای اوست.

مهر در اساطیر هند و ایرانی، برکت بخشنده و انباز در فرمانروایی جهان و نگاهبان پیمان است و بعدها در پی دگرگونی‌های هازمانی، به ایزد پاسدار و پشتیبان همه‌ی گروه‌های اجتماعی هازمان تبدیل می‌شود و گذشته از خویشکاری‌های دیرینه، نگاهبانی او از راست گویی و درست پیمانی گسترش می‌یابد و «دروغ گوی به مهر»(مهر دروغ) یا «مهر فریب» یا «مهر آزار» هم ردیف «پیمان شکن» می‌شود. در گاهان «میثرا» تنها یک بار و به چم

«خویشکاری دینی» آمده و در وندیداد به چم «پیمان» بکار رفته است. در خود مهربشت هم این واژه گاه چم پیمان دارد.

نام مهر در اوستا بیشتر با صفت «وُاورو گویویتی» به چم «دارنده ی چراگاه های فراخ» یا «فراخ چراگاه» همراه آمده است و این صفت ترکیبی با خویشکاری او، یعنی پاسداری از راست گویی و درست پیمانی و فروکوفتن دروغ گویان و پیمان شکنان در سراسر جهان - که در مهربشت بیان شده است - هماهنگی کامل دارد.

شانزدهمین روز ماه و هفتمین ماه سال را به نام این ایزد خوانده اند و به نوشته ی بندھشن، گل بنفسه ویژه ی اوست. ایزد مهر از یاران و همکاران امشاسب‌پند «شهریور» است و خویشکاری او در جهان مینوی، شمارگری و راهنمایی روز پسین است. مهر در روز پسین، همراه با ایزدان سروش و رشن در سر چینودپل روان راست گویان را از دست دیوانی که می خواهند آنان را به دوزخ بکشانند، رهایی می بخشد.

ستایش و نیایش ایزد مهر در اساتیر و آیین های دینی هند و ایرانی جای والایی داشته و پیسن ترکیشی جداگانه به نام «مهرآینی» یا «میترائیسم» از آن پدیده آمده و در بخش بزرگی از آسیا و اروپا گسترش یافته است. بسیاری از نهادهای دینی مسیحیان و پاره ای از جنبه های ادیان دیگر، برگرفته از بنیادهای «مهرآینی» است. بازمانده ی «مهراب» (= مهرا به) های کهن را در زیر بسیاری از کلیساها و در ترکیب دیگر پرستشگاه های کنونی و پیکره بزرگ ایزد مهر را در موزه ی کلیسای سن پیتر واتیکان در رم و در دهها کلیسا و موزه و کانون علمی و هنری دیگر، تا به امروز می توان دید.

**مهر آزار:** آزاررسان به مهر، پیمان شکن.

**مهر دروج:** (در اوستا «میشو رو دُروج» به چم «دروغ گوی به مهر») پیمان شکن، نادرست پیمان، کسی که از راه راستی و درستی و پیمان شناسی پا بیرون گذارد.

**مهر فریب:** فریبده ی مهر، پیمان شکن.

**مهر کوش:** (در پهلوی «ملکوس») نام دیوی است مهیب که در پایان هزاره ی هوشیدر، زمستان هولناکی پدید می آورد و زمین را به مدت سه سال دچار باران و تگرگ و برف و باد سرد می کند و همه ی آفریدگان را به نابودی می کشاند. آنگاه ساکنان «ورجمکرد» از آن پناهگاه بیرون می آیند و زمین را دیگر باره آباد می کنند.

این واژه از ریشه ی «مهرک» به چم مرگ و کشتن و میراندن است. در کتابهای پهلوی از زمستان و توفانی که دیو مهرکوش پدید می آورد به نام توفان ملکوسان یاد می شود.

**جشن مهرگان:** نام جشنی است که در شانزدهمین روز از هفتمین ماه سال(مهر روز در مهرماه) در ایران باستان برگزار میشد و آن را «میتراکانا» می خواندند. این جشن بزرگ را در فارسی مهرگان می گوییم و در نسکهای عربی «مهرجان» نوشته اند.

به نوشته‌ی بندھشن، مشی و مشیانه(نخستین مرد و زن جهان) در این روز از تخته‌ی گیومرت زاده شدند. جشن مهرگان شش روز به درازا می کشید(شانزدهم تا بیست و یکم مهرماه) که روز آغاز آن را «مهرگان همگانی» و روز پایانی آن را «مهرگان ویژه» می خواندند.

کتریاس تاریخ نویس یونانی می نویسد که شهریاران هخامنشی هیچگاه روا نبود مست شوند مگر در روز جشن مهرگان که جامه‌ی گرانبهای ارغوانی می پوشیدند و در باده پیمایی با دیگر می خوارگان انباز می شدند. دوریس تاریخ نگار دیگر یونانی نیز می نویسد که در این جشن، پادشاه می رقصید. به گفته «استرابو» در جشن مهرگان، مرزبان(ساتراپ) ارمنستان هزار کره اسب به دربار شهریار هخامنشی پیشکش می کرد. اردشیر بابکان و خسرو یکم(خسرو انوشیروان) در این روز جامه‌های نو به مردم می بخشیدند.

در نوشته‌های پژوهندگان و تاریخ نگاران ایرانی و تازی نیز جستار(خبر)های بسیاری درباره‌ی جشن مهرگان(مهرجان) آمده است. از آن جمله این که در هنگام این جشن، موبدان موبد خوانچه‌ای را که در آن لیمو و شکر و نیلوفر و به و سیب و خوش‌ای انگور سفید و هفت دانه مورد گذاشته شده بود، زمزمه کنان(باژگیران) نزد پادشاه می آورد.

ابوریحان بیرونی می نویسد: «گویند مهر که نام خورشید است(یکی شمردن مهر و خورشید جدید است. در همه‌ی نوشته‌های اساطیری و دینی ایرانیان مهر و خورشید نام دو ایزد جداگانه است که هر یک نیایشها و ستایشها و سرودهای ویژه‌ی خود را دارند. استрабو نوشته است که پارسیان، خورشید را مهر می نامند.(رساله‌ی جغرافیا، کتاب ۱۱، فصل ۳، بند ۱) ولی «بنویست» تاکید می کند که در اوستا «مهرایزد» خورشید نیست؛ بلکه خدای انوار مینوی است که پیش از خورشید بر می خیزد و در گردونه‌ی چهار اسبه اش، آسمان را می پیماید.(دین ایرانی برپایه‌ی متنهای مهم یونانی، برگردان بهمن سرکاراتی، رویه‌های ۴۶-۴۷) در چنین روزی پدیدار شد و بدین شوند، این روز را بدو نسبت داده اند. پادشاهان در این جشن، تاجی به شکل خورشید که دایره‌ای چرخ مانند در آن نهاده شده بود، بر سر می گذاشته اند.

گویند در این روز، فریدون به بیوراسب که ضحاک خواندن دست یافت. چون در چنین روزی فرشتگان از آسمان به یاری فریدون فرود آمدند، به یاد آن در جشن مهرگان در سرای پادشاهان مردی دلیر را می‌گماشتند که بامدادان به آواز بلند، بانگ بر میداشت:

ای فرشتگان به سوی جهان بستاید و جهان را از گزند اهریمن برهانید!

گویند در این روز، خداوند زمین را بگسترانید و در کالبدها روان بدمید و هم در این روز کره‌ی ماه که تا بدان هنگام، گوی تاریکی بود، از خورشید روشنایی گرفت.

از سلمان فارسی نقل شده است که گفت: ما در زمان ساسانیان بر این باور بودیم که خداوند یاقوت را در نوروز برای زیور مردمان بیافرید و زبرجد را در مهرگان و این دو روز را بر دیگر روزهای سال برتری داد، چنانکه یاقوت و زبرجد را بر دیگر گوهرا.

در واپسین روز این جشن (بیست و یکم مهرماه) فریدون ضحاک را در کوه دماوند به زندان انداخت و مردمان را از گزند او برهانید. پس این روز را جشن گرفتند و فریدون مردمان را فرمان داد که گشته برمیان بندند و بازگیرند و هنگام خوردن و آشامیدن، لب از سخن فروبنند. چون زمان چیرگی ضحاک هزار سال به درازا کشید و ایرانیان دیدند که زندگانی آدمی می‌تواند این همه دراز شود، از این روز به بعد، آرزوی نیکشان درباره‌ی یکدیگر چنین بود: «هزار سال بزی!» (گمان می‌رود دعای «صد سال به این سالها» که تا به امروز ایرانیان در جشن نوروز به یکدیگر می‌گویند، صورت معقول تر و منطقی تر از آن دعای دیرینه باشد). فردوسی آغاز شهریاری فریدون را در مهرماه می‌داند و بنیادگذاری جشن مهرگان را بدو نسبت می‌دهد.

«پرستیدن مهرگان دین اوست / تن آسانی و خوردن آین اوست

اگر یادگار است ازو ماه مهر / بکوش و به رنج ایچ منمای چهر»

**مهرنیایش:** نام دومین نیایش (نماز) از پنج نیایش مزدابرستان در خرده اوستاست در ستایش و نیایش ایزد مهر که ۱۷ بند دارد. این نیایش را هر روز سه بار در بامداد و نیمروز و پسین پس از «خورشید نیایش» می‌خوانند.

**مهریشت:** نام دهمین یشت اوستاست که در ستایش و نیایش و توصیف رزم آوریهای ایزد مهر سروده شده است. این یشت، یکی از بلندترین و شیواترین یشتهاست و ۳۵ کرده و ۱۴۶ بند دارد.

**میدیارم:** (در اوستایی «مَيْذِيَارِيَه» به چم «میان سال») نام پنجمین گهنه‌بارهای ششگانه است که از دویست و هشتاد و پنجمین تا دویست و نودمین روز سال یعنی از دی به مهر روز(پانزدهم) تا فروردین روز(نوزدهم) دی ماه آن را جشن می‌گرفتند که به گاهشماری امروزی ما از آبان روز(دهم) تا گوش روز(چهاردهم) دی ماه است. سبب آنکه این جشن را - که در زمستان برگزار می‌شد - «میان سال» می‌خواندند، این بود که در گاهشماری باستانی ایرانیان، هفت ماه آغاز سال، تابستان بزرگ و پنج ماه پس از آن، زمستان بزرگ خوانده می‌شد (در بخش ۲۳ «گزیده های زادسپرم») - که درباره‌ی دیدارهای هفتگانه‌ی زرتشت با اهوره مزدا و مینویان است - می‌خوانیم: «دیدار هفتم در طول زمستان انجام شد که پنج ماه در یک سال است.» و جشن گهنه‌بار «میدیارم» در فاصله‌ی این دو فصل بزرگ برپا می‌گردید و به همین شوند(علت)، صفت «سَرَذا»(سرد) را نیز برای آن آورده‌اند.

از چهارمین گهنه‌بار تا این گهنه‌بار پنجم هشتاد روز است که در گاهشماری کنونی روزهای ۲۵ مهرماه تا ۱۴ دی ماه را دربرمی‌گیرد. در پنجمین گهنه‌بار اهوره مزدا جانوران را آفرید.

**میدیوزرم:** (در اوستایی «مَيْذِيُويِي زَرِمَيه» به چم «میان بهار») نام نخستین گهنه‌بار از گهنه‌بارهای ششگانه است که از چهل و یکمین تا چهل و پنجمین روز سال، یعنی از خورشید روز(یازدهم) تا دی به مهر روز(پانزدهم) اردیبهشت ماه آن را جشن می‌گرفتند که به گاهشماری امروزی ما از آبان روز(دهم) تا گوش روز(چهاردهم) اردیبهشت می‌شود. از آغاز سال تا این نخستین گهنه‌بار، چهل روز است که در گاهشماری کنونی، روزهای یکم فروردین ماه تا نهم اردیبهشت ماه را دربرمی‌گیرد. در نخستین گهنه‌بار، اهوره مزدا آسمان را آفرید.

**میدیوشم:** (در اوستایی «مَيْذِيُويِي شِيم» به چم «میان تابستان») نام دومین گهنه‌بار از گهنه‌بارهای ششگانه است که از سد و یکمین تا سد و پنجمین روز سال، یعنی از خورشید روز(یازدهم) تا دی به مهر روز(پانزدهم) تیرماه برگزار می‌شود و به گاهشماری کنونی ما از دی به آذر روز(هشتم) تا ماه روز(دوازدهم) تیرماه می‌شود.

از نخستین گهنه‌بار تا این دومین گهنه‌بار، شست روز است که در گاهشماری کنونی، روزهای ۱۵ اردیبهشت تا ۱۲ تیر ماه را دربرمی‌گیرد. در دومین گهنه‌بار، اهوره مزدا آب را آفرید.

**میزد:** (در پهلوی «مزد») نذرها و پیشکشی‌های غیرآبکی مانند نان و گوشت و میوه و جز آن را گویند که به آینه‌های نیایش و ستایش و در برابر «زور» قرار دارد که پیشکشی‌های آبکی است. بهار نوشته است: «غذایی که طی مراسم ویژه دینی صرف می‌شود.» «دروَن» نیز نشانه و نمادی است از «میزد».

**مینو:** (در اوستایی «مَيْنُو» یا «مینو» و در پهلوی «مینوک») به چم جهان دیگر یا جهانی است که پیش از آفرینش جهان استومند بوده و پس از پایان این جهان برپایی رستاخیز نیز خواهد بود و در فارسی به مفهوم بهشت و فردوس نیز آمده است.

همین واژه به چم مثال یا هیاتی ناستومند است که هر یک از آفریدگان پیش از آفرینش استومند خویش در جهان مینوی داشته و در گزارش‌های فارسی از آن به خرد و روح و جوهر معنوی تعبیر شده است.

داشتن مینو تنها ویژه‌ی مردمان نیست؛ بلکه هر یک از جانوران و گیاهان و هتا آفریده‌های بی جان و هر کدام از نهادها و سرنشتها و خصلتها نیز مینوی ویژه خود را در جهان مینوی دارد.

آفریدگار جهان اهورایی «سِپِنْتَ مَيْنُو» (= اهوره مزدا) و پتیاره آفریدگار جهان اهريمی «آنگرمینو» (= اهريمن) هر یک مینوی بخشی از آفرینش اند و در گاهان و اوستای نو و سایر منتهای دینی ایرانیان، از آن دو به نام دو مینوی آغازین آفرینش یا دو مینوی همزاد یاد می‌شود. همچنین هر یک از امشاسبدان و ایزدان، مینوی چیزی به شمار می‌آیند که در جهان استومند، پیکر گیتیانه می‌یابد.

بهار با جمع بندی استوره‌های آفرینش، می‌نویسد: «نخست زمان بی کرانه بود که ازلی است و ابدی و دو جهان روشنی و تاریکی که بر جهان روشنی هرمزد و بر دیگری اهريمن فرمانروا بود. هرمزد چون ذات مهاجم اهريمن را می‌شناخت، تصمیم گرفت که جهان روشن خویش را در برابر تازش اهريمن نگاهداری کند و بدین روی از زمان بی کرانه، زمان کرانه مند دوازده هزار ساله را آفرید. چون هیچ آفرینشی بدون زمان ممکن نبود، با آفرینش زمان کرانه مند بدست اورمزد، اهريمن نیز توانا به آفرینش شد.

از این دوازده هزار سال، سه هزار سال به خلق مینوی جهان گذشت. امشاسبدان، ایزدان و مینوی جهان مادی: آسمان، آب، زمین، گیاه، حیوان و مردم آفریده شدند. در پایان این سه هزار سال، اهريمن به جهان روشنی بتاخت و با شنیدن سرود سپند(قدس) آهونوار سست شد و به جهان تاریکی فروافتاد. آنگاه هرمزد در راس سه هزاره‌ی دوم، برای مینوهای جهان مادی تن آفرید...»

**جهان مینوی:** جهان مینوان، جهانی که پیش از آفرینش گیتی (جهان استومند) بوده است، جهانی که آفریدگانش هنوز پیکر گیتیانه و استومند نیافته‌اند.

در اوستا صفت «مَيْنَوَا» از واژه‌ی «مَيْنَيُو» (= مینو) ساخته شده و به چم روحانی و معنوی است و در بسیاری از نمونه‌ها با واژه‌ی «گَتِيشِيه» (از ماده «گَتِشا» به چم گیتی و جهان) همراه آمده و در فارسی مجموع این دو واژه به «جهان مینوی» برگردانده شده است.

**مینوی خرد:** نام نسکی (كتابي) است به زبان پهلوی که در اصل «داناك و مينوکي خرت» يا «داناك و مينوي خرد» يا «دينايي مينوي خرد» (= دانا و مينوي خرد) خوانده می‌شود و در فارسی معمولاً کوتاه شده‌ی آن «مينوي خرد» يا «مينو خرد» را بکار می‌برند.

این نسک شامل پيشگفتار و ۶۲ پرسش «данا» از «مينوي خرد» و پاسخهای مينوي خرد بدانهاست. موضوع اين پرسش و پاسخها ييشتر مطالب اخلاقی است و از اين حيت می‌توان مينوي خرد را در شمار اندرزنامه‌های پهلوی جای داد؛ ولی نسک از اشاره‌های به اساتير و داستانهای آفرينش نيز خالي نیست.

نام نويسنده و زمان نگارش نسک را نمي‌دانيم. پاره‌اي از پژوهندگان برآند که در زمان ساسانيان و شايد در زمان شهريارى خسرويکم (انوشيروان) نگاشته شده است.

از مينوي خرد دو نگارش پازند و سانسکريت، به گمانی در سده‌ی ششم هجری به دست موبد نريوسنگ انجام گرفته و نگارشی به نثر فارسي و دو نگارش به نظم فارسي نيز از آن در دست است.

متن كامل پهلوی نسک به کوشش «سنجانا» (در ۱۸۹۵ پس از ميلاد) و با گزارش پازند و سانسکريت به ويرايش «تهمورث انكلساريما» و پيشگفتار «مدی» (در ۱۹۱۳ پس از ميلاد) و با آوانوشت پازند و برگردن انگليسی و واژه‌نامه از سوی «دكتروست» (در ۱۸۷۱ پس از ميلاد) منتشر شده است.

در ايران دكتراحمد تفضلی نخست «واژه‌نامه مينوي خرد» و سپس برگردن فارسي متن نسک را در دو پاره (جلد) جداگانه منتشر كرده است.

**فارشنی:** نام گناهی است بزرگ و سنگين که چگونگی آن روشن نیست. از کاربرد اين واژه در «آفرينگان گهبار» (بندي ۱۳) چنين برمى آيد که گناه نارشنی برابر گناه کسی است که از برگزاری آئين‌ها و بجای آوردن خويشكاری‌های دينی روی برtaفته باشد و او را از جرگه‌ی بهدينان رانده باشند.

در گزارشهاي پهلوی و سانسکريت اوستا نيز اين واژه به همين گونه بكار رفته است. از توضيح‌های زند اوستا برمى آيد که شخص آلدۀ به گناه نارشنی سزاوار پادافره‌ی «تناهوف» (مرگ، ارزان) است.

**نامگ نهیشه:** (در پهلوی «ناگهیس») نام دیو ناخشنودی و خیره سری و برتنی و غرور، یکی از کماله دیوان و همستار امشاسب‌پند «بانو سپن‌دارمzed» است. برابر این نام در سانسکریت لقب دو ایزد همزاد و دایی به نام است که بیش از پنجاه سرود در ریگ ودا به نام آنهاست.

گاه به جای نام این دیو، صفت وی را که «ترومَتی» (پهلوی: تَرُومَد) است، می‌آورند و در چند مورد نیز ترومَتی را نام دیوی جداگانه دانسته‌اند.

**ناوتاک:** صفتی است که چند بار در زند اوستا برای رودهای بزرگ و پرآب آمده است به چم درخور و قابل کشتیرانی.

**نئَّه:** نام بیماری ناشناخته‌ای است. (وندیداد، فرگرد ۷، بند ۵۸ و فرگرد ۱۶، بند ۱۷)

**نخست اندیش:** صفتی است برای گیومرت.

**نَرِیوْسَنگ:** (در اوستا «نَرِیوْسَنگَهه» و در پهلوی «نَرِیوْسَنگ» و در فارسی «نَرَسِی» و «نَرَسِه» به چم «نمایش مرد») یا «نمایش مردمان» نام ایزد پیک و پیام آور اهوره مزداست که در وندیداد دوست اهوره مزدا خوانده شده و در بندھشن گفته شده است که خویشکاری ایزد نریوسنگ رساندن پیام ایزدی به کیان و یلان است.

در یک استوره‌ی کهن درباره‌ی این ایزد آمده است که اهوره مزدا او را چون مردی پانزده ساله آفرید و برنه در پس اهریمن قرار داد تا زنان با دیدن او دل در او بندند و او را از اهریمن بخواهند.

در پاره‌ای از جاهای اوستا ایزد سروش نیز پیک و پیام آور اهوره مزدا خوانده شده، ولی پیام آوری آفریدگار، در اصل خویشکاری ایزد نریوسنگ است.

**نَرِیوْسَنگ:** در چند جای اوستا از این واژه، گونه‌ای از آتشها اراده شده است.

نام نریوسنگ در این کاربرد با صفت «خَشَرُونَپَر» (نافه‌ی شهریاری یا نیره‌ی شهریاری) همراه آمده و برپایه‌ی آین، آتشی است که در ناف یا پشت (صلب) پادشاه جای دارد.

**نَرِیوْسَنگ:** نام یکی از دستوران بزرگ پارسیان (زرتشیان هند) در سده‌ی دوازدهم میلادی است که متن اوستا و برخی دیگر از نامه‌های دینی ایرانیان را به زبان سانسکریت برگردانده است.

**نسا:** در پهلوی «نسا» برابر است با «نسو» در اوستا.

گفتنی است که این واژه با واگویی «نسا» تابه امروز در گویش اصفهانی بر جا مانده است و سمت جنوبی خانه را که آفتابگیر نیست و همواره در سایه قرار دارد، «سمتِ نسا» می‌گویند. این نامگذاری یادآور «کَدَه»‌ای است که بنا بر

دادهای وندیدادی، در گوشه ای از خانه (و شاید در سایه گیرترین و خنک ترین جای آن) برای نگاهداری تن مرده به طور گذرا و در شرایط بدی آب و هوا می ساختند.

در گویش یزدی نیز وقتی درون خانه سردتر از بیرون خانه باشد می گویند به اصطلاح هوا «نسر» است. (نقل از خودم)

**نساسالار:** سرکرده‌ی مرده کشان، موبد یا پیشوایی که همه کارهای دخمه سپاری مرده زیر نظر او انجام می‌پذیرد.  
**نسک:** (در اوستا «نسک») به چم «کتاب» یا هر یک از جلدی‌های یک کتاب بزرگ) نامی است که به هر کدام از پاره‌ها یا بخش‌های بیست و یک گانه‌ی اوستای بزرگ روزگار باستان داده بودند.

گاه واژه‌ی نسک را به چم کلی «اوستا» بکار برده‌اند و «نسک خواندن» به مفهوم خواندن و آموختن اوستا آمده است.

**نسو:** (در پهلوی «نسا» یا «نس» به چم «مردار» یا «پیکر مرده») نام دیوی است که بر پیکر مردگان فرمان می‌راند و هر کس که به مردار نزدیک شود یا بدان دست زند یا به تنهایی مرده‌ای را به دخمه برد، «نسو» از همه‌ی سوراخهای تن او به درون راه می‌یابد و او را می‌آلاید.

چون نام امشاسب‌دان و بویژه امشاسب‌پند بانو خرداد را بر سر مرده بر زبان آورند، نسو از پای درمی‌آید.  
نسو همچون مگسی از اپاختر (پایگاه اهریمن و دیوان) بر سر مرده می‌تازد و برای دور راندن و تاراندن او سگ چهارچشمی را بر راهی که مرده را از آن به دخمه برده‌اند، می‌گذراند و این آین را «سگ-دید» می‌خوانند.  
برخی از پژوهشگران برآنند که واژه‌ی «عش» در عربی، شکل دگرگون شده‌ای از «نسو»‌ی اوستایی و «نسا»‌ی پهلوی است.

**نسوکش:** مرده کش، نعش کش، کسی که تن مرده را به دخمه می‌برد.  
**نماینه:** نام ایزد نگاهبان خان و مان و از یاران و همکاران ایزد «اشهین» است. این واژه در اوستا صفت است از «نمان» به چم «خانه» که در گاهان به صورت «دیمان» نیز آمده است. در فارسی «مان» می‌گوییم که در آمیزش با «خان» (= خانه، سرای) «خانمان» یا «خان و مان» گفته می‌شود.

نام ایزد «نماینه» در اوستا، همواره با نام «برجیه» همراه می‌آید.

**نیمت:** واژه‌ای است مبهم در وندیداد. دارمستر آن را ناشناخته خوانده و داعی‌الاسلام «گونه‌های گیاه و علف که به چارپایان می‌دهند» برگردانده است.

آن گونه که از کاربرد این واژه در وندیداد برمی آید، نام چیزی است شمردنی؛ چرا که با شماره ۹ همراه آمده است و شاید بتوانیم تعبیر بسته های گیاه را برای آن در نظر بگیریم.

**نمذک:** نام یا صفت هیزمی است که در آتش انداختن و سوزانیدن آن در دین مزدابرستان ناروا بوده است. این نام همراه با «هِپِرسی» (گیاهی که دیوان و دیوپرستان در آتش می اندازند) در بهرام یشت آمده است. پورداد درباره این دو نام نوشه است: «نظر به این که در آین مزدیسنا چوب تر و بدبو نباید در آتش گذاشت، باید هپرسی و نمذک هیزمی باشد که خوب نمی سوزد و یا بدبو است.»

**ننگهوشمنت:** نام کوهی است (زامیاد یشت. بند ۴)

**نوذر:** (در پهلوی «نَوَّدَر») نام یکی از شاهان کهن ایران از دودمان فریدون است که به دست افراسیاب کشته می شود. در اوستا این نام نیامده، ولی از خاندان «نَوَّتَرِيَه» (نوذریان) نام برده شده است. در شاهنامه هم نوذر و هم خاندان نوذریان —که تووس پسر نوذر از نامداران آنهاست— در شمار شاهان و پهلواناند.

**نوزود(=نوزوت):** نام جشن کشتن بندی و سُدره پوشی است که پارسیان (زرتشتیان هند) به گویش گجراتی، آن را «نوجوت» می گویند.

**نیرنگ:** واژه‌ی پهلوی است به چم آین دینی و نیاش و دعا. پارسیان به جای این واژه، واژه‌ی گجراتی «کیریا» (در سانسکریت «کِریا») را بکار می بردند. در عربی «نیرنج» (جمع آن «نیرنجات») معرب همین واژه‌ی پهلوی است. در «روایات داراب هرمزدیار» نیرنگ به چم «گُمیز» هم آمده است.

بسیاری از نیاشهای کوتاه دین مزدابرستی نیرنگ نامیده می شود؛ چنان که نیرنگ آتش، نیرنگ کشتن، نیرنگ دست شو و...

این نیاشها را دارای تاثیر فوق عادی دانسته اند و برای از بین بردن پیشامدهای ناخوشایند و زشت و گزند رویدادها در هر مورد، نیرنگ ویژه‌ای داشته اند که بسیاری از آنها در نسکهای روایت (روایات داراب هرمزدیار و...) گردآوری شده است. از آن جمله است نیرنگ حاجت خواستن، نیرنگ بیماری، نیرنگ ناخوشی گوسفند، نیرنگ سردرد، نیرنگ نب بستن، نیرنگ برای از بین بردن شر دزد و نیرنگ برای آسان کردن زایمان زن دشوارزای.

در سنت ایرانیان، نیرنگ از نیاشهای مشکل گشای بسیار کهن بوده است. در نسک «او گِمَدِچَا» (بند ۱۰۱) می خوانیم: «فریدون نیرنگ اندر جهان پدید آورد.»

نیرنگ از جمله واژه های دینی زرتشتی است که پس از اسلام چم آن دگرگون شده و از آن سحر و جادو و طلس و شعبد و افسون و حیله اراده کرده اند و به طور همگانی این واژه و ترکیبها آن مانند نیرنگ باز، نیرنگ بازی و نیرنگ بکار بردن به چم حیله، حیله گر، حیله گری و حیله در کار آوردن است.

در ادبیات پهلوی و پازند مجموعه ای هست به نام «نیرنگستان» که پاره ای از نوشته های اوستایی با گزارش و توضیح پهلوی در آن گرد آمده است و به تعبیر امروزی می توان آن را نسک مراسم و مناسک خواند.

**نیرنگ دین:** نیایش دینی، آین دینی. برخی از پژوهشگران اوستا و دین ایرانیان، آین «برشنوم» را بزرگترین نیرنگ دین خوانده اند.

**نیرنگستان:** نام نسکی است با حدود ۳۲۰۰ واژه ای اوستایی و ۶۰۰۰ واژه ای پهلوی در گزارش و ۱۸۰۰ واژه اوستایی و ۲۲۰۰ واژه پهلوی در شرح و توضیح آن.

این نسک و نسک دیگری به نام «آثرپستان» یا «هیبریدستان» (که اکنون در جزو نیرنگستان است) بازمانده ای است از یکی از نسکهای گم شده ای اوستایی کهنه به نام «اوسبارم نسک» یا «هوسبارم نسک» که هفدهمین نسک بوده و ۶۴ کرده داشته است.

در این نسک از مراسم و آینهای گوناگون و آداب نیایش و سرايش اوستا و خویشکاری های موبدی و چگونگی برگزاری جشنهاي گهنه باز و نيز از سدره و برسم و هيزم و آب زور و هوم و هاون و... سخن به ميان آمده است. اين نسک را «سهراب جاماسب جي بلسارا» در سال ۱۹۱۵ در بمئی منتشر کرده است.

**نیرنگ کشتی بستن:** آین ویژه ای کشتی بستن بر تن نوجوانان پانزده ساله که نخستین بار به جرگه ای مزادپرستان درمی آید و نيز نیایش ویژه ای را که در این آین خوانده می شود، بدین نام ما خوانند.

**نیمروز:** به چم «جنوب»، در اساتیر و دین ایرانیان، سمت و سوی اهورایی و ایزدی است و در برابر با «اپاختر» قرار می گیرد که جای دوزخ و پایگاه اهربیمن و دیوان و دروچان است.

**نیویک:** نام کسی است که گرشاسب پسران او را می کشد.

**وات:** (در اوستا «وات» و در پهلوی «وات» و در فارسی «باد») نام ایزد باد و در همان حال، نام دیو باد است.

**واحدریک:** نام کوهی است (زامیادیشت. بند<sup>(۴)</sup>)

**وارِغن(=وارِغَن)**: نام مرغی است اساتیری که «فر» هنگام گستتن از جمشید، به کالبد آن در می آید و به ایزد مهر و فریدون و گرشاسب می پیوندد. ایزد بهرام نیز در نمودهای گوناگونی که دارد، هفتمین بار به کالبد وارغن پدیدار می شود و به سوی زرتشت می آید.

در بهرام یشت توصیف شگفت و درخشانی از پیکر و پرواز این مرغ آمده و در همان یشت «بزرگ شهرپر» و «مرغکان مرغ» (سالار و فرمانروای همه می مرغان) خوانده شده و گفته شده است که داشتن پری از وی و پسودن آن بر تن یا همراه داشتن استخوانی از وی، دارنده را فر و بزرگواری بسیار می بخشد و او را در برابر جادویی و دشمنی هماورده، شکست ناپذیر می کند.

**وارِیدِ گَنا**: نام دختر گشتاسب است که با خواهri «هومای» (در شاهنامه «همای») گرفتار سپاهیان تورانی می شوند و اسفندیار آنان را رهایی می بخشد.

در شاهنامه به نام، «به آفرید» آمده است.

**آذر واژیشت**: (در پهلوی «وازیشت») به چم «پیش برنده تر و سودمندتر» نام چهارمین آتش از آتشهای پنجگانه است. واژیشت آتش ابرها (آذرخش یا برق آسمانی) خوانده شده که از گرز ایزد «تیشت» شراره می کشد و «سینجغرا» یکی از دیوان خشکسالی را نابود می کند.

**واسی**: واسی نام یک ماهی اساتیری است در دریای فراخ کرت و پنچا سَدُورا (دارنده می پنجاره در) صفت اوست که مقصود از آن روشن نیست. برخی پنداشته اند که این ماهی پنجاه پر دارد.

در بندهشن «واسی پنچا سَتُوران» نوشته شده و درباره ای آن آمده است: «واس در میان دریای فراخ کرت بسر می برد و درازای او به اندازه ای است که اگر تندر و مردی از بامداد تا شامگاه شتابان بدد، هنوز آن را نتواند پیمود. همه می جانوران مزدآفریده در دریای فراخ کرت در پناه نگاهبانی اویند.»

**وُاوِرِبِشتی**: (در پهلوی «وُرُوبِرِشت» یا «وُرُوبَرِشن») نام کشور یا اقلیم شمال باختری است در بخش بندی جهان به هفت کشور (اقلیم) که در ایران باستان رایج بود.

**وُاوِرِجَوشْتی**: (در پهلوی «وُرُوجِرِشت» یا «وُرُوجَرِشن») نام کشور یا اقلیم شمال خاوری است در بخش بندی جهان به هفت کشور (اقلیم) که در ایران باستان معمول بود.

**وُاوِرْش**: (به چم «گسترده، فراخ، تا دور کشیده») نام کوهی است. (زمیادیشت، بند۵)

وایتی گئیس: نام کوهی است. (زمیادیشت، بند ۲) این کوه در بندهشن «واتگیس» نامیده شده و در همان نسک درباره‌ی آن آمده است: «واتگیس کوهی است در مرز واتگیسان. جایی است پر از دار و درخت.» این محل همان است که در فارسی «بادغیس» خوانده شده و کوهی است در شمال هرات. در معجم البلدان درباره‌ی آن گفته شده است که نام فارسی آن در اصل «بادخیز» بوده که این وجهه اشتقاق پایه و بنیادی ندارد. آن قدر می‌دانیم که جز دوم این نام در اوستا «گئیس» به چم «گیس» و «گیسو» است.

حظله‌ی بادغیسی یکی از کهن‌ترین چکامه سرایان (شاعران) فارسی زبان که در سده‌ی سوم هجری می‌زیسته، از مردم این سرزمین بوده است.

۵۱: نام هر یک از چهار نسک کهنه هندوان یا سرودهای کیش هندویی است که به زبان سانسکریت در میان ۲۰۰۰ تا ۱۰۰۰ سال پیش از میلاد نگاشته شده است. کهنه ترین بخش این سرودها «ریگ ودا» (سرود ستایش خدایان) و دیگر بخش‌های آن «یاجور ودا» (سرودهای ستایش و دستورهای نذر و قربانی) که خود شامل دو دفتر است، «ساما ودا» (آهنگ‌ها و نعمه‌ها) و «اژرو ودا» (سرودهای ویژه‌ی آثرونها یا کاهنان نذر و قربانی) است.

واژه‌ی «ودا» از بن(ریشه‌ی) «وید» به چم دانش و دانستن است که با واژه‌ی «اوستا» نیز خویشاوندی دارد و برخی از نوشتارها که در «دانشنامه‌ای ادب ایرانی» آمده‌اند

وَرَهْ نَامْ كَسِيْ اسْتْ ازْ خَانْدَانْ «آسَ بَنْ».

وَرْ: (در اوستا «وَرْنَگَه» از بن «وَر» به چم برگزیدن و باور کردن و مصمم شدن) نام آزمایش بازشناسی درست از نادرست و درستکار از نادرستکار است که با آینهای و پژوه ای برگزار می شده است.

در نسک هشتم دینکرد می خوانیم که در اوستای روزگار باستان، بخشی از هیجد همین نسک (سکاتوم نسک) ویژه‌ی ورهای گوناگون و موسم به «ورستان» بوده است.

در اوستای کنونی این واژه تنها در «رشن یشت» (بندهای ۳-۶) و «خرده اوستا» آمده و در هیچ جای دیگر نامی از آن به مان نیامده است.

بنابراین می‌توان گفت این اصطلاح از نظر اصلی به نام «آرداالی» (Ordealie) بوده است که دو گونه‌ی سرد و گرم داشته است. آزمونی به نام «آرداالی» (Ordealie) بوده است که در برخی از اقوام این سخن از «گِرم و رُنگه» (ور گرم) در میان است که در برابر «ور سرد» قرار می‌گیرد. در اروپای سده‌های میانه می‌خواهیم که ۶ بند از یسنا، هات ۳۶ درباره‌ی شش گونه «ور گرم» است. در خرده اوستا (آفرینگان گهنه‌باز، بند ۹) می‌نوشته‌ی متنهای دینی پهلوی، شمار ورهای گوناگون به ۳۳ می‌رسیده است. در نسک «شایست و ناشایست»

از نسک دینکرد برمی آید که در ایران باستان چند گونه ور بوده است که یکی را «گُرمک، وَر» (ور گرم) و دیگری را «بَرسَمَكَ وَر» (ور با برسم) و دیگری را «پَا او رو خوران» می گفتند. در این گونه‌ی اخیر گویا دو سوی دعوا را به خوردن زهری و امیداشته اند تا هر یک از آن دو که بیگناه است، از این آزمون تندرست بدر آید. در نسک «دادستان دینی» نیز به این گونه ور اشاره شده است و «وست» باور دارد که هدف از این گونه ور همان زهر نوشاندن به «همپتکاران» (دو مدعی) است.

آزمون آهن گدازان یا فلز گداخته نیز گونه‌ای ور است و به نوشته‌ی بسیاری از نسکهای پهلوی مانند دینکرد، شایست و ناشایست و ارداویراف نامه، «آذر پادِ مهر اسپندان» موبدان موبد یا دستور بزرگ روزگار شاپور دوم ساسانی و گردآورنده‌ی نسک خرد اوستا برای از بین بردن ناسازگاری‌های دینی و اثبات بر حق بودن نسک اوستا و دین مزدادرستی، پروانه‌(اجازه) داد که فلز گداخته بر سینه اش بریزند و از این کار آسیبی بدو نرسید.

به نوشته‌ی «سوگندنامه» (بخشی از نسک «روايت»، چاپ بمبهی، ۱۹۲۲م) ۹ من روی گداخته بر سینه‌ی «آذر پاد مهر اسپندان» ریختند. این آزمایش را «ور نیرنگ» هم می گفتند.

در شایست و نشایست آمده است: «آزمایش فلز گداخته این است که بر روی دل (سینه) صورت می گیرد. دل باید به اندازه ای پاک و بی آلایش باشد که وقتی فلز گداخته روی سینه اش ریختند، نسوزد. آذرپاد مهر اسپندان چنان زیست که وقتی فلز گداخته به روی سینه اش ریختند، به این می مانست که به روی سینه اش شیر دوشیده باشند. ولی هنگامی که فلز گداخته به روی سینه‌ی زشت کردار و گناهکاری بچکد، تنش می سوزد و می میرد.»

آزمون آذر فروزان نیز در شمار ورهاست و داستان گذشتن سیاوش از میان دو خرمن آتش که در شاهنامه آمده، از نمونه‌های آن است.

واژه‌ی «سوگند» و ترکیب «سوگند خوردن» که در فارسی هم چم(متراff) با «قسم» و «قسم یاد کردن» (= قسم خوردن) آمده، یادگار یکی از گونه‌های «ور» در روزگار باستان است که به همپتکاران (دو مدعی) آمیزه‌ی آب و «سوکنت» (گوگرد) می نوشانیده اند تا گناهکار را از بیگناه بازشناسند. همین واژه‌ی «سوکنت» اوستایی است که در فارسی «سوگند» را از آن داریم.

در رشن یشت(بندهای ۳-۶) نام برخی از ورها باقی مانده است. مانند ور آتش، ور برسم، ور کف دست سرشار(یا به گفته‌ی دارمستر «مایع سرشار»)، ور روغن و ور شیره‌ی گیاه. از چگونگی این ورها آگاهی روشنی نداریم.

پورداود گمان برده است که شاید وراغن از ورهای گرم بوده که روغن داغ روی اندامی می‌ریخته اند و ور شیره‌ی گیاه شاید چنین بوده که شیره‌ی گیاهان زهرآگین را به خورد همپتکاران (مدعیان) می‌داده اند.

در بندهای یاد شده از رشن یشت، اهوره مزدا به زرتشت می‌گوید که مردمان باید چنان درستکار و پاک و بیگناه باشند که در برابر چنین آزمونهای سختی بر خود نلرزند و پایداری نشان دهند.

**ورِ جمکرد:** نام پناهگاه زیرزمینی بزرگی است که به نوشته‌ی وندیداد «جم» (جمشید) به فرمان اهوره مزدا آن را ساخت تا در برابر زمستان سخت و کشته‌ای که دیو «مهرکوش» (ملکوس) پدید خواهد آورد، مردمان و جانوران در آن پناه جویند و جای گزینند.

**ورسَن:** در اوستا به چم موی مردم و جانوران هر دو آمده و در پهلوی «ورس» شده است. در فرهنگ‌های فارسی «ورسن» به چم «رسن» و «ورس» به چم «مهر شتر» آمده و در گویش گیلکی «ورس» ریسمانی است که از کاه برنج می‌تابند. در کردی هم «گریس» به چم ریسمان و نخ است.

در ویسپرد به ترکیب «ورسِ هوم پالای» برمی‌خوریم. در این مورد ورس به چم «غربال» آمده است، چرا که غربال را از موی یال اسب یا دم گاو می‌ساخته اند. این غربال برای پالودن فشرده‌ی گیاه هوم بکار می‌رفته است. امروزه در آیینهای دینی زرتشیان، «ورس» چیزی است که درست شده از سه یا چهار یا هفت تار موی ورزازو سپید که آن را به نگینی پیوسته اند و در میان پیاله‌ای سوراخ دار که «تَشْتِنُه سوراخ» خوانده می‌شود، می‌گذارند و فشرده‌ی گیاه هوم را با آن می‌پالیند.

**ور سرده:** گونه‌ای از ورها یا آیینهای داردسی در ایران باستان بوده است.

**ورشن:** نام گروهی از دشمنان دین مزدابرستی است که از دیدگاه گروه بندی اجتماعی، در برابر برزیگران (یکی از گروه‌های سه گانه‌ی در هازمان ایران باستان) قرار می‌گرفته اند.

ورشن در کاربردی که در یسنا دارد با واژه‌ی «پور و سرده» (= پرگونه یا گوناگون) همراه آمده و در گزارشی پهلوی این ترکیب به «پُرسَرَتَك وَرَزِيتَار» برگرانده شده، یعنی «گوناگون کارگزار» و در توضیح آن گفته شده است: «کسی که کار دادستان بسیار فراگیرد؛ ولی هیچیک را به انجام نرساند».

نریوسنگ در برگدان سانسکریت اوستا، این واژه را نیاورده است.

**ورِ شو:** نام کسی است از خاندان «دانی» که به دست گرشاسب کشته می‌شود.

**ور گرم:** گونه‌ای از ورها یا آیینهای دادرسی در ایران باستان بوده است.

**وَرَنَ:** (در پهلوی «ورَنَ» به چم «هوس و شهوت») در ادبیات پهلوی نام دیو هوس و شهوت و بویژه شهوت جنسی است، ولی در اوستا این واژه را به عنوان نام دیو نمی بینیم.

در بندشن در وصف این دیو می خوانیم: «وَرَنَ دیو، آن است که بدمالی (کار جنسی زشت) کند. چنین گوید که ورن بی راه (کننده).»

**وَرَنَ:** نام چهاردهمین سرزمین آفریده‌ی اهوره مزداست که از آن با صفت «چهار گوشه» یاد می شود. دارمستر در توضیح این واژه می نویسد: «گزارشگران در بازشناسی جای این سرزمین، میان کوه‌های پدشخوار‌گر (البرز) و کرمان سرگردانند. یکی از ملاحظاتی که در این زمینه به آسانی به ذهن می آید، این واقعیت است که ورن عرصه‌ی کشمکش و درگیری میان فریدون و اژدی دهاک (خدای توفان و اژدهای توفان) است و در اساتیر کهن، آسمان دارای چهار دروازه بوده است.

در سنت تازه‌تر توجه بیشتری معطوف به پدشخوار‌گر است و این گمان بدان شوند است که اژدها (اژدی دهاک) سرانجام در کوه دماوند - بلندترین چکاد (قله) در این رشته کوه - به بند کشیده می شود. بنیاد نظریه‌ای که متوجه کرمان بوده، گویا در ریشه شناسی عامیانه از واژه‌ی کرمان است که سرزمین ماران معنی می دهد.» گفتنی است که در وندیداد می خوانیم که اهریمن در برابر آفرینش سرزمین ورن، به پتیارگی و جادویی خویش، دشتن نابهنجار زنان و بیدادگری فرمانروایان بیگانه را می آفریند. دارمستر «بیدادگری فرمانروایان بیگانه» را در این بند، کنایه‌ای می دارد از چیرگی «اژدی دهاک» (ضحاک) که نماد فرمانروایی یک فاتح بیگانه (در سنت تازه‌تر تازی یا عرب و به گمانی در سنت کهن تر آشوری) است.

در اوستا بارها از «ورن» به عنوان سرزمین دیوان و دروندان یاد شده و یکی از آرزوهای بزرگ پهلوانان و شهریاران و نامداران ایران که از ایزدان و مینویان خواستار برآوردن آن می شوند، برانداختن دیوان مزندری و دروندان و دیوان ورن است.

آیا میان «ورن» دیو هوس و شهوت و نام این سرزمین پیوندی هست؟ تاکنون چیزی در این باره نمی دانیم.

**وَرْنَوَوِيشَ:** نام گونه‌ای از جانوران است که اهوره مزدا ایزد بانو «اردویسور اناهیتا» را از گزند آنها پاس می دارد. پورداد این نام و «آرشن» و «وژرک» دو نام هم تراز آن را نام جانوران آبزی می داند. بارتولومه همه‌ی این گونه جانوران را جانداران اهریمنی خوانده و «ورنوویش» را گونه‌ای عنکبوت زهردار دانسته است. پاره (جز) دوم این نام

یعنی «ویش» به چم زهر بارها در اوستا بکار رفته و در هندی «بیش» و در پهلوی «وش» و در فارسی «بِش» آمده و بنا بر تحفه‌ی حکیم مومن، همان «زهر هلاله» است.

**وَرُونَ:** نام یکی از خدایان باستانی آریاییان و بویژه هندوان است. او خدای آسمان و نگاهبان نظام جهان و به منزله اهوره در اوستاست.

وَرُونَ و میتر و اریمن از گروه پروردگاران موسوم به «آدیتیه» به شمار می‌آیند و وَرُونَ بویژه با میتر (= میتر در اوستا) پیوند تنگاتنگ دارد و در بسیاری از موردها، از این دو همچون زوج جدایی ناپذیر «میتر- وَرُونَ» نام می‌برند. آفتاب را، غالباً چشم «میتر- وَرُونَ» یا «وَرُونَ» می‌نامند. «آدروان» (به چم دارای آذر) صفت «اگنی» خدای آتش است و اگنی پسر ورون خوانده شده است، همچنان که در اوستا «آذر» پسر اهوره مزداست.

**وَزْغَ:** (در اوستا «وَزْغَ» و مادینه اش «وَزْغا» = قورباغه) جانداری است اهریمنی و از آفریدگان بسیار زشت و تباہکار اهریمن که بیشتر از همه‌ی خرفستان نکوهش شده است. همین جانور است که در دریای فراخ کرت می‌کوشد تا ریشه‌ی درخت «گوگرن» (هوم سفید) را بجود، ولی ماهی که از آن درخت پاسداری می‌کند. در بندهشن هنگامی که سخن از توصیف و تجسم بدی آفریده‌ی اهریمن در برابر آفرینش اهوره مزدا می‌رود، آن بدی دارای «تن وَزْغ دیس بی ارزش» خوانده می‌شود.

**وَشَنَ:** نام کوهی است. (زمایدیشت، بند ۳).

**وَفَرِیه:** نام کوهی است. (زمایدیشت، بند ۵) در بندهشن این کوه «وَرَفْ مَنَد» (برف مند، دارای برف) نامیده شده و از شاخه‌های کوه «آپارسن» دانسته شده است. وست گمان برده است که این کوه، سفیدکوه افغانستان باشد که از سوی خاور هرات تا هریرود امتداد دارد.

**وَنَدَرِمَنیش:** نام برادر ارجاسپ پادشاه توران از قبیله‌ی خیون است که در جنگ با اسفندیار کشته می‌شود. این نام را «کسی که منش و خیالش در پی آوازه و ستایش است» معنی کرده‌اند. در شاهنامه این نام، «آندریمان» شده است.

**وَنَدِیدَاد:** نام بخشی از اوستای نو است که ۲۲ فرگرد دارد. در زبان فارسی دو برگردان دقیق و علمی از فرگرد دوم وندیداد (داستان جم) صورت پذیرفته که نخستین را «دکتر محمد مقدم» و دومی را «دکتر مهرداد بهار» به عمل آورده است.

**وَنَگَوْهِي:** در اوستا صفت است به چم (به) که در پهلوی «وِه» شده و صفت رود اساتیری «دایتیا» است که گاه خود به تنها‌یی به جای «ونگوھی دایتیا» (دایتیای نیک) می‌آید.

**ونگهاپرَه:** خارپشت، ژوژ، در اوستا این جانور در شمار سگان آمده است.

**دریاچه ونگهزاده:** در اوستا این واژه صفت است به چم «بهتر دهنده» یا «نیکو تر بخشنده» و در پهلوی «وه دهک» شده است. در زامیادیشت این واژه نام شاخابه‌ای است که هنگام دومین گریز فراز دسترس افراسیاب، از دریای فراخ کرت پدید می‌آید.

**ونگهوفِدری:** (به چم «دارای پدر خوب») نام مادر «اوختیت تم» (= هوشیدرماه) دومین سوشیانت یا موعود زرتشیان است. وی دوشیزه‌ای از خاندان بهروز پسر فریان است که در آغاز هزاره‌ی دوم پس از زرتشت، هنگام تن شویی در دریاچه‌ی کیانسیه (همون) از تخمه یا فره بازمانده‌ی زرتشت آبستن می‌شود و دومین موعود را به جهان می‌آورد.

**ونند:** (در اوستا «وننت» به چم «چیره شونده، شکست دهنده») نام ستاره‌ای است که بارها از او با صفت «مزدا آفریده» یاد شده و به گمان بسیار با «نسر واقع» (Vega) یکی است.

در بندهشن می‌خوانیم که وند در جهان زبرین، در میان جرم‌های آسمانی سپاهبدی باخترا دارد و از ستارگان گردنه، بهرام دشمن اوست. در میتوی خرد می‌خوانیم که ستاره‌ی وند به نگاهبانی دروازه‌ها و گذرگاه‌های کوه البرز گماشته شده است.

از وندیشت بر می‌آید که این ستاره را بویژه برای رهایی از گزند خرفستان می‌ستایند و از او یاری می‌جویند.  
**ونندیشت:** نام بیست و یکمین (واپسین) و کوتاه‌ترین یشت اوستاست در ستایش ستاره‌ی «ونند» که تنها یک بند دارد.

**وَوَزْك:** نام گونه‌ای از جانوران است که اهوره مزدا ایزدبانو اردویسور اناهیتا را از گزند آنان پاس می‌دارد. پوردادود گمان کرده است که این واژه، صورت ویران شده‌ی واژه اوستایی «وَرَغَا» (وزغ ماده) باشد. بارتولومه گمان برده است که این واژه به چم زنبور باشد.

**وُهوخشَرَگاه:** (= وُهوخشَرَگاثا) نام چهارمین روز از روزهای پنجگانه‌ی اندرگاه است که از نام چهارمین گاه از گاهان پنجگانه‌ی زرتشت گرفته شده.

**وُهوخشَرَ:** به چم «شهر خوب» یا «کشور نیک» (کشور جاودانی اهوره مزدا) و تقریباً هم چم (متراffد) با «خشَرَوَیرَیه» (شهریور) نام سومین امشاسب‌پند است.

**وُهُو خَشَرَ گَا ثَا:** نام چهارمین گاه از گاهان پنجگانه‌ی زرتشت است که یسنا (هات ۵۱) را دربر دارد. این نام را بر چهارمین روز از روزهای پنجگانه‌ی اnderگاه نیز نهاده و آن را «وُهُو خَشَرَ گَا ه» خوانده‌اند.

**آذِرِ وَهُو فَرِيَانَ:** نام دومین آتش از آتشهای پنجگانه است که شاید چم «دوستدار نیکی» دارد و در گزارش پهلوی به «وِه فَرَنَافَتَار» برگردانده شده و آتش تن مردمان و جانوران (گرمای غریزی) خوانده شده است.

**وُهُو كِرتِي:** (در پهلوی «هوکرت») نام یکی از گیاهان خوش بویی است که برای زدودن بوی ناخوش و پاک کردن خانه از گند و ناپاکی مردار، در آتش می‌سوزانده‌اند. در سنت پارسیان و هوکرتی با عود یکی است.

**وُهُو گُون:** (در پهلوی «هوگون») نام یکی از گیاهان خوشبویی است که برای زدودن بوی ناخوش و پاک کردن خانه از گند و ناپاکی مردار، در آتش می‌سوزانده‌اند. در سنت پارسیان و هوگرن درختی است که از آن لبان استخراج می‌کنند.

**وُهُونَزَ گَ:** سگ ولگرد.

**وَهِيشْتُوا يَشْتَ گَا ثَا:** نام پنجمین گاه از گاهان پنجگانه‌ی زرتشت است که یسنا (هات ۵۳) را دربر دارد.

**وَهِيشْتُوا يَشْتَ گَاه:** (= وَهِيشْتُوا يَشْتَ گَا ثَا) نام پنجمین روز از روزهای پنجگانه‌ی اnderگاه است که از نام پنجمین گاه از گاهان پنجگانه‌ی زرتشت گرفته شده است.

**وِيامبُورَ:** نام گروهی از دیوان است که تنها در بهرام یشت (بند ۵۴) از آنها سخن به میان می‌آید، بی‌آن‌که آگاهی و شناختی از آنها به دست داده شود. بارتولومه این نام را به چم «ضد آب» گرفته است.

**وِي بازو:** نام یکی از واحدهای اندازه گیری درازا بوده که به درستی شناخته نیست. دارمستر در یک جا گمان برده است که برابر یک گز باشد و در جای دیگر نوشته است که به نظر می‌رسد برابر ده گام باشد. پیداست که این دو نظر تا چه اندازه ناسازگار است و از قینه‌هایی برمی‌آید که اندازه‌ی میان سر انگشتان دو دست را هنگام گشاده بودن بازوan «وِي بازو» می‌گفته اند که تزدیک برابر با «یک گز» است.

**وِيَتَسْتِي:** نام یکی از واحدهای اندازه گیری درازا بوده است برابر دوازده انگشت.

**وِيَنَنْگَوَهَيَتِي:** (به چم «فراخ، پهن») نام رودی است که از جای آن آگاهی نداریم.

**وِيَشُوشَ:** (به چم «نماینده‌ی گناه» یا «نمودار بزه») صفتی است برای گونه‌ای از «آب زور». پورداود گمان برده است که شاید این واژه نام یا صفت آب زوری بوده است برای «ور» (آین دادرسی ایزدی).

**وی دَوَادَتْ:** (به چم «دادِ دیوستیز» یا «دادِ دیو گریز» یا «قانون ضد دیو») نام بخشی از اوستای نو است که در فارسی به نادرستی «وندیداد» خوانده شده است.

**ویدَ ذَفَشوُ:** (در پهلوی «ویدَ دَفَش») نام کشور (اقلیم) جنوب باختری است در بخش بندی جهان به هفت کشور (اقلیم) که در ایران باستان معمول بود.  
**ویدوَنَ:** نام کوهی است.

**ویزَ بارِیشُ:** عنوان گروهی از بیماران یا نارساتنانی است که اهوره مزدا به جم سفارش می کند که آنان را به «ور جِمکرد» راه ندهد.

استاد مقدم در گزارش فرگرد دوم وندیداد، در متن «کج و شکسته» آورده و در یادداشتها افزوده است: «نام نقصی است در بدن، شاید کجی و شکستگی». بهار بی هیچ توضیحی، «خمیده پشت» آورده است.

با توجه به این که در آغاز همین بند از وندیداد، سخن از «گوژپشت» به میان می آید، آیا «خمیده پشت» تکرار آن نیست؟ مگر آن که این ترکیب اخیر را به چم «پشت دوتاکرده» و به معنومی دگرگون با «گوژ پشت» بگیریم.

**ویزَرِشُ:** (در پهلوی «ویزَرِش») به چم «کسی که چیزی یا کسی را به هر سو می کشد» نام دیوی است که روان گناهکاران را با زنجیری تا «چینودپل» می کشد. او از همکاران «آستو ویدُتو» (دیو مرگ) و «بَد وَای» است. در بندهشن درباره‌ی این دیو می خوانیم: «ویزَرِش دیو آن است که روان مردمان مرده را بدان سه شب که به گیتی اند، بر جنگد و ترس و زیش بَرَد و بر درِ دوزخ نشیند.»

نام این دیو تنها یک بار در اوستا آمده (وندیداد، فرگرد ۱۹، بند ۲۹) و بار دیگر (همان، فرگرد &، بند ۵۲) اشاره ای بدو رفته است.

**ویژوُ:** نام گونه‌ای از سگان است.

**ویسَپَ تَورَ وَیرِیُ:** نام دیگری است برای «اردت فذری» مادر «سوشیانت» سومین و واپسین موعود مزدابرستان. چم این نام «همه را شکست دهنده» یا «برهمگان پیروز» است و در فروردین یشت (بند ۱۴۲) درباره‌ی شوند این نامگزاری می خوانیم: «بدین شوند ویسَپَ تَورَوَیرِی که او کسی را خواهد زاید که همه‌ی گزنهای دیوان و مردمان (درونده) را دور خواهد کرد و نیز برای ایستادگی در برابر آسیبی که از جهی برآید.»

**ویسَپَ تَورَ وَاشَتِيُ:** نام کسی است که پسرش «آشتَ اورونَت» از هماوردان (رقیان) و همستاران گرشاسب است.

**ویسپرَد:** (در اوستا «ویسب رَتو» به چم «(ستایش) همهٔ ردان») نام بخشی از اوستایِ نو است که ۲۴ کرده دارد.

**ویسپویش:** (به چم «درمان بخش همگان» یا «پیشک همگان») نام دیگری است برای درخت «گوکِرنَ» (هوم سفید).

**ویستَورو:** نام یکی از نامداران و بزرگان خاندان توذر است. این نام به چم «گشوده و پخش شده» است و دارمستر آن را با «گستَهم» شاهنامه یکی می‌داند.

**ویسه:** (در اوستا «وئسَک») نام یکی از خاندانهای بزرگ و بلندآوازهٔ ایرانی است که پسران دلیر آن همستان را «توس» پهلوان ایرانی به شمار می‌آیند.

در شاهنامه از این فرزندان خاندان ویسه نام برده شده و بویژه سه تن از آنان - پیران و هومان و بارمان - نقشهای بزرگی در رویدادها و نبردها دارند و از آن میان پیران ویسه از شخصیت‌های بزرگ و استثنایی در حماسهٔ کوه پیکر فردوسی است.

**ویسیه:** (از «ویس» به چم «روستا») نام ایزد نگاهبان روستا و از یاران و همکاران «هاونی» است.

**ویشَنَث:** (به چم «هفتمی که در میان است») به نوشتهٔ دینکرد نام روزهای یست و یکم تا یست و پنجم ماه و نام ایزد نگاهبان روزهاست.

**ویش پَث:** (به چم «در همهٔ جا» یا «گردآگرد») نام یکی از کوههایی است که گیاه هوم بر آن می‌روید. دارمستر این واژه را به چم «گذرگاه» گرفته و نام یکی از تنگه‌های هندوکش شمرده است.

**ویشو:** نام کوهی است (زمیاد یشت، بند<sup>۴</sup>).

**هات:** (در اوستای «هایتی») هر یک از بخش‌های هفتاد و دو گانهٔ «یسنا» را - که گاهان پنجگانهٔ زرتشت نیز در شمار آنهاست - بدین عنوان می‌خوانند.

**هاتِ خستویی:** نامی است که به یسنا، هات ۱۲ داده اند.

**هاثُر:** (در پهلوی «هاسَر») یکی از واحدهای اندازهٔ گیری درازاست برای تعیین اندازهٔ راهها. در روزگار ساسانیان این واحد را برابر یک فرسنگ یا کمتر از آن می‌دانسته اند. در اصل اوستایی، هاثر برابر درازای یک آسپریس بوده که گمان می‌رود در حدود ۷۰۰ متر امروزی می‌شده است.

**هادخت نسک:** (یا کوتاه شدهٔ آن «هادخت») نام بیستمین نسک اوستای کهن بوده است.

همچنین نام بخشی از اوستای کنونی است که پاره‌ای از پژوهشگران، آن را بیست و دومین یشت شمرده و گروهی پیوست یشتها دانسته‌اند.

هادخت نسک کنونی و «سروش یشت هادخت» (یشت یازدهم اوستای کنونی) و «آفرینگان گهناوار» (در خرده اوستا) بخش‌هایی از هادخت نسک کهنه بوده است.

**هاونَ** (= هاونی) این واژه که چم آن (هاون) بازمانده در زبان فارسی است، نام ایزد نگاهبان نخستین گاه از پنجگاه شبازroz (از بامداد تا نیمروز) است.

هاون یکی از ورجاوندترین افزایهای آتشکده در دین مزدابرستی است که هم گیاه هوم را در آن می‌کوبند تا از فشردن آن نوشابه‌ی آینینی «هوم» را بدست آورند و هم بانگ آن (هنگام کوییدن گیاه هوم) فراخوانی است به گرد آمدن مزدابرستان در آتشکده و همان نقش ناقوس در کلسيای مسيحيان را دارد.

برخی از پژوهشگران برآند که ناقوس همان هاون است که مانند بسیاری دیگر از چیزها و نهادها از مهرآینینی به مسیحیت رسیده و واژگونه در کلیسا آویخته شده است.

**هاونگاه**: در بخش بندی شبازroz به پنجگاه، نام نخستین گاه (از بامداد تا نیمروز) است. همچنین نام نیایش (نماز) ویژه‌ی هاونگاه (از بامداد تا نیمروز) است که در خرده اوستا آمده و ۱۰ بند دارد.

**هاونَن**: (در پهلوی «هاونَان») عنوان نخستین تن از پیشوایان (mobdan) هشت گانه است که «یزِشن» (آین ستایش و نیایش ایزدی) را در روزگار باستان برگزار می‌کردند. هاونن در برگزاری این آین، نقش مهمی داشت و پس از «زوت» (رهبر گروه موبدان برگزار کننده‌ی آین) نخستین پایگاه از آن او بود و کار آمده کردن نوشابه‌ی آینی هوم را بر عهده داشت.

**هپرسی**: نام یا صفت هیزم یا گیاهی بوده است که مزدابرستان سوزاندن آن را در آتش ناروا می‌دانسته‌اند.

**هچتسپ**: (به چم «دارنده‌ی اسب پشنجیده») نام یکی از نیاکان زرتشت است که دو بار در گاهان آمده و به نوشته‌ی بندهشن و دینکرد و طبری و مسعودی و بن مایه‌های دیگر، چهارمین نیای زرتشت بوده است.

**هچتسپیان**: بازماندگان هچتسپ. آنان که از دودمان و تبار هچتسپ‌اند. زرتشت در گاهان گروهی از خاندان خویش را با عنوان «هچتسپیان» به شنیدن پند و اندرز خویش فرامی‌خواند. همچنین در همان جا دختر خود «پورچیستا» را «هچتسپی» خطاب می‌کند.

**هدیش**: به چم خانه و کاخ و کوشک و خانمان و نام ایزد نگاهبان خانمان است که نام او سه بار در اوستا همراه صفت‌هایی چون دارنده‌ی کشتزار و برخوردار از پاکی، خوراک، آسایش و آمرزش آمده.

در سانسکریت Sadas به چم خانه و سرای و زیستگاه، خویشاوند همین واژه است و در پارسی باستان، هدیش چندین بار در سنگ نوشته‌های خشاپارشا به چم کاخ و کوشک آمده.

این واژه از ریشه‌ی had به چم نشستن است و بنابراین چم آن در اصل نشستگاه یا نشیمنگاه بوده است.

در دینکرد در اشاره به ایزد نگاهبان خانمان آمده است که: «اهوره مزدا (ایزد) هدیش را با گندم و نان نزد مشیه و مشیانه فرستاد و بخشایش و فراخی روزی را بدانان نوید داد.»

در گویش کنونی بهدینان (زرتشتیان یزد و کرمان) hedes به چم میلاق و جایگاه تابستانی است که باید از ریشه‌ی هدیش اوستایی و پارسی باستان باشد.

**هدیوش**: نام گاوی است اساطیری که نگاهداری او به «اغریث» (= گوپت شاه) سپرده شده است و در پایان هزاره ی دوازدهم، سوشیانت این گاو را می‌کشد تا از پیه آن و هوم سفید (گوکرن) خوراکی به نام «آنوش» بسازد که مردمان با خوردن آن، جاودانه می‌شوند.

**هذاپیتا**: (در پهلوی «هَذَنِپَاك») گیاه خوش بوی ناشناخته‌ای است که بخور آن را برای خوشبو کردن خانه و زدودن بوی ناخوش و آلودگی مردار از آن، بکار می‌برده اند. در سنت پارسیان، هذاپیتا چوب درخت انار است. این گیاه - گذشته از آنچه گفته شد - کاربرد دیگری نیز داشته که آمیختن افسره‌ی آن با آب زور و درست کردن «پراهم» از آن بوده است. امروزه افسره‌ی شاخه‌های درخت انار را بدین منظور بکار می‌برند.

**هر**: (= هَرَيْتَى = هَرَابِرَزَيْتَى در اوستا و هَرَبُرُز در پهلوی) نام کوه البرز است که در اوستا و دیگر منتهای دینی و اساطیری ایرانیان، جنبه‌ی مینوی و اساطیری دارد و نمی‌توان آن را با رشته کوه البرز کنونی برابر دانست.

**هرت**: شخص دچار شده به یکی از بیماریها یا نارسایی‌های تنی است که ایزدانو اردوسور اناهیتا از وی در شمار کسانی که نباید از زور پیشکشی بدو بنوشانندند، یاد می‌کند.

از چگونگی این بیماری یا نارسایی تنی آگاهی نداریم.

**هرمزد روز**: نام نخستین روز ماه است و آن را به نام آفریدگار خوانده اند.

**هرمزد یشت**: نام نخستین یشت اوستاست که ۳۳ بند دارد و موضوع آن، برشمردن نامهای اهوره مزدا و نیایش و ستایش و بزرگداشت آفریدگار است.

**هَرَوِيسْپ تُخْمَك:** (= هرویسپ تهمک = وَسْ تُهْمَك به چم «همه تخمه» یا «بسیار تخمه») درختی است اساطیری و مینوی که امشاسپندبانو امرداد از آمیختن تخم هزاران گونه گیاه در میان دریای فراخ کرت - در نزدیکی درخت «گوکِرن» (هوم سفید) - پدید آورد که همه ی گونه های گیاهان روی زمین از آن می رویند.

آشیانه ی سیمرغ بر فراز این درخت است و هرگاه از آن به پرواز درمی آید، تخمها خشک آن درخت به آب می ریزد و آن تخمها با باران به زمین می بارد.  
در شاهنامه آشیانه ی سیمرغ بر البرز کوه است.

**هَرَهَوَيَتِي:** نام دهمین سرزمینی است که اهوره مزدا آن را آفرید. دارمستر این نام را با «هرهوتی» پارسی باستان یکی می شمارد و نام تازه ی آن را «هروت» می داند.

### هَزَوْشَ: هَمَكَام

**هستی آفریده:** صفت یکی از دو گونه روشنی است که در «وَرِ جَمَكْرَد» هست و هدف از آن روشنی این جهانی است که پس از آفرینش جهان استومند در آن پدید آمده و از آفریده های پسین اهوره مزداست. به تعبیر دیگر، می توان این گونه روشنی را روشنی حادث در برابر روشنی قدیم خواند.

**هَشَى:** نام دیوی است که با یاد کردن نام امشاسپندان، بویژه امشاسپند بانو خرداد، می توان او و دیگر دیوان را دور راند.

پورداود گمان برده است که شاید این واژه در اصل، نام یکی از بیماری ها بوده است. این نام را جز در بندهای دوم و سوم خردادیشت، در هیچ جای دیگری از اوستا نمی بینیم.

**هفت روْد:** نام پانزدهمین سرزمینی است که اهوره مزدا آن را آفرید. دارمستر آن را «سرزمین آبخور رود ایندوس (سنده) یا پنجاب کنوئی» می داند.

**هَفْتَمِينْ بُوم:** اشاره است به خَوَنِيرَث (خَوَنِيرَس)، هفتمین کشور (اقلیم) در بخش بندی جهان به هفت کشور (اقلیم) که در ایران باستان معمول بود. ایران در هفتمین بوم جای داشت.

**هَفْتَنْ يَشْتِ بَزْرَگَ:** نام دیگری است برای «هفت هات». هفتн (= هفت تن) در این ترکیب، اشاره است به هفت امشاسپند.

**هَفْتَنْ يَشْتِ كَوْچَكَ:** نام دومین يشت اوستاست که ۱۵ بند دارد و در ستایش و نیایش امشاسپندان هفت گانه است.

**هفتورنگ:** (در اوستا «هپتوایرینگ» و در پهلوی «هفتورینگ») به چم «دارای هفت نشانه») نام گروه هفت گانه ای از ستارگان است که در فارسی «هفت برادر» (هفت برادران) و در تازی «بنات النعش اکبر» خوانده می شود. در ادبیات پهلوی سپاهبدی اپاختر با هفتورنگ است و از ستارگان گردنه، هرمزد دشمن او به شمار می آید. برخی برآند که هفتورنگ نه صورت فلکی «دب اکبر» بلکه سومین ستاره‌ی درخشان آسمان شمالی یعنی «سماک رامح» است.

در اوستا گفته شده است که ۹۹۹۹ تن از فروشی های توانای اشونان به نگاهبانی از هفتورنگ گماشته شده اند. در مینوی خرد می خوانیم که هفتورنگ همراه با ۹۹۹۹ تن از فروشی های اشونان و نیکان به نگاهبانی دروازه های دوزخ و گذرگاه های آن گماشته شده است تا ستارگان ثابت و سپهرهای ایزدی را از گرند دیوان و پریان و جادوان نگاهداری کنند.

**هفت هات:** (در اوستا «هپتنگ هایتی») نامی است که به یستا، هات های ۴۲-۳۵ (اگرچه هشت هات را دربرمی گیرد) داده شده و به شوند اهمیتی که این هاتها در نیاشهای مزدابرستان دارد، همواره از آنها جداگانه نام می برند. از هفت هات با عنوان «هفتن یشت بزرگ» نیز یاد شده است.

**هفت هات پسین:** یستا، هات ۵۲ را که فاصله میان چهارمین و پنجمین سرود از گاهان پنجگانه‌ی زرتشت است، بدین نام و گاه به نام «هفت هات دیگر» می خوانند.

**هُكَر:** (در اوستا «هوگیریه» به چم «خوب کنش») نام بلندترین چکاد «هَرْبَرْزَيَّتِي» (= هَرْبَرْز و یا البرز) است که «اردویسور اناهیتا» (رود نیرومند بی آلایش) از فراز آن از بلندای هزار بالای آدمی به دریای فراخ کرت فرومی ریزد.

**هُمَای:** (در اوستا «هومیا یا هوماییا یا هومیه یا هومایه» و در پهلوی «هُمَاك») به چم «همایون و فرخنده») نام یکی از دو دختر گشتاسب است که در جنگ تورانیان با ایرانیان، گرفتار تورانیان می شود و اسفندیار او و خواهرش «واریذ کنا» (در شاهنامه: به آفرید) را از چنگ آنان می رهاند.

**هَمَپَتَكَار:** مدعی، صاحب دعوی، هر یک از دو سوی یک دعوا.

**هَمَسِپَتمَدَم:** (در اوستا «هَمَسِپَتمَدَيَه» و در پهلوی «هَمَسِپَتمَدَم» یا «هَمَسِپَهَمَدَم») به چم «حرکت همه سپاه») نام ششمین گهناوار از گهناوارهای ششگانه است که از سیصد و شصتین روز تا سیصد و شصت و پنجمین روز سال، جشن گرفته می شد و آن را جشن آفرینش مردمان می دانستند.

این جشن در اصل اساتیری خود، آین فرود آمدن گروهی فروشی‌های در گذشتگان از جهان مینوی به جهان استومند بوده و نام آن نیز اشاره‌ای بدین امر دارد. پسین‌ها آین «سوگ سیاوش» نیز با این جشن درآمیخته است.

از پنجمین گهنه‌بار تا این گهنه‌بار، هفتاد و پنج روز است که به گاهشمار امروزی ما روزهای ۱۵ دی تا ۲۴ اسفند را دربر می‌گیرد و روزهای گهنه‌بار ششم، همان روزهای پنجمگاه است و روزهای ۲۵ تا ۲۹ اسفند در گاهشمار کنونی برابر آن به شمار می‌آید.

جشن نوروز ایرانیان که در آغاز فروردین ماه برگزار می‌شود، همزمان با پایان جشن گهنه‌بار همسپتمدم است و آین هایی که در آن به جای می‌آورند، همه‌ی نشانه‌های آن جشن را به گونه‌ای نمادی در خود دارد.

**همستار:** به چم هماورده و دشمن و ستینده است و بیشتر به صورت لقب یا عنوانی برای ایزدان و دیوانی که در برابر یکدیگر قرار می‌گیرند، به کار می‌رود.

**همنکون:** نام کوهی است (زمایادیشت، بند ۳).

**همیستگان:** (در اوستا «میسوان گاتو» یا «میسوئن گاتو» و در پهلوی «همیستگان» یا «همستگان» به چم «جای درآمیختگی») نام جایی است میان بهشت و دوزخ که هر کس کردارهای نیک و بدش به یک اندازه باشد، یا هر کس که کردارهای نیکش بر کردارهای بد افزون بود، ولی ستایش و نیایش مینویان نکرده باشد، روان او را پس از مرگ بدان جا بردند و تا تن پسین (روز رستاخیز) در آن جا بماند.

در نسک روایت پهلوی می‌خوانیم که جم را پس از آن که هرمزد و امشاسب‌دان و دیگر ایزدان، پشیمانی اش را پذیرفتند و او را بیامرزیدند، از نیمه‌ی شمالی (دوزخ) به نیمه‌ی همستکانی بردنده و شاهی همستگان از آن او شد. در همین نسک درباره‌ی جای همستگان می‌خوانیم: «این نیز از اوستا پیداست که از زمین تا به ستاره پایه، همستگان است که به ستاره پایه است.»

در ارداویراف نامه درباره‌ی چگونگی زیست در همستگان، چنین آمده است: «پادافره‌ی آنان که به همستگانند از گردش هواست: سردی یا گرمی و ایشان را پتیاره‌ی دیگری نیست.»

همیستگان نزد مزدابرستان به منزله‌ی Purgatoire (نژد مسیحیان کاتولیک) و «برزخ» در اسلام است.

**هنگ:** (در اوستا «هنگن» به چم «کنده» یا «کنده شده») نام پناهگاه زیرزمینی افراسیاب، شاه و پهلوان نامدار تورانی است. در نسک «اوگمدادیچا» این پناهگاه، کاهی آهینه‌ی بلندای هزار بالای آدمی، با سد ستون، دارای روشنایی

ستاره و ماه و خورشید و دربر گیرنده‌ی همه‌ی چیزهای دلخواه توصیف شده است که در زرفا‌ی زمین ساخته شده بود.

**هوتوسا:** (در اوستا «هوتوسا» از خاندان نوذر و در پهلوی «هوتس») نام همسر گشتاسب است. در شاهنامه از این نام، نشانی نمی‌بینیم و همسر گشتاسب، «کتابون» دختر قیصر روم است.  
در متن پهلوی «ایاتکار زریران» (یادگار زریر) از زبان «گشتاسب» آمده است: «... و نیز آن هوتس که مرا خواهر و زن است که از پسر تا دختر، سی (تن) از او زاده شده است...»

**هوخشتروتمام:** نام پنجمین بند یستا، هات ۳۵ است که از نخستین واژه‌ی آن بند گرفته شده و همچون نیایشی جداگانه، در بسیاری از آینه‌ها و هنگام‌ها خوانده می‌شود. برگردان این بند چنین است: «به راستی شهریاری را از آن کسی شماریم و از آنِ کسی دانیم و برای کسی خواستاریم که بهتر شهریاری کند: مزادالهوره و اردیبهشت».

**هورا:** (=سورا در سانسکریت) نام گونه‌ای آشامیدنی بوده است. از این هر دو کاربرد واژه برمی‌آید که «هورا» به عنوان نذر و پیشکشی به پیشوایان دینی داده می‌شده است.

در زند وندیداد، «هور» آمده و هیچ گونه توضیحی درباره‌ی آن داده نشده است.  
**هوارچیشور:** نام کوچک ترین پسر زرتشت است.

**هوسپا:** (به چم «نیک اسب» یا «دارنده‌ی اسب خوب») چند بار به گونه‌ی صفت یا نام کسان در اوستا بکار رفته است. از آن جمله است در مهر یشت (بند ۷۶) به گونه‌ی صفت برای ایزد مهر و در فروردین یشت (بند ۱۲۲) به گونه‌ی نام یکی از اشونان.

**هوسپا:** نام یکی از رودهایی است که به دریاچه‌ی کیانسیه (هامون) می‌ریزد. در جغرافیای بطلمیوس (سدۀ ی دوم میلادی) این نام به گونه‌ی «خوابسپ» نگاشته شده است و اکنون «خوس پاس» می‌گویند و رودی است که از سوی خاور به دریاچه‌ی هامون می‌ریزد.

**هوشیام:** نام ایزد پرتو خورشید است. در اوستا «اوشه» به چم «سپیده دم»، نام ایزد این هنگام از شبانروز است. پیش از برآمدن خورشید، ایزد دیگری به نام «بامیه» به آسمان می‌آید و گردونه‌ی او را رهبری می‌کند. در ادبیات پهلوی از ترکیب نام این دو ایزد (اوشه و بامیه) هوشیام پدید آمده است که اوشیام نیز خوانده می‌شود.

در بندھشن می‌خوانیم: «اوش بام آن هنگام است که تیغ خورشید برآید؛ هنگامی که روشنی خورشید پیدا و تنش ناپیداست تا هنگامی که خورشید پیدا شود که بام اوش است...»

**هوشیام:** نام یکی از نیاییش‌ها (نمازها)ی مزدابرستان است که هنگام هوشیام (پیش از برآمدن خورشید) می‌خوانند.  
نیایش هوشیام، ۵ بند دارد و جای آن در خرد اوستاست.

**هوشنگ پیشدادی:** (در اوستا «هوشینگه» به چم «کسی که خانه‌های خوب می‌سازد» و صفت آن «پرذات») به چم «دادگذار پیشین» یا «پیشداد» نام یکی از نخستین فرمانروایان ایرانی است از دودمانی که در شاهنامه و دیگر بن مایه‌های پس از اسلام، پیشدادی یا پیشدادیان خوانده شده است.

**هوم:** (در اوستا «هوم» = «سوم» در سانسکریت) نام گیاه سپندی است که افسره‌ی آن گونه‌ای آشامیدنی آینی به شمار می‌آید و آین ها و نیایش‌های مربوط بدان در اوستای نو و در دین زرتشتی متاخر، جای ویژه‌ای دارد. از نوشابه‌ی هوم با صفت «دوردارنده‌ی مرگ» یاد می‌شود و به نوشته‌ی بندهشن هوم سرور و شهریار گیاهان است و در فرشکرد، بی مرگی (=انوش) را از او می‌آرایند.

«نیبرگ» می‌نویسد که آنچه امروز به عنوان گیاه «هوم» (هوم) بکار می‌رود، گیاهی است از گونه‌ی «افدرا» (Ephedra) که در کوهستان‌های ایران و افغانستان می‌روید و به بلندی بوته‌ای کوچک می‌رسد. به نظر می‌رسد که پاره‌ای ویژگی‌های پزشکی داشته باشد و مردم آن را به صورت دم کرده بکار می‌برند برای آن که به انفیه (تبناکویی که از راه بینی می‌کشند) شدت بیشتری بدھند.

در تداول عامه در زبان فارسی، این گیاه را ریش بز (به گمان بسیار «ریش بز» که به نقل «فرهنگ فارسی» در تداول عامه، نامی است برای گیاه «هوم»، صورت دگرگون شده‌ای از barizis اوستایی که در اصل چم «بالش» داشته و مفهوم آینی آن در ایران باستان، بستری از گیاهان بوده که هنگام قربانی کردن برای ایزدان، گوشت قربانی را بر آن می‌گسترده‌اند و برابر آن در وداها، barhis خوانده می‌شده است. (بنویست: دین ایرانی برپایه‌ی متن‌های مهم یونانی، برگردان بهمن سرکاری، رویه ۲۲۰. همچنین «جکسن» شاخه‌ها و ترکه‌های بهم بسته‌ی «برسم» را با «برهیس» یا حصیرهای بهم بافته‌ای که برای نشستن خدایان در مراسم دینی و دایی در روزگاران کهن بکار می‌رفته است یکی می‌داند) (جکسن: سفرنامه ایران در گذشته و حال، برگردان فارسی، رویه ۴۲۰) نیز می‌گویند... از این گیاه و سایر درختان این تیره (تیره‌ی گنتاسه Gnétaceées) که به نام علمی افدرای خوانده می‌شود، آلکالوئیدی به نام افدرین بدست می‌آورند که اثراتی مشابه آدرنالین دارد و سمیت‌ش از آن کمتر است و وارون آدرنالین بیشتر از راه دهان مصرف می‌شود.

در گاهان دو بار به اشاره- و نه به نام- از هوم یاد شده و آشامیدن افسره‌ی آن که مستی آورد و مردمان را به کارهای زشت و ناروا برانگیزد، به سختی نکوهش شده است. ولی در اوستای نو (بویژه در یسنا، هات‌های ۹-۱۱)

همواره از هوم با ستایش و نیایشی شیوا و پرشور سخن به میان آمده و هر کاری که با آماده گرده و بدست آوردن نوشابه‌ی هوم پیوند داشته باشد، از بهترین و پاداش مندترین کردارهاست.

در «یَرِشنَ» (آیین بزرگ ستایش و نیایش مزدابرستان) پس از «زَوت» - که پیشوایی و رهبری همه‌ی پیشوایان برگزار کننده‌ی آیین را بر عهده دارد - نخستین پایگاه به «هَاوَتَنْ» (= هاوتن) واگذار شده که کار او آماده کردن نوشابه‌ی هوم است.

**هوم:** نام ایزدی است که نماد و نگاهبان گیاه سپند و آینی «هوم» به شمار می‌آید و یسنا، هات‌های ۱۱-۹ (که «هوم یشت» نیز خوانده شده است) و نیز بیستمین یشت اوستا به نام «هوم یشت» (که برگرفته‌ای است از یسنا، هات‌های ۱۱-۹) سرود ستایش و نیایش اوست.

در شاهنامه «هوم» نام مرد پرهیزگاری است که در کوه به سر می‌برد و افراصیاب و گرسیوز را به بند می‌کشد و به کیخسرو می‌سپارد تا آنان را به گناه کردارهای نارواشان بکشد.

بی‌گمان «هوم» شاهنامه ترکیبی از گیاه هوم است که بر کوه‌ها می‌روید و ایزد «هوم» که یاور و پشتیبان پاکان و راستان و نیز «مرگ زدای» و آراینده‌ی «بی مرگی» است و به کیخسرو یاری می‌رساند که خود از جاودانگان به شمار می‌آید و افراصیاب و گرسیوز را به بند می‌کشد، که نماد کشتار و خونریزی و مرگ‌اند. جنبه اساتیری و آینی هوم در شاهنامه تبدیل به ویژگی اخلاقی شده است.

**هومَتَنَم:** نخستین و واپسین واژه‌ی «هفت‌هات» است و بند ۲ یسنا، هات ۳۵ را که با این واژه آغاز می‌شود (و به باور بسیاری از پژوهندگان اوستا، آغاز هفت‌هات از همین جاست) به همین نام «هومَتَنَم» نیایش ویژه و بالارزشی می‌دانند که بارها در اوستا از آن نام برده شده است. برگردان فارسی این نیایش، در گزارش کنوی چنین است: «اندیشه‌ی نیک، گفتار نیک و کردار نیک را که در اینجا در هر جای دیگری ورزیده شده است و ورزیده خواهد شد، درود می‌گوییم و (خود) نیز با جان (و دل) به نیکی همی کوشیم.»

**هوم یشت:** بیستمین یشت اوستاست که تنها دو بند دارد و برداشتی است از یسنا، هات‌های ۱۱-۹.

**هومَ یَكَ:** نام یکی از تورانیان دیوبورست است که به دست زریر، پهلوان ایرانی کشته می‌شود. این نام تنها یک بار در اوستا (آبان یشت، بند ۱۱۳) آمده و در وصف «هومَ یَكَ» گفته شده است: «با چنگ گشوده در هشت خانه بسر می‌برد.»

استاد اوستاشناس آلمانی «رایشلت» او را هیولا یی دیوآسا خوانده که توصیفی اغراق آمیز است.

**هووی:** نام دختر فرشوشت و همسر زرتشت است. «نیبرگ» زناشویی زرتشت و هووی را تعبیر نادرستی از یستا ۵۱ می داند.

**هیتاپ:** نام کشنده‌ی «اورواخشیه» برادر گرشاسپ است که گرشاسپ به کین خواهی برادر، او را می‌کشد. از هیتاپ در اوستا با صفت «زرین تاج» یاد شده است.

**هیربد:** (در اوستا «آثیرپیتی» به چم «استاد و آموزگار») عنوان گروهی از پیشوایان دینی است که به کارهای آموزشی می‌پرداخته اند و بعدها گاه به چم مطلق پیشوای دینی و هم چم با موبد بکار رفته است.

بنا به سنت زرتشتیان، زرتشت هنگامی که در خرداد روز (ششمین روز) اردیبهشت (!!) در هفتاد و هفت سالگی و در چهل و هفتین سال پیامبری اش در آتشکده‌ی «نوش آذر» بلخ به دست یک تن تورانی به نام «برات روکرش» کشته شد، در میان گروه هیربدان بود و با اشاره به همین رویداد است که در شاهنامه آمده:

«و ز آنجا به نوش آذر اندر شدند / رد و هیربد را بهم برزدند»

که منظور از «رد» در این بیت، زرتشت است.

**هیربدان هیربد:** سالار و بزرگ هیربدان. این ترکیب مانند موبدان موبد است و برخی از پیشوایان نامدار دین مزدابرستی این عنوان را داشته اند، چنان که «تسَر» هیربدان هیربد روزگار اردشیر بابکان.

**هیرمند:** (= هیلمند = هُلْمَنْد = هِرْمَنْد = هِنْدَمَنْد) در اوستا «هَتِتَوْمَنْت» به چم «دارای سد و بند»، نام یکی از ور جاوندترین رودهای است. این رود که امروزه هیرمند خوانده می‌شود، به دریاچه‌ی هامون می‌ریزد.

در زامیادیشت (بندهای ۶۷-۶۹) از این رود، با چنین وصف‌هایی یاد می‌شود: باشکوه، فره مند، برانگیزندۀ خیزابهای سپید، سرکش، دارای نیروی اسبی، دارای نیروی اشتری، دارای نیروی مردی دلیر، دربردارنده‌ی فر کیانی تا بدان پایه که همه‌ی سرزمین‌های ایران را در خود فروتواند برد و دشمنان را سرگشته و پریشان و دچار گرسنگی و تشنگی و سرما و گرم‌تواند کرد.

**هیرمند:** نام سرزمین آبخور رود هیرمند در سیستان است. در وندیداد این سرزمین، یازدهمین کشوری است که اهوره مزدا آفرید.

**یایریه هوشیتی:** نام ایزد نگاهبان شش گهنه‌بار است که در سراسر سال، خانمان‌های خوب و آرمگاه‌های نیک به مردمان می‌بخشد.

**یَهَّهُ أَهُوْ وَيَرِيُو...:** نام مهم ترین و نامدارترین نیایش دینی مزدابرستان است که از نخستین واژه های آن گرفته شده. این نیایش در سراسر اوستا پیوسته تکرار می شود و همواره بر سر زبان پیروان دین مزداست. نخستین گفتار دینی که هر کودک زرتشتی می آموزد، همین نیایش و پس از آن نیایش نامدار دیگر به نام «اشم و هو...» و در مرتبه ی سوم نیایشی به نام «ینگِه هاتم» است.

دو نیایش «یه اهو ویریو...» و «اشم و هو...» را «پیرامون یشت» هم خوانده اند. چرا که در آغاز و انجام بیشتر نیایش ها آمده و چنان است که گویی پیرامون و گردآگرد همه ی نیایش ها و ستایش های دیگر را فراگرفته است. بخش «خرده اوستا» در اوستای کنونی نیز با این دو نیایش آغاز می شود.

«یه اهو ویریو...» را در اوستا «آهونَ وَيَرِيه» و در پهلوی «آهونَور» یا «هونَور» نیز گفته اند. این نیایش از پاره های «گاثانیک» (گاثا مانند) اوستاست و دارای سه سطر شانزده هجایی است و در نگ میان هجاها پس از هفدهمین هجاست (۹+۷) و در وزن درست مانند «آهونَوَتَيَ گاثا» است و به نظر می رسد که در اصل بر سر نخستین «گاثا» جای داشته؛ ولی جای کنونی آن در بند ۱۳ یسنا، هات ۲۷ است.

«یه اهو ویریو...» ۲۱ واژه دارد که به نوشته ی دینکرت، اهوره مزدا ۲۱ نسک اوستا را به شماره ی واژگان «اهونور» فروفرستاد و چون «آهونور» بنیاد دین و دانش است، همه ی ۲۱ نسک اوستا، از حیث مطالب، به شماره ی سه سطر «اهونور» به سه گروه بخش شده: گاثانیک، دانیک و هات مانسریک.

برگردان فارسی نیایش «یه اهو ویریو...» در گزارش کنونی اوستا (گزارش دکتر جلیل دوستخواه)، چنین است: «همان گونه که او رد برگزیده و آرمانی جهانی اهو(ست)، رد مینوی (رتو) و بنیادگزار کردارها و اندیشه های نیک زندگانی در راه مزداست. شهریاری از آن اهوره است. اهوره است که او را (زرتشت را) به نگاهبانی درویشان برگماشت.»

«هوگ» این نیایش را چنین برگردانده است: «همان گونه که خداوندگار مورد آرزوست، یک پیشوای دین نیز از بهر تقوا (مورد آرزوست تا) بخشندۀ ای اندیشه های نیک به کردارهای زندگی در راه مزدا باشد. شهریاری از آن خدایگانی است که او (=مزدا) به پرروش درویشان داده است.»

برگردان «گلدنر» از این نیایش، بدین گونه است: «همانگونه که (او) خداوندگاری مورد آرزوست، آن آفریننده ی کردارهای اندیشه های نیک زندگی در راه مزدا نیز پیشوای به حق دین است. شهریاری از آن هر مزد است که او را به پرروش درویشان داده است.»

**یزِشن:** (در اوستا «یَسَنَ» و در پهلوی «بَيْشِنَ» یا «بَيْشِشَ» به چم نیایش و ستایش و پرستش) نام آین ویژه‌ی پرستش و نیایش و ستایش و قربانی است که در آتشکده برگزار می‌شود و در روزگار باستان، هشت پیشووا (موبد) تدارک و رهبری آن را برعهده داشتند و امروزه تنها دو موبد (با عنوان‌های زَوت و راسپی) آن را برگزار می‌کنند. یزشن در ادبیات دینی ایرانیان، خود مینویی یا ایزدی دارد.

**یزشِنگاه:** جای برگزاری یزشن که «اورویسگاه» نیز خوانده می‌شود.

**یسنا:** (در اوستا به چم نیایش و ستایش و پرستش) نام مهم ترین بخش اوستای کنونی است که ۷۲ هات دارد و گاهان پنجگانه‌ی زرتشت (گاثاها) نیز جزو همین ۷۲ هات به شمار می‌آید.

**یسنوکریقی:** نام دیگر نیایش نامدار «ینگهه هاتم...» است.

**یسنیه:** در اوستا به چم «در خور ستایش و نیایش» آمده و به برخی از هات‌های یسنا که سروden آنها بیشتر سفارش شده است، گفته می‌شود.

**یشت:** در اوستا «یشتی» هم‌ریشه و هم چم (هم معنی) «یَسَنَه» (= ستایش و نیایش و پرستش) و «یَشَّتَر» از همین ماده به چم نمازگزار و نیایشگر و پرستنده است و واژه‌ی «جشن» را در فارسی از همین بنیاد داریم. تفاوت «یشت» با یسنه این است که «یَسَنَه» به چم ستایش و نیایش به مفهوم عام و «یَشَّتَر» به چم ستایش و نیایش ویژه‌ی آفریدگار و مینویان (امشاپنداش و ایزدان) است و ۲۱ یشت اوستا، هر کدام یه یکی از اینان اختصاص دارد.

**یشتها:** سومین بخش اوستای کنونی است که ۲۱ یشت را دربرمی‌گیرد.

**ینگهه هاتم...:** نام سومین نیایش (نماز) کوتاه مزدابرستان است که از دیدگاه اهیمت پس از دو نیایش «یشه اهوویریو...» و «اسم و هو...» جای می‌گیرد. این نیایش که «یسنوکریقی» هم خوانده می‌شود، در گزارش کنونی اوستا، چنین به فارسی در آمده است:

«مزدا اهوره کسانی را که در پرتو اشه بهترین پرستش‌ها را به جای می‌آورند، می‌شناسد.

من نیز چنین کسانی را که بوده‌اند و هستند، به نام می‌ستایم و با درود (بدانان) نزدیک می‌شوم.»

**یوایشت:** (در پهلوی «یوشت») نام یکی از بلندآوازگان تورانی از خاندان «فریان» است.

**یوجیستی:** واحدی بوده برای اندازه‌گیری مسافت که اندازه‌ی آن به درستی روشن نیست. این واژه در وندیداد بکار رفته و دارمستر در زیرنویس گزارش خود، گمان برده است که مسافتی برابر فاصله‌ی چهارده خانه باشد.

**یَهْمِيَه جَتَرَ:** (به چم «کوه دارای صمخ») نام کوهی است. (زمیادیشت، بند ۶).

برگرفته از «اوستا؛ کهن ترین سرودهای ایرانیان» / گزارش و پژوهش: دکتر جلیل  
دوستخواه / انتشارات: مروارید / چاپ پانزدهم: ۱۳۸۹

نگارش: تارنمای امرداد (نخستین تالار گفتگوی ایرانیان و زرتشیان)

([www.amordad.net/forum/index.php](http://www.amordad.net/forum/index.php))

